





فصلنامه مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد

شماره دوم، سال دوم، تابستان ۱۴۰۵
صاحب امتیاز: دانشگاه قم - دانشکده علوم اقتصادی و اداری
مدیر مسئول: سید هادی عربی
سر دبیر: سعید فراهانی فرد

نشریه مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد با صاحب امتیازی دانشگاه قم بر اساس آیین‌نامه نشریات علمی مصوب
۱۳۹۸/۰۲/۰۹ در ارزیابی سال ۱۴۰۴ موفق به کسب رتبه ب شده است.

هیأت تحریریه

سعید فراهانی فرد (استاد دانشگاه قم)
سید هادی عربی (استاد دانشگاه قم)
احمد علی یوسفی (استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)
روح‌اله شهناری (استاد دانشگاه شیراز)
حسن فرازمنند (استاد دانشگاه اهواز)
رضا رنج‌پور (استاد دانشگاه تبریز)
محمد حسن ملکی (استاد دانشگاه قم)
امید علی عادل (دانشیار دانشگاه قم)
مهدی قائمی اصل (دانشیار دانشگاه خوارزمی)
محمد مهدی برقی اسگویی (دانشیار دانشگاه تبریز)
مهدی نادری (دانشیار دانشگاه شیراز)

هیأت تحریریه بین‌الملل

عباس میرآخور (رئیس سابق صندوق بین‌المللی پول (IMF)، رئیس مرکز بین‌المللی آموزش مالی اسلامی مالزی،
استاد اقتصاد دانشگاه آلاباما، آمریکا، استاد اقتصاد موسسه تکنولوژی فلوریدا، آمریکا)
علی عسکری (استاد برنامه ریزی شهری و مدیریت بحران دانشگاه یورک کانادا)
مسعود العالم چودوری (استاد دانشکده اقتصاد، دانشگاه تریساکتی، جاکارتا، اندونزی)
نثار حسین همدانی (استاد، مؤسسه اقتصاد کشمیر، دانشگاه آزاد جامو و کشمیر، مظفرآباد، پاکستان)
حسن تهرانیان (استاد، گروه مالی، دانشکده مدیریت، دانشگاه بوستون، ماساچوست، آمریکا)

مدیر اجرایی: حسین بهرامی

ویراستار علمی و ادبی: ساناز رحیمی

صفحه‌آرایی: حامد دهقانی

- مسئولیت مطالب هر مقاله برعهده نویسنده آن است و لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

- فصلنامه در تلخیص، ویرایش و اصلاح مقالات آزاد است.

- نقل مطالب فصلنامه با ذکر مأخذ مجاز است.

نشانی: قم، بلوار غدیر، دانشگاه قم

تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۰۳۳۶۱

دورنگار: ۰۲۵۱-۲۸۵۰۹۵۹

فهرست مقالات

- ۴ بررسی نقش و جایگاه اخلاق در اندیشه‌های اقتصادی آدام اسمیت
احمد چهرقانی
- ۲۹ علم اقتصاد به مثابه ایدئولوژی: بررسی انتقادی و تطبیقی اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد اسلامی
محمود عیسوی
- ۵۲ پول به عنوان عامل رانت خالص: نقد و ارزیابی سیاست کینزی حذف تدریجی رانت خواران
سید عقیل حسینی
- ۷۶ مدل سازی مفهومی ارتباط بین اقدامات مدیریت پروژه و ظرفیت جذب دانش در بستر اقتصاد دانش بنیان
(مورد مطالعه: شرکت‌های دانش بنیان پروژه محور)
الهام السادات حسینی فرد، سید عبدالرضا موسوی، علیرضا باباخان
- ۹۶ تحلیل عوامل تعیین کننده بنگاه داری بانک‌های ایرانی (با تأکید بر دارایی‌های ثابت) طی دوره ۱۳۹۹-
۱۴۰۲: تقابل ریشه‌های ساختاری و انگیزه‌های کلان
امید ایزانلو، سید سامان حسینی
- ۱۱۴ شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی بر اساس مدل BSC
حمیدرضا نجم‌آبادی، کریم ابراهیمی، حسین پرکان



Examining the Role and Position of Ethics in Adam Smith's Economic Thoughts

Ahmad Chehrehgani 

Assistant Professor, Department of Economics, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University, Arak,
Iran. Email: ahmadchehrehgani@gmail.com

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2025/12/19

Received in revised form:

2026/02/06

Accepted: 2026/03/03

Available online: 2026/06/22

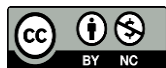
Keywords:

Adam Smith,
Economics,
Ethics,
The Wealth of Nations,
Theory of Moral Sentiments.

ABSTRACT

Most interpreters of the history of economic thought believe that modern economics began with Adam Smith. The reasons each provides to support this claim differ. Many consider Smith's *The Wealth of Nations* a foundational work, because, in their view, it was with the publication of this work that pure economics began and was clearly separated from religious and moral sciences. This interpretation became widespread throughout the twentieth century; however, from the final decades of that century, this view has been challenged by a group of economists. This group regards Smith as a member of the moral tradition of political economy, a tradition whose origins go back to ancient Greece. In this context, the aim of the present article is to examine the role and position of ethics in Adam Smith's economic thought using a descriptive-analytical method. Accordingly, relying on the library research method and on existing sources concerning Adam Smith's ideas—including the study of three aspects: (a) Smith's life, (b) Smith's intellectual influences from his contemporary teachers and friends, and (c) Smith's works, including *The Theory of Moral Sentiments* and *The Wealth of Nations*—the ethical dimensions of Smith's economic ideas are extracted and analyzed. The results indicate that, contrary to the common view of the twentieth century, Adam Smith was not only not indifferent to ethics and its role in economics, but was in fact a defender of it and emphasized the necessity of paying attention to ethics in economics.

Cite this article: Chehrehgani, Ahmad (2026). Examining the Role and Position of Ethics in Adam Smith's Economic Thoughts, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 4 - 28. <https://doi.org/10.22091/ise.2026.14913.1125>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.


Publisher: University of Qom.

DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2026.14913.1125>

JEL Classification: B12, B31, A13, B40



بررسی نقش و جایگاه اخلاق در اندیشه‌های اقتصادی آدام اسمیت

احمد چهرقانی  ID

استادیار، گروه اقتصاد، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: ahmadchrehghani@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

اکثر مفسران تاریخ عقاید اقتصادی معتقدند که اقتصاد مدرن با آدام اسمیت آغاز شد. دلایل هر یک برای اثبات ادعایشان متفاوت است. بسیاری کتاب ثروت ملل اسمیت را یک اثر بنیادین می‌دانند؛ چون به عقیده آنان، با انتشار این اثر بود که علم اقتصاد محض شروع شد و به‌طور واضح از علوم مذهبی و اخلاقی جدا گردید. این تفسیر در طول قرن بیستم متداول شد، اما از دهه‌های پایانی این قرن، عقیده مذکور توسط گروهی از اقتصاددانان مورد مخالفت قرار گرفته است. این گروه، اسمیت را عضوی از سنت اخلاقی اقتصاد سیاسی می‌دانند که پیشینه آن به یونان باستان برمی‌گردد. در این راستا، هدف از نگارش مقاله حاضر بررسی نقش و جایگاه اخلاق در اندیشه‌های اقتصادی آدام اسمیت با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی است. از این رو، با تکیه بر روش کتابخانه‌ای و از طریق منابع موجود درباره اندیشه‌های آدام اسمیت، از جمله مطالعه سه مورد شامل: الف) زندگانی اسمیت؛ ب) تأثیرپذیری اسمیت از اساتید و دوستان معاصر؛ و ج) کتاب‌های اسمیت شامل نظریه احساسات اخلاقی و ثروت ملل، جنبه‌های اخلاقی عقاید اقتصادی اسمیت استخراج و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. نتایج حاصل گویای آن است که برخلاف دیدگاه رایج در قرن بیستم، آدام اسمیت نه تنها بیگانه با اخلاق و نقش آن در اقتصاد نبوده، بلکه خود مدافع آن بوده و به لزوم توجه به اخلاق در اقتصاد تأکید داشته است.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

آدام اسمیت، اقتصاد، اخلاق، ثروت ملل، نظریه احساسات اخلاقی.

استناد: چهرقانی، احمد (۱۴۰۵). بررسی نقش و جایگاه اخلاق در اندیشه‌های اقتصادی آدام اسمیت. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲ (۲)، ۲۸-۴.<https://doi.org/10.22091/ise.2026.14913.1125>

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.

طبقه‌بندی JEL: B12, B31, A13, B40

مقدمه

اکثر مفسران تاریخ عقاید اقتصادی معتقدند که اقتصاد مدرن با آدام اسمیت^۱ آغاز شد. دلایل هر یک از این مفسران برای اثبات ادعایشان متفاوت است. بسیاری، کتاب ثروت ملل اسمیت را اثری بنیادین می‌دانند^۲؛ زیرا معتقدند در اینجا بود که علم اقتصاد محض آغاز شد و به‌طور واضح از علوم مذهبی و اخلاقی جدا گردید (فریدمن و فریدمن، ۱۹۸۰؛ لوکس، ۱۹۹۰؛ استیگلر، ۱۹۷۵)^۳. این تفسیر در طول قرن بیستم رواج یافت، ولی اخیراً از سوی برخی اقتصاددانان مورد مخالفت قرار گرفته است. این گروه، اسمیت را عضوی از سنت اخلاقی اقتصاد سیاسی می‌دانند که پیشینه آن به یونان باستان برمی‌گردد.

شهرت آدام اسمیت به‌عنوان پدر علم اقتصاد و اثر جاودانه او یعنی کتاب تحقیق در باره ماهیت و علل ثروتمندی ملل^۴ که به اختصار ثروت ملل نامیده می‌شود، سبب شده است تا در طول تاریخ بسیاری از نویسندگان به تفسیر و تحلیل آثار او بپردازند. برخی تلاش نموده‌اند تا با تجزیه و تحلیل نظریه‌های اقتصادی اسمیت، چگونگی تحقق‌پذیری و نقاط قوت و ضعف آن را در عرصه مدیریت و اداره اقتصادی جامعه نشان دهند^۵. از سوی دیگر، بسیاری از نویسندگان نیز به صورت نظری به بررسی آراء و عقاید اسمیت پرداخته‌اند. بنابراین، در طول ۲۵۰ سال گذشته، آثار اسمیت باره مورد ترجمه و تفسیر قرار گرفته است. البته بسیاری از نویسندگان، با توجه به برداشت خود از او، گاه در تفسیر آثارش دچار انحراف شده‌اند؛ به طوری که تفاسیر موجود گاه در تناقض و حتی تضاد با عقاید واقعی اسمیت قرار دارند. متأسفانه مشاهده می‌شود که این تفاسیر متناقض و دور از واقعیت درباره اسمیت و نظریات او در دانشگاه‌های ایران نیز تدریس می‌شود.

شهرت اسمیت به‌عنوان نظریه‌پرداز اخلاق و اقتصاددانی که کارهایش را بر پایه اخلاق بنا کرد، همواره در نوسان بوده است. یعنی بعد اخلاقی شخصیت و آثار اسمیت همیشه مورد توجه قرار نگرفته و گاه در دوره‌هایی به فراموشی سپرده شده است. مفسران اولیه، آثار اسمیت را ادامه سنت فلسفه اخلاقی می‌دانستند که در آن، اقتصاد سیاسی شاخه‌ای فرعی از اخلاق محسوب می‌شد (استوارت^۶، ۱۹۸۰: ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۴-۳۱۵). ولی به مرور زمان، با تغییرات در گرایش‌های فلسفی در اقتصاد سیاسی و حملاتی که از بیرون به این حوزه صورت گرفت، شهرت اسمیت به‌عنوان یک عالم اخلاق کاهش یافت^۷؛ پیامد آن این بود که اقتصاددانان به تدریج از بعد اخلاقی شخصیت و اندیشه‌های او غافل شدند و به بعد ثانوی آن تفوق یافتند. به این ترتیب آن‌ها تمایل یافتند تا در تفاسیر خود بر اجزای فنی و مهندسی آثار اسمیت تأکید کنند تا به سایر جنبه‌های آن (الوی^۸، ۲۰۰۷: ۳)

بحران مالی جهانی که در طول سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ رخ داد، باعث شد که مبانی اخلاقی و دینی علم اقتصاد مورد توجه اقتصاددانان قرار گیرد. نشست‌ها و همایش‌های بسیاری به منظور بررسی موضوعاتی مثل نفع شخصی، حرص، نیرنگ و فضیلت، در

1. Adam Smith

۲. مثلاً ساموئلسن انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ را شروع اقتصاد جدید می‌داند (ساموئلسن، ۱۳۴۸: ۵۷۶).

3. Friedman & Friedman (1980); Lux (1990); Stigler (1975).

4. Inquiry into the Nature and Causes of the wealth of Nations.

۵. به‌عنوان مثال کتاب آدام اسمیت به مسکو می‌رود، نوشته والتر و بروک را می‌توان جزء این دسته از مطالعات قرار داد.

6. Stewart

۷. ریدر می‌گوید که در دهه ۱۸۳۰ میلادی علاقه به نظریات اخلاقی اسمیت از بین رفت (Reeder, 1999: viii).

8. Alvey

نهادهای و سیاست‌هایی که به هر طریق می‌توانستند به بیان صحیح این موارد کمک کنند یا مانع از آن شوند، برگزار شد.^۱ از سوی دیگر، سال ۲۰۰۹ دو بیست و پنجاهمین سالگرد انتشار کتاب نظریه احساسات اخلاقی^۲ آدام اسمیت بود. به این مناسبت نیز همایش‌های بسیاری با حضور فیلسوفان، مورخان و اقتصاددانان، به منظور تفسیر عقاید مذهبی و اخلاقی اسمیت در کتاب مذکور و به‌طور کلی تأکید بر بعد اخلاقی شخصیت او، برگزار شد.^۳ این موضوع همچنان مورد توجه محافل علمی جهان بوده و تحقیقات و تألیفات در این باره ادامه دارد. بر همین اساس، در این مقاله تلاش می‌شود تا موضوع اخلاق‌گرا بودن آدام اسمیت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

نکته لازم به ذکر این‌که، به جز آدام اسمیت، اقتصاددانان دیگری - به‌ویژه از یونان باستان تا پایان مکتب کلاسیک و همچنین در اواخر قرن بیستم - نیز بوده‌اند که عقاید اخلاقی داشته و به ارتباط آن با اقتصاد معتقد بوده‌اند، هر چند برخی آن را به‌صورت شفاف بیان نکرده باشند. آنچه اهمیت مطالعه ابعاد اخلاقی اندیشه‌های آدام اسمیت را دو چندان می‌کند، اولاً شهرت آدام اسمیت به‌عنوان پدر علم اقتصاد و ثانیاً استاد اخلاق بودن وی پیش از اقتصاددان بودن او است.^۴

ادبیات موضوع و پیشینه پژوهش

در زمینه اخلاق‌گرا بودن آدام اسمیت، مطالعات خارجی قابل توجهی در قالب کتاب و مقاله در مجامع علمی کشورهای خارجی انجام شده است. مطالعات داخلی که به‌طور خاص در این زمینه صورت گرفته باشد، یعنی این‌که منحصراً عقاید اخلاقی اسمیت را مورد بررسی قرار داده باشد، معدود است. در ادامه به تعدادی از مطالعات موجود اشاره می‌شود.

۱. مطالعات داخلی

متوسلی و وهابی ایبانه (۱۴۰۴) در مقاله‌ای با روش تحلیل اسنادی و مقایسه تطبیقی، به نقد و بررسی تحلیل دیدگاه آمارتیا سن^۵ و آدام اسمیت در خصوص فلسفه اخلاق و امور سیاسی با تأکید بر کتاب نظریه احساسات اخلاقی آدام اسمیت پرداختند. آن‌ها دو اثر اصلی اسمیت یعنی ثروت ملل و نظریه احساسات اخلاقی را، شامل تحلیل ساختاری، شناسایی مفاهیم کلیدی و مقایسه نحوه به‌کارگیری آن‌ها در دو اثر، بررسی نمودند و سپس مقدمه آمارتیا سن را به‌عنوان منبع کلیدی تحلیل و چهار محور او را استخراج نموده و با محتوای آثار اسمیت تطبیق دادند و نتیجه گرفتند که برخلاف برداشت رایج، دو اثر اسمیت نه‌تنها متعارض نیستند، بلکه ثروت ملل در کلیت خود با بنیان‌های اخلاقی نظریه احساسات اخلاقی هم‌راستا است. همچنین با مقایسه محورهای آمارتیا سن با آثار اسمیت نشان دادند که غفلت از تکرار انگیزه‌های انسانی و محدود کردن عقلانیت به سودمحوری، موجب انحراف در آموزش و سیاست‌گذاری اقتصادی شده است.

۱. به‌عنوان مثال می‌توان به موضوع جلسات اخیر انجمن اقتصاد آمریکا (American Economic Association) و شماره‌های ویژه مجله اقتصاددانان آمریکایی (The American Economist) در ارتباط با جنبه‌های مذهبی بحران مالی اشاره کرد. این‌ها فقط نمونه‌هایی از هزاران مقاله منتشر شده و تفسیر مذهبی آنلاین هستند که در ارتباط با بحران مالی جهانی صورت گرفته‌اند.

2. Theory of Moral Sentiments

۳. از جمله این همایش‌ها می‌توان به مواردی که در مراکز زیر برگزار شدند اشاره کرد:

- انجمن اقتصاد آمریکا، سانفرانسیسکو، ژانویه ۲۰۰۹
- کنفرانس مجمع بین‌المللی آدام اسمیت در کالج بالیول آکسفورد
- دانشگاه آدام اسمیت، یعنی دانشگاه گلاسگو، می ۲۰۰۹

- کنفرانس «آدام اسمیت، یک خداشناس»، توسط مجمع رویال در اواخر ژانویه ۲۰۰۹

۴. جهت آشنایی بیشتر با رابطه اخلاق و اقتصاد در سیر اندیشه‌های اقتصادی از دیدگاه اقتصاددانان، ر.ک: جعفری صمیمی، احمد و چهرقانی، احمد. (۱۳۹۱). اقتصاد اخلاقی و سیر اندیشه‌های اقتصادی، فصل دوم.

5. Amartya Sen

قائم‌نیک (۱۴۰۴) به بررسی ارتباط فلسفه اخلاق و اقتصاد آدام اسمیت با نگاهی به مباحث اقتصاد اسلامی پرداخت. وی مبانی اخلاقی اسمیت را با رویکرد ارسطو و توماس آکویناس از یک سو و دیدگاه ملاصدرا از سوی دیگر مقایسه نموده و در نهایت مبانی اخلاقی برای اقتصاد اسلامی ارائه می‌دهد.

پیک حرفه (۱۳۹۱) در مقاله خود به بازخوانی اخلاقی اندیشه‌های آدام اسمیت پرداخت تا مبانی اخلاقی اندیشه‌های اقتصادی آدام اسمیت، به‌عنوان پدرخوانده سرمایه‌داری را بیان کند و ضعف‌های نظام سرمایه‌داری که اسمیت نسبت به آن هشدار داده بود و تمهیدات اخلاقی مانند همدلی، عدالت در افزایش دستمزد کارگران و برخورداری از فرصت برابر برای رقابت در اقتصاد را، که می‌تواند از پیدایش آفات آن جلوگیری کند، بررسی نماید. وی تلاش کرد تا با تکیه بر اندیشه‌های اخلاقی آدام اسمیت و بر اساس الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، خوانشی جدید از سرمایه‌داری ارائه نماید که قابلیت استفاده به‌عنوان راهکاری برای تحقق حماسه اقتصادی و پیشبرد تولید ملی داشته باشد.

جعفری صمیمی و چهرقانی (۱۳۹۱) در کتاب خود به بررسی نقش و جایگاه اقتصاد اخلاقی در سیر اندیشه‌های اقتصادی پرداختند و در فصلی از این کتاب، اندیشه‌های اقتصادی و اخلاقی آدام اسمیت را مورد بررسی قرار دادند. آن‌ها بیان می‌کنند که اسمیت اقتصاددانی اخلاق‌گرا بوده است و اقتصاد تا پایان مکتب کلاسیک همچنان مبانی اخلاقی داشته است و در دوره نئوکلاسیک‌ها این موضوع با شدت کمتری ادامه یافته است تا در اواسط قرن بیستم که شرایط به‌طور کلی تغییر یافته است.

صانعی دره بیدی و رضایی (۱۳۸۸) به بررسی سازگاری یا ناسازگاری نظام اخلاقی و اقتصادی آدام اسمیت پرداختند. آن‌ها دو مقوله مباحث اخلاقی و اقتصادی مطرح شده در دو کتاب نظریه احساسات اخلاقی و ثروت ملل اسمیت را «مسئله آدام اسمیت» خوانده و آن را در دو نظریه کنش و فضیلت وی مورد بازخوانی قرار دادند و از این دیدگاه که اسمیت در کتاب اخلاقی خود معنایی فراخ برای اخلاق قائل شده که می‌توان وجوهی از آن را در ثروت ملل یافت، دفاع می‌کنند.

۲. مطالعات خارجی

اسلینگتون^۱ (۲۰۱۰) آدام اسمیت را حکیم الهی^۲ می‌داند و معتقد است که چالش‌های کنونی که جهان با آن دست به‌گریبان است، ریشه در دین و اقتصاد دارد. او تلاش می‌کند تا امید به آینده^۳ در وضعیت اقتصادی دنیا را از طریق بررسی طرز رفتار و عقاید اسمیت در اقتصاد بررسی کند. او پیش‌زمینه‌های اخلاقی و دینی قرن هجدهمی آثار اسمیت را مورد واکاوی قرار داده و چنین نتیجه می‌گیرد که امید به آینده نقشی اساسی در نظام اقتصادی اسمیت ایفا می‌کند، به‌طوری‌که اسمیت معتقد بود که در جهان آینده اخلاق مورد توجه و بازبینی قرار خواهد گرفت. اسلینگتون بیان می‌کند که اکنون با الهام از عقاید اخلاقی اسمیت می‌توان به حل چالش‌های جهانی پرداخت.

آلوی^۴ (۲۰۰۷) از اقتصاددانانی است که در زمینه مبانی اخلاقی تفکرات اقتصادی اسمیت کارهای قابل ملاحظه‌ای انجام داده است.^۵ او با بررسی زندگی و آثار اسمیت چنین نتیجه می‌گیرد که کتاب‌های اسمیت در ارتباط و سازگاری با هم قرار داشته و سرشار از

1. Oslington
2. Theologian
3. future hope
4. Alvey

۵. به‌عنوان مثال می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره کرد:

- Alvey, J. E. (2001a). Moral Education as a Means to Human Perfection: Adam Smith's View of Education in Commercial Society.
- Alvey, J. E. (2001b). Adam Smith's Moral Science of Economics.

مبانی اخلاقی هستند. اقتصاد سیاسی اسمیت یک علم اخلاقی بوده و آثار اقتصادی او نیز دارای ابعاد اخلاقی بوده و باید در قالب اخلاقی آن مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

ایونسکی^۱ (۲۰۰۵) با مطالعه آثار مختلف اسمیت و ابعاد اخلاقی و اقتصادی آن چنین بیان می‌کند که عنصر اخلاق وجه مشترک تمامی کارهای اسمیت بوده و آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. اگرچه امروزه بسیاری مطالعه درباره اسمیت را نوعی کار سنتی می‌دانند، ولی این کتاب با نقد تحلیل‌های اقتصاد مدرن، با الهام از اندیشه‌های چند تن از نویسندگان اقتصاد مثل آمارتیا سن، داگلاس نورث^۲ و جیمز بوکانان^۳، درصدد است تا بین اقتصاد و سایر علوم اجتماعی پلی ایجاد کرده و نوعی گفت‌وگو را بین این علوم برقرار سازد. اوتسون^۴ (۲۰۰۲) با فراهم کردن تفسیری جامع از نظریه اخلاقی اسمیت نشان می‌دهد که چگونه درک اسمیت از مفهوم اخلاق با فهم او از بازار و سایر نهادهای اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند. اوتسون با بررسی مفاهیم مورد استفاده اسمیت مثل همدردی، ناظر بی‌طرف، طبیعت انسان و وجدان انسانی، به تشریح عقیده اسمیت درباره قضاوت اخلاقی می‌پردازد.

ریدر^۵ (۱۹۹۹) به تفسیر کتاب نظریه احساسات اخلاقی اسمیت پرداخته و به طرز ظریف و ماهرانه‌ای عقاید اخلاقی وی را در این کتاب مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. از آنجایی که در بین آثار اسمیت ثروت ملل شهرت بیشتری داشته و این باعث شده که کمتر به تفسیر کتاب قبلی او پرداخته شود، بنابراین کتاب ریدر منبع بسیار خوبی برای تجزیه و تحلیل عقاید اخلاقی اسمیت است. آمارتیا سن (۱۹۹۸) در قسمتی از فصل اول کتاب خود با عنوان «آدام اسمیت و مسئله نفع شخصی»، تفسیرهای اشتباه از عقیده اسمیت درباره نفع شخصی را به انتقاد گرفته و تلاش می‌کند تا تفسیری روشن‌تر و منصفانه‌تر از عقاید اسمیت را که سرشار از عواطف اخلاقی است ارائه دهد. او تفاوت «مال‌اندیشی» و «نفع شخصی» را از نظر اسمیت خاطرنشان نموده و معتقد است این دو مترادف با هم نیستند. علاوه بر آن، سن موضوعاتی چون تقسیم کار، عدالت، تجارت، قحطی و سایر عقاید اخلاقی اسمیت را مورد توجه قرار داده و معتقد است که آدام اسمیت اقتصاددانی اخلاقی بوده است.

فیتزگیبونز^۶ (۱۹۹۷) به برخی از تفاوت‌های موجود بین ثروت ملل و اثر قبلی آدام اسمیت یعنی نظریه احساسات اخلاقی می‌پردازد. او با بررسی شرح حال اسمیت و شناسایی فرهنگی محل زندگی اسمیت و دیدگاه‌های تأثیرگذار بر وی تلاش می‌کند تا گرایش‌های اخلاقی اسمیت را دریابد. او ثروت ملل را در یک قالب موضوعی تشریح کرده و مباحث اسمیت درباره تضاد ارزش‌ها را، که به‌طور جزئی در آثارش مورد اشاره قرار گرفته، ارزیابی می‌کند.

استوارت^۷ (۱۹۸۰) در کتاب خود با عنوان «شرح زندگی و آثار آدام اسمیت»^۸ به بررسی زندگانی اسمیت و کتاب‌های او پرداخته و از این لحاظ منبع بسیار خوبی برای بررسی و تجزیه و تحلیل عقاید اسمیت است. او به‌طور مفصل زندگی اسمیت و عقایدش را شرح داده و به‌گونه‌ای آن را توضیح می‌دهد که استخراج عقاید اخلاقی اسمیت از این کتاب را امکان‌پذیر ساخته است.

- Alvey, J. E. (2003). *Adam Smith: Optimist or Pessimist? A New Problem Concerning the Teleological Basis of Commercial Society*.

1. Evensky
2. Douglas North
3. James Buchanan
4. Otteson
5. Reeder
6. Fitzgibbons
7. Stewart
8. Account of the Life and Writings of Adam Smith

با بررسی مطالعات انجام شده درباره موضوع ابعاد اخلاقی اندیشه‌های اقتصادی آدم اسمیت می‌توان گفت مطالعات خارجی انجام شده در حیطه موضوع، نسبت به مطالعات داخلی از گستردگی بیشتری برخوردار است. با مرور مطالعات انجام شده، وجه تمایز مقاله حاضر از این لحاظ است که تلاش نموده تا با بررسی جنبه‌های مختلف شامل: زندگانی اسمیت، اساتید و دوستان معاصر و کتاب‌های وی، عقاید اخلاقی او درباره اقتصاد را دریابد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود بسیاری از این مطالعات فقط به کتاب‌های اسمیت پرداخته‌اند؛ برخی دیگر نیز به زندگانی وی اشاره داشته‌اند؛ اما مطالعاتی که به‌طور هم‌زمان به بررسی هر سه جنبه: زندگانی، دوستان و آثار اسمیت پرداخته باشند، حداقل تا آنجایی که نویسنده می‌داند، موجود نیست یا معدود است؛ و این وجه تمایز مقاله حاضر با مطالعات پیشین است.

روش‌شناسی تحقیق

روش تحقیق مورد استفاده در مقاله حاضر، روش توصیفی از نوع تحلیل محتوا است. در این نوع تحقیقات از روش‌های مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی متون و محتوای مطالب استفاده می‌شود. به این ترتیب، منابع مکتوبی که به هر طریق درباره آدم اسمیت و نگرش اخلاقی وی حاوی اطلاعاتی هستند، از قبیل کتاب‌ها، مقاله‌ها، نامه‌ها، سخنرانی‌ها و غیره، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود.

سؤال اصلی تحقیق عبارت است از این‌که: آیا آدم اسمیت، همان‌گونه که تفسیر متداول می‌گوید، آغازگر جدایی اقتصاد از اخلاق بوده است یا این‌که برعکس، او دارای عقاید اخلاقی بوده و مدافع ضرورت توجه به اخلاق و نقش آن در اقتصاد بوده است؟ برای پاسخگویی به این سؤال، به بررسی و مطالعه سه مورد، که اجزای اصلی بخش تجزیه و تحلیل مقاله را تشکیل می‌دهند، پرداخته می‌شود؛ این سه مورد عبارت‌اند از:

(۱) زندگانی آدم اسمیت؛

(۲) افرادی که بر عقاید و طرز تفکر اسمیت موثر بوده‌اند؛

(۳) کتاب‌های اسمیت، شامل: نظریه احساسات اخلاقی و ثروت ملل.

تلاش می‌شود تا با بررسی هر کدام از موارد فوق، عقاید اخلاقی اسمیت درباره اقتصاد استخراج و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و در نهایت به سؤال تحقیق پاسخ داده شود.

تجزیه و تحلیل

بر اساس مطالبی که در بخش روش‌شناسی تحقیق بیان شد، در این بخش از مقاله به بررسی مورد اول از منابع سه‌گانه حاوی اندیشه‌های اخلاقی آدم اسمیت، یعنی زندگانی وی، پرداخته می‌شود.

۱. زندگانی آدم اسمیت

اسمیت در پنجم ژوئن ۱۷۲۳ در شهر کِرکالدی^۱ واقع در اسکاتلند به دنیا آمد. او پس از مرگ پدر، در دامن مادرش که فردی مذهبی و وابسته به کلیسای مشایخی پروتستان^۲ بود، پرورش یافت و مانند اکثر معاصرانش در طول زندگی به‌طور منظم به کلیسا می‌رفت و در برنامه‌های آن شرکت می‌کرد. اسکاتلند در زمان او تحت سیطره کلیسای پروتستان بود (اسلینگتون، ۲۰۱۰: ۲). در چهارده سالگی وارد دانشگاه گلاسکو شد و در کلاس‌های درس فرانسیس هوچسون^۳، متفکر و روشنفکر بزرگ اسکاتلندی، شرکت

1. Kirkaldy

2. Presbyterian

3. Francis Hutcheson

می‌کرد. اسمیت به شدت تحت تأثیر تعلیمات فلسفه اخلاق هوجسون و همچنین شخصیت او قرار گرفت (آلوی، ۲۰۰۷: ۵). اسمیت جوان در سال ۱۷۴۰ دانشگاه گلاسکو را ترک کرد و به دانشگاه آکسفورد رفت و در سال ۱۷۴۶ در آنجا تحصیلات خود را به پایان رساند. در آن زمان آکسفورد از نظر علمی بسیار ضعیف بود و اکثر اساتید حتی برای تدریس دروس خود حاضر نمی‌شدند. پس از بازگشت به اسکاتلند، در ادیمبورگ دو درس آزاد بر عهده گرفت: یکی راجع به ادبیات انگلیسی و دیگری درباره علم اقتصاد که در آن از اصول آزادی تجارت دفاع می‌کرد. در ۱۷۵۱ در دانشگاه گلاسکو، که از بهترین دانشگاه‌های اروپا در آن زمان بود، به استادی منطق برگزیده شد. در آخر همان سال کرسی فلسفه اخلاقی به او تفویض شد که مشتمل بر چهار درس الهیات طبیعی، اخلاق، رویه قضایی و سیاست بود (زید و ریست، ۱۳۸۰: ۸۰-۷۹). هنگام بر عهده گرفتن این کرسی در دانشگاه گلاسکو، اسمیت با امضای سوگند نامه ایمان^۱ در خانه کشیش^۲ دانشگاه گلاسکو، خاطر دانشگاه را از بابت راست‌دینی و ایمان خود به کلیسای ارتدوکس آسوده کرد و بر مؤمن بودن خود قسم خورد.^۳ احتیاط اسمیت در سایر موضوعات مشابه نشان‌دهنده پابندی او به این سوگندنامه است (اسلینگتون، ۲۰۱۰: ۲). اسمیت تا سال ۱۷۶۴ در سمت استادی باقی ماند. در سال ۱۷۵۲ کتابی با عنوان نظریه احساسات اخلاقی منتشر کرد که به‌زودی باعث شهرت او شد. در ۱۷۶۴ که به چهل سالگی رسیده بود، در وسط سال تحصیلی از استادی دانشگاه کناره گرفت تا دوک جوان باک لاو^۴ را در مسافرت به خارج همراهی کند. این مسافرت‌ها برای اشراف‌زادگان انگلیسی جای تحصیلات عالی را که در آن زمان بسیار پایین آمده بود می‌گرفت. مزیت مادی این شغل برای اسمیت خیلی بیشتر از حقوق استادی بود. این مسافرت‌ها تا ۱۷۶۶ طول کشید. در این مدت اسمیت یک سال و نیم در تولوز، دو ماه در ژنو (که ولتر^۵، مشهورترین نماینده مذهب خدایپرستی معقول و استدلالی قرن هجدهم، در آنجا حضور داشت و اسمیت خود را از پیروان او می‌دانست) و ۱۰ ماه در پاریس بود. در تولوز کتاب مشهور خود را آغاز کرد و پس از بازگشت به اسکاتلند، در ۱۷۶۷ در زادگاه خود و کنار مادرش اقامت گزید تا منحصراً به کار تدوین و تکمیل کتاب خود بپردازد. این کار در ۱۷۷۳ تقریباً به پایان رسیده بود، ولی اسمیت از آنجا به لندن رفت و پس از سه سال، کتاب مشهور آدام اسمیت که آوازه او را در کل تاریخ عقاید اقتصادی همواره جاودان نگاه داشته است، یعنی ثروت ملل، منتشر شد. در ژانویه ۱۷۷۸ اسمیت به سمت سررشته‌داری گمرکات ادیمبورگ، که شغل و مقامی ارجمند بود، منصوب شد و تا آخر عمر، یعنی تا ۱۷۹۰، در آن سمت باقی ماند (زید و ریست، ۱۳۸۰: ۸۰). اسمیت کمی قبل از مرگش سفارش کرده بود تا بازماندگان تعدادی از دست‌نوشته‌هایش را نگهداری و در صورت امکان منتشر کنند و بقیه را از بین ببرند. از این رو، پس از وفات اسمیت، کتاب مقالاتی راجع به موضوعات فلسفی^۶ چاپ شد که شامل برخی از این دست‌نوشته‌هاست (آلوی، ۲۰۰۷: ۵).

با توجه به آنچه که در بالا به‌عنوان خلاصه‌ای از زندگی اسمیت آمد،^۷ به روشنی می‌توان دریافت که او دارای عقایدی مذهبی بوده است. نخست، با توجه به این که او در دامن مادرش که فردی مذهبی بود پرورش یافت، نمی‌توان تأثیر عقاید مادر بر روی فرزندش را انکار کرد؛ چون معمولاً عقاید هر فردی، حداقل تا دوران نوجوانی که هنوز قدرت استدلال و تفکر عمیق درباره مسائل دینی و اعتقادی

1. Westminster Confession of Faith

2. Presbytery

۳. سوگند نامه ایمان که اعتقاد فرد را به کلیسا ثابت می‌کرد در سال ۱۶۴۶ میلادی تنظیم شد و سپس به‌عنوان معیاری برای عقیده اشخاص و همچنین معیاری برای کلیسای مشایخی پروتستان در اسکاتلند و بسیاری از کلیساهای اصلاح شده دیگر، انتخاب شد.

4. Buccleugh

5. Voltaire

6. Essays on Philosophical Subjects

۷. برای مطالعه کامل زندگینامه آدام اسمیت رجوع شود به:

- Ross, S. I. (1995), The Life of Adam Smith.

در او کامل نشده است، برگرفته از محیط خانواده‌ای است که در آن متولد شده و رشد و پرورش یافته است.^۱ از سوی دیگر، رفتن منظم اسمیت به کلیسا دلیلی دیگر برای تأیید مذهبی بودن او است.^۲ تحت تأثیر قرار گرفتن از هوچسون و عقاید او در زمینه فلسفه اخلاق در طول تحصیل در دانشگاه گلاسکو دلیل سوم برای تأیید مذهبی و اخلاق‌مدار بودن اسمیت است. این مورد از دلایل پیشین قوی‌تر است، چون اسمیت - مانند اکثر افراد دیگر - در سنین تحصیل در دانشگاه در ارتباط با انتخاب مسائل اخلاقی مختارتر بود تا در سنین کودکی. امضای سوگندنامه ایمان توسط اسمیت هنگام نائل شدن به کرسی استادی در دانشگاه گلاسکو و منطبق بودن رفتار او پس از قسم خوردن بر ایمانش، دلیل چهارم مذهبی بودن اسمیت است. به‌عنوان دلیل آخر که از بررسی زندگی اسمیت قابل استخراج است، باید گفت که تدریس مسائل اخلاقی توسط اسمیت گواهی دیگر بر اخلاق‌مدار بودن او است؛ نمی‌توان گفت که اسمیت در عین حال که در دانشگاه به تدریس اخلاق مشغول بود با آن مخالف یا نسبت به آن بی‌تفاوت بوده است؛ همان‌طور که نمی‌توان لاییک بودن فردی را که در شرایط عادی مشغول تدریس و ترویج آن است را انکار کرد.

۲. افرادی که بر عقاید و طرز تفکر اسمیت مؤثر بوده‌اند

اسمیت، مانند اکثر نویسندگان بزرگ، بسیاری از عقاید، افکار و نظریه‌های خویش را از پیش‌قدمان و یا معاصران خود کسب کرده است، بدون آن‌که به ابتکار و اصالت کار او لطمه‌ای وارد شود. در کتاب او، بی‌آنکه همیشه نام ببرد، از بیش از صد مؤلف استفاده و یا نقل قول شده است. در ادامه، نام سه تن از نویسندگان را که ظاهراً بیش از همه در آدام اسمیت مؤثر بوده‌اند و یا راه را بر او گشوده‌اند^۳، ذکر می‌شود.

۲-۱. فرانسیس هوچسون

مقام اول به فرانسیس هوچسون تعلق دارد؛ او در دانشگاه گلاسکو استاد فلسفه اخلاق بود. اسمیت به حدی تحت تأثیر او قرار داشت که قسمتی از تقسیمات درس خود را از او اقتباس کرده است. بالاتر از آن، بخش‌های زیادی از نظریه‌های مشهور اسمیت در آثار او دیده می‌شود. هوچسون در کتاب خود به نام سبک فلسفه اخلاقی^۴ (چاپ شده در ۱۷۵۵ و تألیف شده قبل از آن) اهمیت فوق‌العاده‌ای برای تقسیم کار قائل است. همچنین درباره تغییرات قیمت‌ها، منشأ پول و درباره گندم و کار به‌عنوان واحدهای ارزش ثابت، نظریاتی ارائه می‌دهد که شباهت بسیار زیادی به عقاید اسمیت در کتاب ثروت ملل دارد (ژید و ریست، ۱۳۸۰: ۸۳). این کتاب دارای دو بخش فضیلت^۵ و قانون طبیعت^۶ است که بخش دوم به سه قسمت حقوق خصوصی^۷، اقتصاد و سیاست تقسیم شده است. بر اساس آنچه که در این کتاب آمده است، اقتصاد زیرمجموعه قانون طبیعی یا فلسفه حقوق^۸ بوده است که خود، زیرمجموعه‌ای از فلسفه اخلاق محسوب می‌شود (آلوی، ۱۹۹۹: ۵).

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع شود به:

- سیف، سوسن و دیگران؛ روانشناسی رشد (۱)، صفحه ۹۵؛ مراحل رشد اخلاقی کلبرگ.

۲. این موضوع که اسمیت تحت تأثیر محیط خانواده‌اش دارای گرایش‌های مذهبی شد و به دلیل سیطره کلیسا در آن زمان در مراسم کلیسا شرکت می‌کرد یا این که او از روی اختیار مذهب و کلیسا را انتخاب کرد نیز جای بحث دارد که البته در بحث حاضر مجال آن نیست؛ از سوی دیگر آنچه که در اینجا اهمیت دارد این است که - به هر دلیل - اسمیت فردی معتقد به مذهب و کلیسا بود.

۳. به‌نظر می‌رسد که این سه نویسنده یعنی فرانسیس هوچسون، برنارد ماندویل و دیوید هیوم نسبت به سایرین تأثیر بیشتری بر اسمیت داشته‌اند و در اکثر کتاب‌های تاریخ عقاید اقتصادی نیز بیشتر از این سه تن نام برده شده است تا سایرین کتاب ارزشمند شارل ژید و شارل ریست که توسط دکتر سنجابی به فارسی ترجمه شده است نیز بر این سه دانشمند تأکید دارد. در هر صورت مجال پرداختن به سایر نویسندگان در نوشتار حاضر نبوده و فرصتی دیگر را می‌طلبد.

4. System of moral philosophy

5. Virtue

6. The Law of Nature

7. Private Rights

8. Jurisprudence

هوچسون در فلسفه اخلاق «دست راهنما» را معرفی نمود. کوشش او بر آن بود که نشان دهد که ایجاد هماهنگی بین فعالیت‌های جمعی، به پیدایش رفاه عمومی کمک می‌کند، در حالی که افراد در فعالیت‌های فردی ممکن است قادر به تشخیص چنین وضعی نباشند. در این حالت، جامعه دچار هرج و مرج و بی‌نظمی نخواهد شد و افراد تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که از نظر اخلاقی مناسب است و از آن نتایج مطلوب اجتماعی حاصل می‌شود. هوچسون نتیجه می‌گیرد که این تصمیمات غریزی، از طریق دخالت الهی، که همان «دست راهنما در امور انسانی» است، به دست می‌آید. نظریه‌های هوچسون و اسمیت هر دو در مفهوم نیک‌خواهی و منافع شخصی شباهت دارند. این استاد و دانشجو اعتقاد داشتند که انسان در زندگی تا حد زیادی در معرض نفوذ منافع شخصی است، ولی این غریزه را مذموم نمی‌دانستند و آن را مترادف با حرص و خودخواهی تلقی نمی‌کردند. از نظر آن‌ها، انگیزه منافع شخصی، عاملی است که سبب حفظ و تکامل کیفیت شخصیت انسانی می‌شود. آن‌ها معتقد بودند که برخورد منافع شخصی با غریزه نیک‌خواهی در انسان امکان‌گرایش او را به غریزه علاقه به منافع شخصی، تعدیل کند و بدین‌گونه انسان را به اعمال نیک هدایت کند (تفضلی، ۱۳۸۸: ۸۶-۸۷). همان‌گونه که از رابطه اسمیت و استادش هوچسون انتظار می‌رود، این دو در عقاید اقتصادی و اخلاقی‌شان مشترکات زیادی داشته‌اند و بررسی رابطه آن‌ها و تأثیر هوچسون بر اسمیت نشان می‌دهد که برخلاف آنچه در متون اقتصادی رایج گفته می‌شود، اسمیت در حقیقت، اقتصاددان متأثر از اخلاقیات بوده است.

۲-۲. برنارد ماندویل

علاوه بر هوچسون باید از برنارد ماندویل^۱ نام برد. او عالم اقتصاد نبود، بلکه پزشکی فیلسوف بود که در ۱۷۰۴ اشعاری از او منتشر شد و در ۱۷۱۴ با اضافات زیاد به نام افسانه زنبورهای عسل یا فساد خصوصی، خیر عمومی^۲ تجدید چاپ شد. ماندویل در این کتاب بیان می‌کند که تمدن، یعنی ثروت و هنرهای زیبا و علوم، ناشی از فضایل مردم نیست، بلکه ناشی از چیزهایی است که او ردایل و عیوب می‌نامد؛ یعنی همان حوایج طبیعی بی‌شمار که ما را طالب راحتی، رفاه، تجمل و سایر لذایذ زندگی می‌کند. در واقع، این کتاب ستایشی بود از آدم طبیعی و نکوهشی نسبت به انسان پرهیزکار (ژید و ریست، ۱۳۸۰: ۸۵-۸۴). او در این کتاب با تشبیه جامعه‌های انسانی به کندوهای زنبوران عسل معتقد است که دو گروه از افراد در این جوامع زندگی می‌کنند: اول، کارگران زحمتکش، حق‌شناس، شریف و مولد؛ و دوم، اشراف تنبل، شکم‌باره و دغل‌باز. هنگامی که گروه دوم تصمیم گرفتند که شرافتمند شوند، جامعه رو به تباهی رفت. پس از آن دیگر خریداری برای هنر، مشوقی برای هنرمندان، طالبی برای اجناس لوکس و... باقی‌مانده ماندویل، ۱۹۲۴). ماندویل از این مطالب نتیجه می‌گیرد که در این جامعه گناهان فردی تبدیل به کامیابی‌های جمعی می‌شوند. او نفع‌پرستی را وارد اقتصاد کرده و در توصیف آن مبالغه می‌کند و آن را معادل خودپرستی و خودخواهی می‌داند.

اسمیت در نظریه احساسات اخلاقی خود، ماندویل را که حوایج، خواهش‌ها و ذوق‌های فطری انسان را ردایل نامیده است، سرزنش می‌کند. البته اندیشه‌های ماندویل در ذهن او نیز بارور شده است؛ به این معنا که اسمیت محرک «نفع شخصی» را از او وام گرفته است. از این رو، اسمیت نیز به نوبه خود همواره و بدون خستگی تکرار می‌کند که تنها نفع شخصی است که، بی‌آن‌که بدانیم و یا حتی بخواهیم، به‌طور طبیعی جامعه را به بهبود، رفاه و آبادی سوق می‌دهد؛ ولی نکته اینجاست که تعریف اسمیت از نفع شخصی با تعریف ماندویل از آن متفاوت است و در نتیجه قضاوت آن‌ها درباره استفاده از آن برای پیشرفت اقتصادی نیز کاملاً متفاوت است. ثروتمندی ملت، در نظر اسمیت، مانند ماندویل اگر محصول ردایل مردم نباشد، لااقل نتیجه غریزه طبیعی است که خالق متعال در

1. Bernard de Mandeville

2. La Fable des Abeilles ou vices prives, bienfaits publics

سرشت ما نهاده است تا اغراضی که قابل پیش بینی ما نیست حاصل شود (ژید و ریست، ۱۳۸۰: ۸۵). اسمیت، بر خلاف ماندویل که نفع‌پرستی را معادل خودپرستی و خودخواهی می‌داند، معتقد است که این غریزه انسانی پدیده‌ای الهی و برای تنازع بقا و نیل به خواسته‌های شخصی طبیعی است. اسمیت با این که از نفع‌پرستی در الگوی دست‌نامرئی خود استفاده می‌کند، لیکن با نظریات ماندویل مبنی بر این که خواسته‌ها و حوایج طبیعی انسان هوس‌ها و عیوب بشر را تشکیل می‌دهد مخالفت کرده و معتقد است که این هوس‌ها از معایب جامعه نیست، بلکه منافع شخصی در واقع انگیزه‌ای برای فعالیت انسان و وسیله‌ای برای رفاه و سعادت جامعه است (تفضلی، ۱۳۸۸: ۸۸).

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که اسمیت به‌طرز ماهرانه‌ای از دانش ماندویل استفاده کرده است؛ به این صورت که او با غربال کردن عناصر موجود در دیدگاه ماندویل، آنچه را که با توجه به تجزیه و تحلیل خود درست می‌داند برگزیده و مطالبی را که با اخلاقیات مورد نظرش سازگار نمی‌داند رد می‌کند. مسئله نفع شخصی، به مثابه یکی از واژگان کلیدی آثار اسمیت، به‌ویژه در ثروت ملل، نمونه‌ای بارز از این استفاده ژرف‌بینانه است. از بررسی تفاوت دیدگاه اسمیت با ماندویل در تعریف این واژه به صراحت می‌توان به معتقد بودن اسمیت به اخلاق در اقتصاد پی برد. او نفع شخصی را مترادف خودخواهی و در نظر نگرفتن دیگران نمی‌داند و می‌نویسد: «فرد تا زمانی که قانون عدالت را زیر پا نگذاشته، آزاد است تا در مسیر خود به تعقیب منفعت شخصی‌اش بپردازد» (اسمیت، ۱۹۷۶: ۵۱۴.IX). می‌بینیم که اسمیت نفع شخصی را برای پیشرفت افراد ضروری دانسته، ولی استفاده از آن را مشروط بر ضایع نکردن حقوق دیگران می‌داند. در حقیقت یکی دانستن «مآل اندیشی» و «نفع شخصی» درست نیست. همان‌طور که اسمیت در نظریه احساسات اخلاقی تو ضیح می‌دهد، مآل اندیشی اتحاد دو صفت «عقل» و «شعور» از یک سو و «خودداری» از سوی دیگر است. مفهوم خودداری، که اسمیت از رواقیون گرفته بود، به هیچ وجه با نفع شخصی که ماندویل از آن سخن می‌گوید یا آنچه اسمیت آن را «خودپرستی» می‌نامد یکی نیست (سن، ۱۳۷۷: ۲۵). اما متأسفانه عقاید اسمیت در منابع اقتصادی مرسوم به‌گونه‌ای تحریف شده است که وقتی خواننده آن‌ها را می‌خواند، نه‌تنها این برداشت را نمی‌کند که اسمیت اقتصاددانی اخلاق‌گرا بوده است، بلکه او را مخالف اخلاقیات و انسان‌دوستی می‌پندارد. بر اساس این تفاسیر تحریف‌شده، ظاهراً اسمیت به نفع شخصی به معنای ماندویلی کلمه اعتقاد دارد، نه اسمیتی آن؛ درحالی که واقعیت دقیقاً برعکس بوده است. بنابراین اسمیت تلاش انسان را در مسیر پیشرفت اقتصادی، تا زمانی که در چارچوب اخلاقی صورت گیرد، می‌ستاید و آن را لازمه توسعه اقتصادی جامعه می‌داند و این نکته‌ای است که از بررسی عقاید اسمیت و ماندویل می‌توان بدان دست یافت.

۲-۳. دیوید هیوم

در کنار هوچسون و ماندویل باید دیوید هیوم^۱، فیلسوف مشهور انگلیسی قرن هیجدهم میلادی را قرار داد. اسمیت در جایی از کتاب خود او را «بزرگ‌ترین و ارجمندترین فیلسوف عصر ما» می‌خواند و از ۱۷۵۲ با او ارتباط نزدیک و صمیمی داشت. هیوم بیش از چند رساله کوچک درباره اقتصاد ندارد که مهم‌ترین آن‌ها درباره پول، تجارت خارجی و نرخ بهره است. این رساله‌ها به همراه چند رساله دیگر در مجموعه‌ای به نام «مباحث سیاسی»^۲ به چاپ رسیده است. هیوم در این مجموعه با ابتکار و ژرف‌نگری خاص خود، اشتباهات مرکانتلیست‌ها، میزان شدن طبیعی مقدار پول با احتیاجات هر کشور، مغلطه «موازنه تجاری» و عواقب شوم رقابت بازرگانی بین ملت‌ها

1. David Hume

2. Political Discourses

را تشریح کرده است. بدون شک این رسالات _ که اسمیت در دروس خود در دانشگاه گلاسکو خود از آن‌ها نام برده و هیوم درباره تجدید چاپ آن‌ها با او مشورت کرده است _ در او تأثیر زیادی داشته‌اند (ژید و ریست، ۱۳۸۰: ۸۴).

فیلسوفان اخلاق اولیه، ثروت را مخرب اخلاقیات می‌دانستند؛ آن‌ها وضعیت ثابت و راکد را ایده‌آل می‌دانستند. در آغاز عصر تاریخی مدرن^۱، ماندویل مجموعه تناقضاتی را درباره فضیلت بیان کرد. ظاهراً او پیروزی اجتماعی در قالب توسعه اقتصادی را نوعی گناه فردی می‌دانست. در چنین فضایی بود که هیوم حرکت شجاعانه خود را انجام داد و در جواب تناقضات ارزشی ماندویل و مخالفان دارا بودن ثروت، دیدگاهی متفاوت از دیدگاه فیلسوفان اخلاق قبلی را درباره تأثیرات اخلاقی رفاه مطرح کرد. او مدعی بود که در دوره مدرن، فضیلت شهرنشینان از طریق تهذیب و پالایش^۲ از مقدار آن در دوران اولیه پیشی می‌گیرد. این ادعا برای معاصران هیوم بسیار شورانگیز بود (سوساتو^۳، ۲۰۰۶: ۱۷۴؛ هیوم، ۱۹۸۷: ۲۶۹). یکی از دلایل عمده برای چنین ادعایی آن بود که جامعه تجاری، فضیلت‌های اخلاقی جدیدی مثل صنعت، سعی و تلاش، صرفه‌جویی، صداقت و درستکاری را به ارمغان می‌آورد. خلاصه این که هیوم ادعا می‌کرد که «اخلاقیات جدید»^۴ در یک جامعه تجاری به عرصه ظهور می‌رسد. بنابراین ارزش‌ها را از نو و با معیار دیگری سنجید که نسبت به گذشته متفاوت بود (هیوم، ۱۹۸۷: ۲۵۳-۲۸۰؛ لوکس، ۱۹۹۰: ۹۱-۹۳، ۱۱۲). اسمیت با ادعای حقیقی هیوم درباره آثار اخلاقی و سودمند توسعه اقتصادی و رفاه موافق بود. علاوه بر آن، او دیدگاه هیوم مبنی بر آن که جامعه تجاری مجموعه‌ای از فضیلت‌های جدید می‌آفریند را به دقت دنبال کرد. بنابراین هم هیوم و هم اسمیت از مخالفان دیدگاه‌های اخلاقی کهنه و قدیمی بودند و بسیاری از آموزه‌های آن، همچون مخالفت با رفاه، را قابل قبول نمی‌دانستند. از سوی دیگر، این دو اخلاقیات جدیدی را پیشنهاد کرده و به توسعه و ترویج آن پرداختند. این اظهارات درباره توسعه اقتصادی به ارزیابی اسمیت از سیستم‌های مختلف اقتصادی نیز ارتباط دارد. البته از این که اسمیت دوست صمیمی هیوم بود، نمی‌توان نتیجه گرفت که دیدگاه‌های مذهبی آن‌ها همواره یکسان یا حتی مشابه بوده است. در بسیاری از موضوعات اسمیت صراحتاً موضع متفاوتی نسبت به دوستش هیوم اتخاذ می‌کند؛ به عنوان مثال، اسمیت برخلاف هیوم انتقادات زیادی به سوداگری داشت. اسمیت در جواب روسو^۵ از چارچوب اخلاقی او برای انتقاد از عملکرد منحرف اقتصاد سوداگری استفاده کرد (آلوی، ۲۰۰۷: ۱۱، ۲۰). اسمیت نمی‌خواست که در انتشار کتاب گفتگوهای درباره مذهب طبیعی^۶ هیوم شریک شود. تحسین اسمیت از شخصیت و بیانات دوستش به این دلیل بود که هیوم طوری زندگی کرد و از دنیا رفت که، برخلاف بسیاری از مسیحیان متعصب، از مسائل دینی استفاده ابزاری نکرد؛ چون آن‌ها بسیاری از وقایع را به‌طور ریاکارانه معلول مشیت الهی می‌دانستند و از آن سوءاستفاده می‌کردند (اسلینگتون، ۲۰۱۰: ۷). اسمیت با قلم قدرتمند و شهامت اخلاقی‌ای که داشت، پس از مرگ هیوم به دفاع از خصوصیات اخلاقی او پرداخت؛ چون هیوم به دلیل دیدگاه‌های اخلاقی جدیدش به کفر و زندقده متهم بود و اسمیت رفع این اتهام را رسالت خود می‌دانست. این است که او را «بزرگ‌ترین و ارجمندترین مورخ و فیلسوف عصر ما» می‌خواند و می‌ستاید، اما این موضع به معنای توافق و اشتراک نظر کامل اسمیت با نظریه‌ها و عقاید اقتصادی هیوم نبود. در واقع، فلسفه اخلاق اسمیت گلچینی از آموزه‌های ارسطو، رواقیون^۷، هوچسون و هیوم بود. این فلسفه اخلاق ترکیبی از اخلاقیات باستانی و

1. modern era

2. refinement

3. Susato

4. new morals

5. Rousseau

6. Dialogues on Natural Religion

7. the Stoics

مدرن بود. اسمیت چارچوب اخلاقی جدیدی را توسعه داد که به شدت از هیوم تأثیر پذیرفته بود؛ با این وجود، خود او نیز دارای چارچوب اخلاقی مستقلی بود و آن را در حقوق الهی^۱ و اقتصاد سیاسی‌اش به کار برد (آلوی، ۲۰۰۷: ۲۱).

پس از بررسی مختصر رابطه اسمیت و هیوم، عقاید مشترک^۲ و مخالف آن‌ها و تأثیرپذیری‌ای که اسمیت از او داشت، می‌توان گفت که اسمیت با الهام از عقاید هیوم، در ارتباط با دیدگاه‌های اخلاقی نو و متفاوت نسبت به گذشتگان، اخلاقیاتی را مطرح می‌کند که پایه و اساس منطقی‌تری داشته‌اند. همان‌طور که در بالا اشاره شد، این دیدگاه وجود ثروت و رفاه را نفی نمی‌کرد و بر آن بود که این نحوه استفاده از ثروت و نعمت‌هاست که تعیین‌کننده است. به طوری که دستیابی به رفاه یک موفقیت واقعی محسوب می‌شود؛ هم از آن جهت که تأمین‌کننده نیازهای مادی افراد جامعه است و هم فضایل اخلاقی چون تلاش و پشتکار، صرفه‌جویی و درستکاری را به همراه دارد. در واقع اسمیت با تأثیرپذیری از هیوم، اخلاقیات منهای پیشرفت اقتصادی را قبول نداشت و با دیدگاه متعصبانه زمان خود _ که هرگونه ثروت دنیوی را مانع پرهیزکاری و تقوا می‌دانست _ مخالفت می‌ورزید. طبیعتاً در چنین فضای متعصبانه‌ای که داشتن هرگونه ثروت دنیوی مورد نکوهش قرار می‌گیرد، صحبت کردن از موضعی که ثروت و رفاه را با رعایت شرایطی از قبیل نحوه دستیابی و استفاده از آن پسندیده می‌داند دشوار بوده و باعث می‌شد که تفکر مرسوم، بدون در نظر گرفتن شرایط مذکور، تنها بخش پسندیده دانستن رفاه را در نظر گیرد و از آنجا که این مخالف عقیده رایج زمان بود، در مقام رد این عقیده نو و متفاوت قرار گیرد^۳. خلاصه این که اسمیت مدافع اخلاقیات به معنای اسمیتی کلمه بوده و تأثیر متقابل اقتصاد و اخلاق را برجسته می‌دانسته است. مطالعه رابطه اسمیت و تأثیرپذیری او از استادش هوجسون، دوستش هیوم و دانشمند معاصرش ماندویل، در کنار کار ماهرانه او در گلچین کردن عقاید آن‌ها و ایجاد اخلاقی نوین _ که ترکیبی از آموخته‌های پیشین و ایده‌های جدید وی بوده است _ حاکی از آن است که اسمیت معتقد به نقش اخلاق در اقتصاد بوده و اقتصاد سیاسی را در ارتباط کامل با اخلاق می‌دانسته است.

۳. آثار آدام اسمیت

همان‌گونه که در بخش روش تحقیق مقاله بیان شد، بررسی آثار آدام اسمیت مورد سوم از بخش اصلی مقاله حاضر است. هر چند دانشجویان اقتصاد، اسمیت را با ثروت ملل می‌شناسند، ولی کتاب معروف دیگر اسمیت که قبل از ثروت ملل توسط او نگاشته شده است نیز شهرت زیادی دارد و برای مطالعه و تجزیه و تحلیل عقاید اسمیت، ضرورتاً این کتاب نیز باید در دستور کار قرار گیرد. بنابراین در ادامه مقاله به بررسی مبانی اخلاقی موجود در دو کتاب معروف اسمیت پرداخته می‌شود.

۳-۱. نظریه احساسات اخلاقی

برای پی بردن به نگرش اخلاقی اسمیت، ابتدا باید نظریه احساسات اخلاقی را مطالعه کرد. اسمیت در این کتاب نظامی اخلاقی را نشان می‌دهد که از یک سو چارچوبی کلی از اقتصاد را ترسیم کرده و از سوی دیگر بینشی از موضوعات اقتصادی خاصی را فراهم می‌کند. او در ارائه نظام اخلاقی‌اش دو موضوع را مطرح می‌کند: نخست، مفاهیمی که انسان با آن قضاوت‌های اخلاقی‌اش را انجام می‌دهد؛ و دوم: محتوی و مضمون فضیلت. موضوع اول در نظریه احساسات اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است. در اخلاق اسمیت

1. jurisprudence

۲. برای آگاهی از جزئیات بیشتر در زمینه عقاید مشترک این دو دانشمند به مقاله زیر رجوع شود:

- Jacobs, J. (2009). Hume and Smith on the Moral Psychology of Market Relations, Practical Wisdom, and the Liberal Political Order.

۳. و این مسئله همواره دشواری کار روشنفکران دینی در طول تاریخ بوده است.

هشت نوع از قضاوت‌های اخلاقی وجود دارد که شامل چهار جفت بوده و هر جفت شامل دو مورد است که با توجه به تحسین یا تنقیح یک عمل تقسیم‌بندی شده‌اند:

۱. قضاوت درباره علل انجام یک عمل توسط شخص دیگر^۱؛ مثل این که آیا رفتار شخص در یک موقعیت معین مناسب بوده است یا نامناسب؟ اسمیت این را نزاکت یا بی‌نزاکتی دیگران^۲ می‌نامد.
۲. قضاوت درباره این که آیا عواقب عمل شخص مستحق تحسین است یا تنبیه؟ که آن را شایستگی یا ناشایستگی دیگران^۳ می‌نامد.
۳. قضاوت درباره مناسب بودن رفتار خودمان؛ یعنی نزاکت و بی‌نزاکتی خودمان.
۴. قضاوت درباره عواقب اعمال خودمان؛ یعنی لیاقت و بی‌لیاقتی خودمان.

ملاحظات مربوط به این چهار جفت قضاوت، هسته نظری کتاب نظریه احساسات اخلاقی را تشکیل می‌دهد (الوی، ۲۰۰۷: ۷). برای درک درست این که اسمیت نزاکت و شایستگی را با چه معیاری تعریف می‌کند، لازم است به تو صیفی که او از انسان ارائه می‌دهد توجه شود. اسمیت، انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که با سایر افراد جامعه ارتباط دارد و رفتار دیگران را مورد قضاوت قرار می‌دهد و به قضاوت دیگران درباره خودش اهمیت می‌دهد و از این که از جانب دیگران طرد شود یا با چشم دیگری به او نگرسته شود، احساس ترس می‌کند. بنابراین باید با دیگران احساس همدردی کند (اسمیت، ۱۹۷۶: ۸۵-۸۴). انسان در چنین محیطی خود را جای دیگران قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا درباره محیط اطرافش و اعمالی که مورد قضاوت قرار می‌گیرند اطلاعات کسب کند. در چنین شرایطی فرد می‌تواند تصور کند که نماینده جامعه‌اش چگونه رفتار می‌کند و آن را با رفتارهای خود مقایسه کند. از این طریق است که قضاوت‌های اخلاقی می‌تواند صورت می‌گیرد. اگر احساسات فرد سازگار باشد مورد تأیید قرار می‌گیرد و فرد نزاکت و شایستگی دارد و در غیر این صورت متهم به بی‌نزاکتی و ناشایستگی می‌شود (اوتسون^۴، ۲۰۰۲: ۱۰۹). موضوع دومی که اسمیت در نظریه احساسات اخلاقی مطرح می‌کند، معنا و مفهوم فضیلت است. با توجه به مروری که در بخش قبل بر عقاید عالمان اخلاق پیش از هیوم و اسمیت درباره مذمت ثروت و مغایر بودن رفاه با اخلاق صورت گرفت، باید تعریف اسمیت از فضیلت نیز روشن شود. اسمیت انواع مختلفی از رفتارها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و یک سلسله مراتب اخلاقی^۵ تعیین می‌کند. به این ترتیب که برخی رفتارها بافضیلت^۶ قلمداد می‌شوند، ولی برخی دیگر مثل «بی‌جهت آزار رساندن به دیگران» گناه^۷ تلقی می‌شوند در بین رفتارهای بافضیلت نیز سلسله مراتبی وجود دارد که بر اساس کف‌نفس و خیرخواهی نسبت به دیگران تعیین می‌شود (الوی، ۲۰۰۷: ۸). اسمیت در فهرست خود فضیلت‌های سطح پایین‌تر از قبیل: فضیلت‌های تجاری صنعت، صرفه جویی، احتیاط^۸، مراقبت، اعتدال و میانه‌روی، وفاداری و ثبات را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. در همین زمینه اسمیت از دو سطح از احتیاط سخن می‌گوید: سطح پایین‌تر که شامل حفظ سلامتی، ثروت و دارایی، مقام و شهرت و اعتبار فرد است؛ و سطح بالاتر همان سیاستمداری یا زمامداری^۹ است (اسمیت، ۱۹۷۶: ۱۸۹، ۲۱۳). به نظر می‌رسد احتیاط نوع اول شبیه محاسبات عقلانی است که به شدت مورد توجه جریان غالب علم اقتصاد و تفسیر

1. someone else

2. the propriety or impropriety of others

3. the merit or demerit of others

4. Otteson

5. moral hierarchy

6. virtuous

7. vice

8. prudence

9. statesmanship

پوزیتیویستی از اسمیت قرار گرفته است. اگرچه اسمیت احتیاط را جزء «هست»ها^۱ نمی‌داند ولی این خصلت یکی از فضایل پایین‌تر در نظام اخلاقی گسترده‌اش بود (سن، ۱۳۷۷: ۳۲-۲۴).

فضیلت دیگری که اسمیت در نظریه احساسات اخلاقی از آن سخن می‌گوید، عدالت است. نوشته‌های اسمیت هر سه جزء عدالت را در سنت ارسطویی در برمی‌گیرد، ولی تمرکز او بر عدالت مبادله‌ای^۲ است. این نوع عدالت ما را از آزار رساندن به همسایه باز می‌دارد. تخطی از این نوع عدالت که به انگیزه‌های ناپسند صورت می‌گیرد، موجب صدمه به دیگران می‌شود. تبعیت افراد از عدالت از شروط لازم برای حراست از جامعه بوده و پیاده کردن آن از طریق نیروهای امنیتی امکان‌پذیر است. نقض این نوع از عدالت از سوی افراد مستلزم مجازات است (اسمیت، ۱۹۷۶: ۸۶-۷۹، ۲۶۹). با این‌که عمده مباحث اسمیت مرتبط با قتل، آسیب‌های فیزیکی و عدالت جنایی است، ولی او آن را گسترده‌تر کرده و در محدوده مسائل تجاری مثل قراردادها هم سخن می‌گوید. البته مسائل تجاری در ثروت ملل بیشتر بسط داده می‌شوند. اسمیت معتقد است فرد در مسابقه رسیدن به ثروت چه بسا تا آن‌جا که می‌تواند تلاش کند تا از رقیبانش جلو بزند، این تلاش به‌نفسه ایرادی ندارد ولی او نباید به رقیبانش صدمه بزند یا آن‌ها را طرد کند، چون این کار تخلف از بازی منصفانه^۳ بوده و به هیچ وجه قابل قبول نیست (همان، ۸۳). قوانین بازی منصفانه از قوانین کلی مورد نظر اسمیت استخراج می‌شوند و پیروی از آن‌ها یک امر اخلاقی تلقی می‌شود. می‌بینیم که اسمیت در نظریه اخلاقی‌اش سرسختانه از رقابت دفاع می‌کند؛ البته رقابتی که مطابق موازین اخلاقی مورد نظر او باشد.

اسمیت به بسیاری از فضیلت‌های دیگر اشاره می‌کند که در طبقات میانی سلسله مراتب اخلاقی مورد نظر او هستند. «انسانیت» از این دسته فضیلت‌هاست. در نهایت، او با الهام از استادش هوجسون اعلام می‌کند که بالاترین فضیلت، که در نوک این سلسله‌مراتب قرار دارد، «خیرخواهی» است که عبارت است از آرزوی بهره‌مندی خود از نعمت‌ها در کنار دیگران و رضایت به بهره‌مندی بیشتر آن‌ها و کمتر خودمان. خیرخواهی باعث می‌شود فرد از خودپرستی خودداری کرده و عواطف کریمانه از خود نشان دهد و این همان کمالی است که در ذات انسان قرار دارد. بخشش و نیکوکاری، انسان را ترغیب می‌کند تا باعث افزایش شادی‌های دیگران شود (همان، ۲۵، ۸۶، ۲۰۴، ۲۶۲).

خیرخواهی مانند تمامی فضیلت‌ها — به‌جز عدالت — با اجبار بیرونی به دست نمی‌آید و نمی‌توان انسان را مجبور به آن کرد. این فضیلتی است که در درون فرد خیرخواه وجود دارد و بسته به حس انسان‌دوستی و وجدان انسان‌ها، در میان آن‌ها متفاوت است. به‌نظر بسیاری از مفسران، دیدگاه اسمیت درباره خیرخواهی معادل با عدالت توزیعی است (یانگ^۴، ۱۹۷۷: ۵۱، ۱۳۰).

نظام اخلاقی اسمیت، خیرخواهی و احتیاط را با هم ترکیب می‌کند. علم اخلاق اسمیت برگرفته از دکتورین رواقیون است که معتقد به وجود «دایره‌های صمیمیت» مختلف در زندگی بشر هستند. این دایره‌ها به شکل تودرتو بوده و در کوچک‌ترین دایره، خود فرد قرار دارد و در دایره بعدی خانواده او قرار می‌گیرد. با افزایش بعد اجتماعی، دایره‌ها بزرگ‌تر شده و همسایه‌ها را نیز در برمی‌گیرند و بالاخره بزرگ‌ترین و بیرونی‌ترین دایره، تمامی افراد جامعه را شامل می‌شود. هرچه بعد اجتماعی بزرگ‌تر می‌شود، خیرخواهی کاهش می‌یابد (اسمیت، ۱۹۷۶: ۲۲۷-۲۱۹). یعنی این‌که خیرخواهی فرد نسبت به خود و خانواده‌اش از خیرخواهی او نسبت به همسایگانش بیشتر

۱. در مقابل «باید و نباید»ها.

2. commutative justice

3. fair play

4. Young

است و به همین ترتیب، خیرخواهی فرد نسبت به دورترین اعضای جامعه‌اش که آن‌ها را نمی‌شناسد، کمتر از خیرخواهی او نسبت به همسایگان است.

هر چند اسمیت بحث رشد و توسعه اقتصادی را به‌طور مفصل در ثروت ملل مورد بحث قرار داده است، ولی در نظریه احساسات اخلاقی نیز با مطرح کردن افراد غیرمتمدن^۱، گریزی به آن زده است. اسمیت غیرمتمدن‌ها را کسانی می‌داند که وضعیت اقتصادی شان بسیار پایین‌تر از حداقل ممکن است و اغلب به دلیل برطرف نشدن نیازهای اولیه شان می‌میرند. آن‌ها از دیگران انتظار کمک کمی دارند و متقابلاً به بدبختی خود نیز توجه کمی دارند. آن‌ها باید در حفظ آبروی شان مقاوم و صبور باشند؛ بنابراین نمی‌توانند احساسات خود را در سایر اعضای قبیله شان بروز دهند. چنین شرایطی باعث می‌شود تا در قبیله ناپه‌نجاری‌هایی مثل رفتار وحشیانه نسبت به افراد پیر، ضعیف و حتی جوان رواج یابد. به این ترتیب، کودک‌کشی^۲ قباحت خود را از دست می‌دهد؛ در حالی که کودک‌کشی یعنی نابود کردن اخلاقیات خوب. با رواج این عمل زشت، واضح‌ترین مرزهای بین حق و باطل از بین می‌رود. ولی در میان ملل متمدن، وضعیت به شکل دیگری است؛ در جامعه‌ای که از نظر اقتصادی توسعه یافته و امنیت اجتماعی، شادکامی و خوشبختی رواج دارد، آسان‌تر می‌توان از فقر اجتناب نمود. در چنین جامعه‌ای ضرورت تحمل خطر، گرسنگی و درد بسیار کمتر است؛ بنابراین ابراز لطف به دیگران بیشتر بوده و تفکر آدمی خیلی روشن‌تر است. ظرفیت درک دیگران یک امر طبیعی در ذات انسان است، ولی در شرایط اقتصادی بهتر، کف‌نفس و وحشیانه^۳ در بین افراد بسیار کاهش می‌یابد و شریک کردن دیگران در احساسات خود و شریک شدن در احساسات آن‌ها، به شکل یک قانون اجتماعی درمی‌آید و کودک‌کشی نیز از بین می‌رود. مردم مؤدب‌تر، صریح‌تر و بی‌ریا تر می‌شوند. این‌ها همگی تأثیرات اخلاقی رشد اقتصادی در جامعه‌اند که در جامعه بدوی وجود ندارد (همان، ۲۰۴-۲۰۹). در واقع، این همان تفکر هیوم درباره تأثیرات پیشرفت اقتصادی بر بهبود اخلاقیات در جامعه است که مورد قبول اسمیت نیز بوده و آن را در کتاب خود مطرح کرده است. نکته پایانی در این بخش آن است که برخی مفسران، کتاب نظریه احساسات اخلاقی را به‌عنوان بیانی تجربی رفتار انسان می‌دانند که صرفاً امور واقع را مورد بررسی قرار می‌دهد. آن‌ها برای تأیید ادعای خود بر این جمله اسمیت تأکید می‌کنند: «این بررسی (بخشی از این کتاب) درباره حق^۴ صحبت نمی‌کند... بلکه بررسی واقعیت است» (همان، ۷۷). این گفته اسمیت باعث گمراهی بسیاری از مفسران در تفسیر عقاید او شده است. اسمیت به تحلیل و بررسی بایدها و نبایدها نیز علاقمند بود. با وجود این که بخش زیادی از کار اسمیت تجربی بود، مباحث مورد بررسی او هم امور واقع را در برمی‌گرفت و هم باید و نبایدها را (الوی، ۲۰۰۷: ۱۳).

همان‌طور که مطالب بالا به‌صراحت گویای آن است و بر اساس سخنان خود اسمیت و مفسران عقایدش، کتاب نظریه احساسات اخلاقی همان‌گونه که از نامش نیز پیداست - سرشار از مبانی اخلاقی بوده و دربرگیرنده عقاید اخلاقی اسمیت است، به طوری که درک عمیق عقاید اسمیت در ثروت ملل بدون مطالعه این کتاب ممکن نخواهد بود. بنابراین، پس از مروری کوتاه که در این قسمت صورت گرفت، در ادامه به بررسی مبانی اخلاقی موجود در ثروت ملل می‌پردازیم.

۲-۳. ثروت ملل

1. savage
2. infanticide
3. ferocious self-command
4. right

در این قسمت از مقاله تلاش می‌شود تا مبانی اخلاقی ثروت ملل مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص شود که اسمیت در کتاب معروف خود، که مفسران آن را آغاز جدایی اخلاق و اقتصاد دانسته‌اند، نه تنها با ارزش‌های اخلاقی بیگانه نبوده است، بلکه بر لزوم توجه به ملاحظات اخلاقی در اقتصاد تأکید نموده است.

در ابتدا لازم است که به دو نکته اشاره شود: نخست این که جنبه‌های اخلاقی مبادله، که قبلاً در میان عالمان اخلاق یک مفهوم شخصی تلقی می‌شد، توسط اسمیت به مجموعه‌ای از مبانی اساسی و نهادی تبدیل شد و قوانینی که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، تبدیل به قالب اصلی رفتار اخلاقی در جامعه شدند، و دوم این که اسمیت رشد اقتصادی را برای جامعه مفید می‌دانست و معتقد بود با افزایش رشد اقتصادی و توانگری مردم، راه برای پیشرفت اخلاق هم هموارتر می‌شود. این در حالی است که عالمان اخلاق پیش از اسمیت، مثل ارسطو، وضعیت ایستای اقتصادی را برای جامعه ایده‌آل می‌دانستند. این دو عقیده، اسمیت را از عالمان اخلاق پیشین جدا می‌سازد (استوارت، ۱۹۸۰: ۳۱۳-۳۲؛ یانگ، ۱۹۹۷: ۱۲۰-۱۳۰).

بسیاری از مفسران اغلب با تأکید بر این جمله اسمیت، ثروت ملل را مبتنی بر نفع توصیف می‌کنند: «به خاطر خیرخواهی قصاب، آبجوفروش یا نانوا نیست که ما انتظار شامان را داریم، بلکه این به خاطر توجه آن‌ها به نفع شخصی شان است. ما مخاطب انسانیت آن‌ها نیستیم، بلکه مخاطب خوددوستی آن‌ها هستیم و ما هرگز با آن‌ها درباره نیازهایمان حرف نمی‌زنیم، بلکه با آن‌ها از نفعشان سخن می‌گوییم» (اسمیت، ۱۹۷۶: ۲۷-۲۶).

به نظر می‌رسد بسیاری از تحسین‌کنندگان اسمیت از این عبارت پیرامون قصاب و آبجوفروش فراتر نرفته‌اند؛ اما اگر همین عبارت ساده را با دقت مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که هدف اسمیت در اینجا نشان دادن این مسئله است که دادوستدهای معمولی در بازار چرا و چگونه رخ می‌دهند و چرا و چگونه تقسیم کار عملی می‌شود و این دقیقاً موضوع همان فصلی از کتاب او است که عبارت فوق از آن نقل می‌شود. اما این واقعیت که اسمیت به رواج معاملات دوطرفه سودمند توجه کرد، به هیچ وجه به این معنی نیست که او صرف خوددوستی یا در واقع مآل‌اندیشی به معنای عام آن را برای رسیدن به یک جامعه خوب کافی می‌دانست؛ در واقع او دقیقاً معتقد به عکس آن بود. او نیکبختی اقتصادی را بر اساس انگیزه‌ای واحد بنا نمی‌کرد (سن، ۱۳۷۷: ۲۶). به این ترتیب این پاراگراف بسیاری از خوانندگان را به اشتباه انداخته است، چون تفسیر کنونی از این جمله اسمیت با سایر بخش‌های ثروت ملل و نظریه احساسات اخلاقی، که در آن اسمیت نفع شخصی را تشریح می‌کند، در تناقض است. نفع شخصی در مفهوم درست خودش نقش لطیفی را بازی می‌کند. برآستی که اسمیت در نوشته‌های اقتصادی‌اش دیدگاه ظریف و متنوعی از انگیزه‌های فردی را ارائه می‌کند (ایونسکی، ۲۰۰۵: ۱۱۵؛ روتشیلد و سن، ۲۰۰۶: ۳۵۷). دیدگاه اسمیت درباره نقش ملاحظات اخلاقی در رفتار انسان، به‌ویژه هنجارهای رفتاری مورد قبول او، مورد غفلت واقع شده است؛ چرا که بعدها جنبه‌های مزبور «غیرمتداول در علم اقتصاد»^۲ شد. سن این برداشت کوتاه‌بینانه از دیدگاه و سبب اسمیتی در اقتصاد مدرن را مورد سرزنش قرار داده و مدعی است که دیدگاه و سبب اسمیتی در دستاوردهای اجتماعی^۳ به کار گرفته شده است. او در رویکرد قابلیت^۴ خود نیز به کاربرد استانداردهای موجود در ثروت ملل اشاره کرده و مثال‌های زیادی در این باره می‌آورد (سن، ۱۹۹۰: ۴۴).

۱. به‌عنوان مثال می‌توان از لوکس نام برد که بالاتر دانستن نفع شخصی نسبت به خیرخواهی توسط اسمیت در این جمله را نوعی ارزیابی تازه از فضیلت‌ها می‌نامد و تلاش می‌کند تا از اسمیت تفسیری ارائه دهد که صرفاً به خودخواهی اعتقاد دارد (لوکس، ۱۹۹۰: ۸۸-۹۲، ۹۳-۱۱۳).

2. unfashionable in economics
3. social achievement
4. capabilities approach

چارچوب فکری موجود در ثروت ملل را می‌توان در جدول شماره (۱) خلاصه کرد. در این جدول بعضی از فضیلت‌های مورد اشاره اسمیت و جلوه اقتصادی شان در ثروت ملل دسته‌بندی شده است و برای بحث درباره اقتصاد سیاسی و اخلاق اسمیتی شروع خوبی است.

جدول ۱. چارچوب فکری ثروت ملل

نوع فضیلت	مکان بحث در ثروت ملل	جلوه اقتصادی
عدالت	کتاب اول و چهارم	تجارت آزاد
احتیاط	کتاب دوم و سوم	انباشت سرمایه
خیرخواهی	کتاب پنجم	عدم از خودبیگانگی

مأخذ: فیتزگیبونز، ۱۹۹۷: ۹۸

فضیلت‌های مورد اشاره در این جدول حاکی از دید و سبب و متعادل اسمیت از انگیزه‌های فردی است که در قسمت‌های قبل به آن‌ها اشاره شد. انباشت سرمایه هم یک مسئله فردی و هم یک دست‌یابی اجتماعی است. بر همین اساس تلاش می‌شود تا در ادامه مقاله، مجموعه‌ای از موضوعات مرتبط با مبانی اخلاقی اقتصاد سیاسی اسمیت در سه بخش توزیع و مبادله، تجارت بین‌الملل و رشد و توسعه اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۲-۱. مسائل اخلاقی مربوط به توزیع و مبادله در اقتصاد داخلی

اسمیت در ثروت ملل بر جوامع تجاری تمرکز کرده است. این جوامع دارای تقسیم کار پیشرفته بوده و مبادله در آن نسبت به جامعه مبتنی بر شکار، هم از نظر کمی و سبب‌تر بوده و هم از نظر کیفی نقش مهم‌تری دارد. او مبادله و توزیع در این جوامع را بسیار نزدیک به هم می‌داند. اسمیت، که به خاطر حمایتش از آزادی تجارت داخلی و بین‌المللی معروف است، می‌گوید باید اداره بازار به فرآیند بازار سپرده شود که به‌طور خودکار تعدیل می‌شود. به عقیده اسمیت، اگر به هر فرد اجازه داده شود تا در مسیر خود به تعقیب منافعش بپردازد، با توجه به طرح منصفانه تعادل، آزادی و عدالت^۱، طبعاً منافع دیگران هم تأمین خواهد شد. اسمیت به‌طرز ماهرانه‌ای رقابت در بازار را با نفع شخصی ترکیب کرده است؛ به‌طوری‌که حمایت او از نظام آزادانه بازار به‌معنی کاهش نقش نفع شخصی آزادانه نیست. سخنان اسمیت درباره مبادله به همین جا ختم نمی‌شود؛ او مبادله را در قالب اخلاقی‌ای که در نظریه احساسات اخلاقی توضیح داده است، جایز می‌داند. او عقاید اخلاقی خود درباره مبادله را در ثروت ملل نیز آورده است: «فرد تا زمانی که قانون عدالت را زیر پا نگذاشته، آزاد است تا در مسیر خود به تعقیب نفع شخصی‌اش بپردازد» (اسمیت، ۱۹۷۶: b.IV، IX: ۵۱). نفع شخصی، مبادله را در جامعه تجاری هدایت می‌کند، ولی این عامل هدایت‌گر مقید به اخلاق است. قوانین بازی باید مورد احترام بازیگران قرار گیرد. این‌ها به‌وضوح ابعاد اخلاقی اقتصاد اسمیت را نشان می‌دهند (تمپل اسمیت، ۱۹۹۷: ۱۸۷؛ فیتزگیبونز، ۱۹۹۷: ۱۸۷). دغدغه‌های اخلاقی اسمیت (برخلاف اکثر اقتصاددانان) فقط به روش محدود نمی‌شود و پیامدهای اخلاقی آن را نیز دربرمی‌گیرد. در دیدگاه اسمیت، روش‌های اخلاقی مقارن با درجه بالایی از پیامدهای اخلاقی است (الوی، ۲۰۰۷: ۱۵). اما اگر قوانین بازی رعایت شوند، آن‌گاه قیمت بازار منصفانه خواهد بود؟ این سؤال ما را به مسیرهای تودرتو و پیچیده‌ای در دنیای نظریات اسمیت می‌کشاند که شامل وضعیت قیمت بازار و قیمت طبیعی^۲، دستمزد، سود و اجاره است. قیمت بازار به سمت قیمت طبیعی که متوسط قیمت تعادل بلندمدت است،

1. liberal plan of equality, liberty, and justice

2. market price and the natural price

تمایل دارد. قیمت طبیعی مطابق با «نظریه ناظر»^۱ در نظریه احساسات اخلاقی است. در واقع، قیمت طبیعی اسمیت برگرفته از قیمت عادلانه^۲ اسکولاستیک‌هاست که مطابق با رضایت طرفین مبادله و بر اساس تخمینی از قیمت منصفانه^۳ تعیین می‌شود. قیمت طبیعی مورد نظر اسمیت، قیمت عادلانه‌ای است که در آن شرایط لازم برای عدالت مبادله‌ای^۴ فراهم شود (یانگ، ۱۹۹۷: ۶۸، ۷۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶). عدالت مبادله‌ای بر پایه حق مالکیت خصوصی، آزادی ورود به عقد قرارداد و عایدی‌ای که از افزایش درآمد حاصل از این قراردادها نصیب مالکان دارایی می‌شود، استوار است. عدالت، به‌عنوان یک کالای عمومی، جنبه‌های زیادی دارد؛ ولی ویژگی‌های مهم‌تر آن شامل نظم داخلی^۵، امنیت در برابر تهدید خارجی، رفاه همگانی و شادکامی است (اسمیت، ۱۹۷۶: b-۳۲۴-۳۲۷).

اما درباره عدالت توزیعی باید گفت هر چند اسمیت یک تعریف نظام‌مندی از آن ارائه نکرده است، اما می‌توان بسیاری از مؤلفه‌های آن را از سخنان او استخراج کرد و با ترکیب آن‌ها به نتیجه رسید. اسمیت «آزادی طبیعی»^۶ که از طریق رشد اقتصادی موجب سرریز شدن ثروت به طبقات درآمدی پایین‌تر می‌شود، در جوامع تجاری که قوانین عدالت در آن حکم‌فرما باشد، تأیید می‌کند. درک اسمیت از لزوم سازگاری بین عدالت مبادله‌ای و عدالت توزیعی قابل ملاحظه است. با این وجود اسمیت از این ناسازگاری آگاه بوده و برای وضعیت بد اقتصادی افراد فقیر و بدبختی‌های آن‌ها اظهار تأسف کرده و با آن‌ها همدردی می‌کند. پس ایده‌آل مورد نظر او چیست؟ اسمیت جامعه فاقد طبقه اجتماعی را رد می‌کند و معتقد است برقراری نظم اجتماعی نیازمند وجود ساختار طبقاتی است. با این وجود می‌توان خرسندی بسیاری از جوامع موجود را با دادن سهم بیشتر به طبقات پایین‌تر افزایش داد. او مخالف این است که سهم هنگفتی از درآمدهای جامعه فقط به مالکان برسد، در حالی که بسیاری از مردم طبقات پایین‌تر در فقر و فلاکت به سر برند؛ زیرا آن را مطابق با «درجه بهینه نابرابری»^۷ نمی‌داند (اسمیت، ۱۹۷۶: b-۱۶۱-۱۶۲). اسمیت برای کاهش این نابرابری‌ها ساختن مؤسسه خیریه عمومی را پیشنهاد می‌کند و در حوزه سیاست‌گذاری عمومی نیز روش‌هایی مثل مالیات تصاعدی و عوارض بر واگن‌های لوکس و اجاره‌خانه را به‌منظور بهبود عدالت توزیعی در جامعه تجاری توصیه می‌کند. علاوه بر آن، اسمیت مداخله در بازار آموزش و پرورش را نیز یکی از راه‌های دیگر می‌داند (اسمیت، ۱۹۷۶: b-۲۷، ۱۵۱، ۱۷۲۵). اسمیت یک تفسیر اخلاقی ظریف از مبادله و توزیع ارائه می‌کند و در آن، در مقایسه با تفاسیر اخلاقی قبل از خود، اهمیت بیشتری به بازار داده است. او بر عدالت مبادله‌ای تأکید زیادی دارد؛ ولی بده بستن‌های نهایی^۸ آن با سایر مبانی اخلاقی را امکان‌پذیر دانسته و آن را توصیه می‌کند (الوی، ۲۰۰۷: ۱۶).

۳-۲-۲. مسائل اخلاقی مربوط به تجارت بین‌الملل

اسمیت در ثروت ملل رسالت اصلی خود را مخالفت با نظام محدود تجارت بین‌الملل مورد نظر مرکانتلیست‌ها و سیاست‌های داخلی مربوط به آن می‌داند (1976b, Bk IV). برعکس «طرح لیبرال برابری، آزادی و عدالت»^۹ نظام مرکانتلیست تنها توسط ناظران

1. spectator theory
2. just price
3. fair price
4. commutative justice
5. internal order
6. natural liberty
7. optimal degree of inequality
8. marginal trade-offs
9. "liberal plan of equality, liberty and justice"

مغرض^۱ حمایت می‌شود (الوی، ۲۰۰۷: ۱۷). به عبارت دیگر، مرکانتلیست‌ها معتقدند که در تجارت هر دو طرف سود نمی‌برند. اسمیت با این استدلال مخالف بوده و معتقد است که در مبادله دو کالا، هر دو طرف معامله بهره‌مند می‌شوند؛ زیرا هر یک در برابر کالایی که بدان احتیاج ندارد، کالای دیگری به دست می‌آورد که مورد نیاز است و برای او ارزش بیشتری دارد (تفضلی، ۱۳۸۸: ۸۴). اسمیت در سال ۱۷۸۰ حمله سختی را که در ثروت ملل به کل نظام بازرگانی مرکانتلیسم وارد کرده بود، بار دیگر به نظام بازرگانی آن زمان بریتانیای کبیر کرد و اعلام کرد که مرکانتلیسم بر «سیستم نامالایم انحصار»^۲ مبتنی است و مقررات اخلاقی لازم برای منصفانه بودن قوانین بازی را نقض می‌کند (اسمیت، ۱۹۷۶: b:۴۶۱). اسمیت سیستمی را که در آن گروهی از بازرگانان (و تولیدکنندگان) نه تنها بر سایر بازرگانان (و تولیدکنندگان)، بلکه بر تمامی مصرف‌کنندگان یک جامعه غلبه می‌کنند، تأیید نمی‌کند و معتقد است که این سیستم مخالف عدالت و برابری است. او قوانین پایه و اساسی مکتب مرکانتلیسم را مغایر با قوانین بازی عادلانه می‌داند (اسمیت، ۱۹۷۶: b:۶۵۴). اسمیت از یک سو اصول مکتب مرکانتلیسم را به باد انتقاد می‌گیرد و از سوی دیگر تجارت آزاد بین‌المللی که باعث گسترش اعتقاد به لزوم حس تفاهم و احترام متقابل بین کلیه ملل و اقوام عالم می‌شود^۳، تبلیغ می‌کند. جایگاه اسمیت ظریف‌تر از آن است که برای تو صیف آن به «آزادی مطلق اقتصادی»^۴ قناعت کرد. ممکن است عدالت به معنای مبادله‌ای آن، که در تجارت آزاد بین‌المللی به کار می‌رود، با عدالت به معنای کالای عمومی آن در تناقض با هم قرار گیرد. اسمیت این تناقض را با راه حل خود، یعنی اعمال برخی موانع تجاری به منظور تأمین امنیت ملی جامعه، حل می‌کند (الوی، ۲۰۰۷: ۱۷). به نظر می‌رسد موضوع اصلی در بحث رویکرد اسمیت به امر توزیع، مسئله «غذا»^۵ بوده است. به نظر اسمیت، مشکل کمبود غذا به مقررات و موانع تجارت مربوط می‌شود؛ بنابراین حذف موانع تجارت داخلی به طور چشمگیری باعث رفع کمبودهای قابل توجه می‌شود. در مواردی که تمام بازار داخلی از کمبود رنج می‌برد، گشایش بازارهای خارجی به سرعت باعث رفع مشکل می‌شود (اسمیت، ۱۹۷۶: b:۵۳۸). با این وجود، منتقدان به اسمیت اعلام می‌دارند که او در اینجا به صاحبان دارایی حق مطلق داده و عدالت مبادله‌ای را به عدالت توزیعی ترجیح داده است (هونت و ایگناتیف^۶، ۱۹۸۳: ۲۲۴). در حالی که اسمیت خود می‌گوید در مواقعی که مشکل کمبود غذا حالت تهدیدآمیز به خود می‌گیرد، لازم است دولت دخالت کرده و به حل مشکل کمک کند (اسمیت، ۱۹۷۶: b:۵۳۹، ۵۴۲). اسمیت مخالف حذف تجارت یا ایجاد محدودیت در مقابل آن بود؛ اما این امر مستلزم آن نبود که مخالف حمایت عمومی از فقرا باشد. در واقع اسمیت، بر خلاف مالتوس، با قانونی که به نفع فقرا تحت عنوان «قوانین فقرا» وضع شده بود مخالف نبود؛ هر چند آن را به خاطر زمختی و ماهیت ضدتولیدی و برخی قواعد دست‌وپاگیری که وجود آن‌ها را برخلاف منافع کسانی می‌دانست که از آن استفاده می‌کنند، مورد انتقاد قرار می‌داد. علاوه بر آن، اسمیت در ثروت ملل قحطی را فقط معلول «کمیابی واقعی» نمی‌داند، بلکه وقوع آن را در اقتصادی که در سازوکار بازار درگیر است نیز ممکن می‌داند؛ قحطی‌ای که ناشی از کاهش تولید مواد غذایی است. بر اساس تحلیل اسمیت، انسان‌ها از طریق روندی که مهارش از دست آن‌ها خارج است به قحطی و گرسنگی کشیده می‌شوند. با این که رؤسای شرکت‌های بزرگ غالباً با نقل قول‌هایی از اسمیت، خودداری از دخالت در قحطی‌های نقاط مختلف همچون ایرلند، هند و چین را توجیه می‌کنند، ولی هیچ چیز حاکی از این نیست که رویکرد اخلاقی اسمیت نسبت به سیاست عمومی مانع دخالت وی به نفع فقرا باشد. گرچه او یقیناً

1. partial spectators

2. "wretched system of monopoly"

3. cosmopolitanism

4. laissez-faire

5. food

6. Hont & Ignatieff

مخالف حذف تجارت بود، ولی اشاره او به این که بیکاری و دستمزدهای حقیقی پایین علت گرسنگی است، در حکم پیشنهاد اتخاذ تمامی تصمیمات مقتضی از سوی دولت برای مقابله با این وضعیت است (سن، ۱۳۷۷: ۳۰-۲۹). در واقع اسمیت در صدد بود تا دیدگاه‌های سنتی رایج زمان خود را اصلاح کند؛ ولی با این وجود اهمیت عدالت توزیعی را دست‌کم نمی‌گرفت. توصیف اسمیت از غذا به سادگی «برابری مقابل کارایی»^۱ در تحلیل‌های اقتصاد مدرن _ که در آن اخلاق عاملی بیگانه و برونزا و تحمیلی هنجاری بر تحلیل‌های اثباتی در نظر گرفته می‌شود _ نیست. به نظر اسمیت، صیانت نفس^۲، طبقه اجتماعی^۳ و اطاعت از قانون^۴ (یا کمال^۵) همگی در عدالت توزیعی نقش دارند. قانون کلی‌ای که اسمیت بیان می‌کند آن است که تجارت آزاد و حقوق مالکیت هر دو باید مورد احترام باشند. هر چند که گاهی اوقات عدالت مبادله‌ای با سایر اصول اخلاقی (در اینجا کالای عمومی) در تناقض قرار می‌گیرد و بده بستان‌هایی بین آن‌ها لازم است، ولی این بده بستان‌ها نیز باید در قالب اخلاقی انجام شوند. اسمیت معتقد است که در یک جامعه تجاری، رقابت، مبادله و توزیع _ در شکل داخلی و بین‌المللی آن _ نقشی اخلاقی ایفا می‌کنند (آلوی، ۲۰۰۷: ۱۷-۱۸).

۳-۲-۳. مسائل اخلاقی مربوط به رشد و توسعه اقتصادی

اسمیت در ثروت ملل گفته است که: «مهم‌ترین موضوع اقتصاد سیاسی هر کشور، افزایش ثروت و قدرت آن است» (اسمیت، ۱۹۷۶: ۳۷۲، ۴۲۸). بنابراین رشد و توسعه اقتصادی اهداف اصلی اقتصاد اسمیتی هستند و در این بخش تلاش می‌شود تا به ابعاد اخلاقی آن پرداخته شود.

اسمیت به یک نظریه چهار مرحله‌ای توسعه اقتصادی اعتقاد داشته و معتقد است که تنها جامعه تجاری است که متمدن و توسعه‌یافته است. مردم یک جامعه توسعه‌یافته، از پایین‌ترین طبقه تا بالاترین آن، در مقایسه با مردم جوامع بدوی، به نسبت بیشتری می‌توانند از ضروریات و تسهیلات زندگی لذت ببرند. به عبارت دیگر، مردم جوامع توسعه‌یافته مجبور نیستند که به دلیل مشکلات اقتصادی و تأمین ضروریات زندگی، بزرگسالان خانواده‌شان را رها کرده

یا آینده‌فرزندانشان را نابود کنند (اسمیت، ۱۹۷۶: b ۶۹۴-۶۸۹، ۹۰-۸۹، ۱۰۰-۹۶). در واقع اسمیت معتقد است که مردم در یک جامعه تجاری و توسعه‌یافته، از آنجایی که وضع مالی نسبتاً خوبی دارند، می‌توانند احترام نسل قبلی و بعدی خود را نیز داشته و برای نسل آینده برنامه‌ریزی کنند. به عبارت دیگر، او یکی از مهم‌ترین دلایل ترک احترام و سپاس‌گذاری از نسل قبلی و دلسوزی برای نسل بعدی را مسئله اقتصادی می‌داند که این خود یک جنبه مهم اخلاقی زندگی افراد است. او معتقد است در جامعه‌ای که این مشکل نباشد، حداقل می‌توان گفت که زیرپا گذاشتن اخلاقیات مذکور (اگر روی دهد) علت اقتصادی نداشته است.

به نظر اسمیت، جامعه تجاری ویژگی‌های اخلاقی فراوانی دارد. اگر خواننده کتاب ثروت ملل را به همراه سایر کتاب‌های اسمیت مطالعه کند، می‌تواند به روشنی به آن‌ها پی‌ببرد. او معتقد است که در چنین جوامعی کمتر پیش می‌آید که ثروت در طول سالیان دراز فقط در یک خانواده بماند. آزادی توسعه می‌یابد و فضیلت‌های تجاری دیگر پدیدار می‌شوند: شهرنشینان هم کوشا تر شده و از وقت و امکانات خود بیشتر استفاده می‌کنند (اسمیت، ۱۹۷۶: b ۴۲۲ و ۷۱۱-۷۱۳)، که هر کدام از این‌ها خود پیامدهای اخلاقی زیادی را در خانواده‌ها و جامعه در پی دارند. اسمیت انباشت سرمایه را برای رسیدن به اهداف اقتصاد سیاسی، یعنی همان رشد و توسعه

1. equity against efficiency
2. self-preservation
3. social order
4. law abidingness
5. perfection

اقتصادی، لازم می‌داند و آن را دارای ابعاد اخلاقی دانسته و معتقد است اقتصاد سیاسی یک سلسله اهداف اخلاقی را دنبال می‌کند (الوی، ۲۰۰۷: ۱۸) که به دنبال بهبود وضع اقتصادی مردم به‌وقوع می‌پیوندند که لازمه آن نیز تشکیل جامعه تجاری است. در واقع می‌توان گفت به‌نظر اسمیت ابتدا بهبود وضعیت اقتصادی موجب پیدایش و توسعه اخلاق شده و در ادامه اخلاق به پیشرفت اقتصادی کمک می‌کند و این تأثیر متقابل در جامعه همچنان تداوم می‌یابد.

به‌نظر اسمیت دو عامل اساسی برای دستیابی به رشد اقتصادی مهم هستند: اول، مهارت و چالاکی کارگر شاغل و دوم، نسبت بین کارگران مولد و غیرمولد^۱ یا نسبت بین سرمایه^۲ و درآمد^۳. تجمع سرمایه^۴ مهم‌ترین اثر را بر معیار دوم (یا نسبت بین کارگران مولد به غیرمولد یا نسبت بین «سرمایه» و «درآمد») که بلافاصله به مصرف می‌رسد) دارد. از سوی دیگر، خود تجمع سرمایه تابعی از صرفه‌جویی^۵، که سطح پایین‌تری از احتیاط^۶ مورد نظر اسمیت است، می‌باشد. فرض رفتاری اساسی در نظریه رشد اقتصادی (یعنی صرفه‌جویی) مانند میل به ترویج فضیلت احتیاط است. بنابراین از نظر اسمیت، احتیاط شرط اخلاقی لازم برای تجمع سرمایه و به‌تبع رشد اقتصادی است (یانگ، ۱۹۹۷: ۴۵-۴۶). تجمع سرمایه علاوه بر آن که پیش‌نیاز رشد اقتصادی است، اثر مفید دیگری نیز دارد؛ به این صورت که تجمع سرمایه با التزام به‌کارگیری نسبت بیشتری از کارگران مولد نسبت به کارگران غیرمولد، «فساد» را در بین کارگران مولد کاهش می‌دهد (اسمیت، ۱۹۷۶: ۳۳۶). تجمع سرمایه فضیلت‌های سطح پایین‌تر بورژوازی^۷، مثل اخلاق کسب‌وکار، را ترویج می‌دهد. اسمیت برای دستیابی به رشد اقتصادی فضیلت‌های مختلفی مثل احتیاط و صناعت^۸ را ضروری می‌داند (الوی، ۲۰۰۷: ۱۹).

همان‌گونه که به‌طور مختصر اشاره شد، اسمیت رشد اقتصادی را نیز با یک دید اخلاقی مورد تجزیه و تحلیل و توصیف قرار می‌دهد. او از یک سو ملاک‌های لازم برای دستیابی به رشد اقتصادی را ملاک‌های اخلاقی می‌داند و از سوی دیگر پیامدهای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی را نیز اخلاقی دانسته و معتقد است جامعه تجاری با دستیابی به رشد اقتصادی از مواهب اخلاقی آن بهره‌مند شده و در مقابل، ترویج اخلاق در جامعه موجب بهبود وضعیت اقتصادی خواهد شد. به عبارت دیگر، رشد اقتصادی و اخلاق لازم و ملزوم یکدیگر بوده و به‌طور متقابل بر هم تأثیر می‌گذارند.

سوءتعبیری که از طرز برخورد پیچیده اسمیت با موضوع انگیزه و نقش بازارها شده و نادیده انگاشتن تحلیل اخلاقی وی از عواطف و رفتارها، دو عاملی هستند که به‌نظر می‌رسد با فاصله افتادن میان اخلاق و اقتصاد، که در اثر پیدایش اقتصاد مدرن رخ داده است، کاملاً همخوانی دارد. در حقیقت اسمیت در تحلیل ماهیت مبادلات سودمند برای طرفین و اهمیت تقسیم کار، نوآوری‌های بسیاری در اقتصاد کرده است و از آنجا که این نوآوری‌ها با رفتار انسان بدون احتساب خیرخواهی و اخلاق کاملاً سازگار است، ارجاع به این قسمت از آثار اسمیت گسترده و فراوان است. سایر قسمت‌های آثار اسمیت در مورد اقتصاد و جامعه، که به مشاهداتی درباره فقر و بدبختی، احساس همدردی و نقش ملاحظاتی اخلاقی در رفتار انسان، به‌ویژه به‌کارگیری هنجارهای رفتاری مربوط می‌شود، به‌تدریج و به

۱. اسمیت برای نیروی کار مولد دو تعریف ارائه می‌دهد: ۱. نیروی کاری که به تولید «کالاهای قابل لمس» کمک می‌کند و به ارزش خالص محصول می‌افزاید. ۲. نیروی کاری که در بخش تولید قادر به تولید کالایی باشد که قابلیت ذخیره شدن داشته باشد. بنابراین نیروی کار شاغل در بخش خدمات مولد محسوب نمی‌شوند (تفضلی، ۱۳۸۸: ۹۱).

2. capital
3. revenue
4. accumulation of capital
5. frugality
6. prudence
7. bourgeois
8. industry

همان میزانی که در اقتصاد از مد می‌افتادند، فراموش شدند. حمایتی که معتقدان و حامیان رفتار معطوف به‌نفع شخصی برای خود در آثار آدام اسمیت جست‌وجو می‌کنند، در حقیقت با قرائتی جامع‌تر و کمتر جانبدارانه‌تر از وی به سختی ممکن می‌شود. در واقع استاد فلسفه اخلاق و اقتصاد پیش‌تاز در زندگی‌اش دچار بیماری چندشخصیتی نبود (سن، ۱۳۷۷: ۳۱).

پس از بررسی نسبتاً مفصل مبانی اخلاقی تفکرات و عقاید اسمیت در زندگی و رابطه با معاصران و کتاب‌هایش که صورت گرفت، باید گفت که متأسفانه دیدگاه‌های اسمیت به‌درستی تفسیر نشده است و حتی طرفداران دوآتشه اسمیت در برخی مواقع دقیقاً تفسیری از عقاید او ارائه کرده‌اند که کاملاً مخالف با عقاید او بوده است و این اجحافی است که در طول سالیان پس از اسمیت در حق او صورت گرفته است. بنابراین بسیار ضروری است که تفاسیر دقیق‌تر و کمتر جانبدارانه‌تر از عقاید اسمیت صورت گیرد. نکته مهم دیگر این است که باید برای تفسیر عقاید هر اندیشمندی، شرایط زمانی و مکانی‌ای را که وی در آن به سر می‌برده است به دقت مورد توجه قرار داد و در نظر داشتن این نکته در تفسیر عقاید اقتصاددان بزرگی همچون اسمیت نیز بسیار ضروری است. در دانشکده‌های اقتصاد ایران نیز با توجه به این که دانشجویان و اساتید دارای عقاید اسلامی و اخلاقی هستند، تفسیر عقاید اخلاقی اسمیت که نه‌تنها مخالف اخلاقیات نبوده، بلکه حامی آن بوده است، بسیار ضروری به‌نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

بسیاری از مفسران تاریخ عقاید اقتصادی، اقتصاد را با آدام اسمیت می‌شناسند و او را پدر علم اقتصاد می‌دانند. شهرت آدام اسمیت در این جایگاه، به‌همراه کتاب مشهور و همواره جاودان او یعنی ثروت ملل، باعث شده است که در طول سالیان پس از او بسیاری از نویسندگان به تفسیر آراء و عقاید وی اقدام نمایند؛ اما متأسفانه آنچه که بعدها و به‌ویژه در طول قرن بیستم رخ داد، نه‌تنها تفسیر منصفانه و واقعی آراء و عقاید اسمیت نبود، بلکه حتی در موقعیت‌هایی در تضاد با عقاید وی بوده است. از این رو در این مقاله سعی شد تا با بررسی سه مورد: زندگانی آدام اسمیت، تأثیرپذیری وی از معاصرانش و کتاب‌های او، به مطالعه و تجزیه و تحلیل عقاید اخلاقی اسمیت پرداخته شود. آنچه از بررسی زندگانی آدام اسمیت به‌دست آمد این بود که اسمیت فردی معتقد به اخلاق و دارای روحیه‌ای لطیف و سرشار از عواطف انسانی و اخلاقی بوده است. بررسی تأثیرپذیری عمیق اسمیت از استادش فرانسیس هوجسون، دوست صمیمی‌اش دیوید هیوم و دانشمند معاصرش برنارد ماندویل، گویای این واقعیت است که اسمیت معتقد به اخلاقی نوین به‌معنی اسمیتی کلمه بوده است، نه به‌معنی ماندویلی آن یا به‌معنی علمای اخلاق قبل از او که اخلاق را با پیشرفت اقتصادی در تضاد با هم می‌دیدند. اما آنچه که سندیت بیشتری از موارد بالا دارد، عقاید مکتوب اسمیت است که در کتاب‌های نظریه احساسات اخلاقی و ثروت ملل او آمده است. پس از بررسی این آثار در مقاله حاضر، این نتیجه حاصل شد که فهم عمیق ثروت ملل وابسته به مطالعه عمیق نظریه احساسات اخلاقی و درک آن است. از سوی دیگر، این دو اثر اسمیت کاملاً در ارتباط با یکدیگر بوده و مبانی اخلاقی ثروت ملل به‌طور مبسوط و زیبایی در نظریه احساسات اخلاقی آمده است و آنچه که پس از مطالعه عمیق این دو کتاب می‌توان دریافت این است که اسمیت اقتصاد را در خدمت اخلاق می‌دانسته و معتقد بوده است که این دو حوزه همواره دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر بوده‌اند؛ اخلاق موجب پیشرفت اقتصادی جامعه شده و این نیز به نوبه خود باعث پیشرفت اخلاق در جامعه مورد نظر او می‌شود. در نهایت آنچه که از بررسی آراء و عقاید اسمیت در این مقاله به‌دست آمد این است که: آدام اسمیت، برخلاف دیدگاه تحریف‌شده و رواج‌یافته در طول قرن بیستم، نه‌تنها بیگانه با اخلاقیات نبوده است، بلکه هم از زندگی فردی و هم در عقاید اقتصادی خود به‌طور صریحی اخلاق و عواطف انسانی را مورد توجه قرار داده و اقتصاد سیاسی را در خدمت اخلاق می‌دانسته است؛ چون همانا به قول آمارتیا سن: «استاد فلسفه اخلاق و اقتصاد پیش‌تاز، در زندگی‌اش دچار بیماری چند شخصیتی نبوده است»؛ پس لزومی ندارد

که بخواهیم تفسیری از وی ارائه دهیم که هم او را این چنین نشان دهد و هم دانشجویان اقتصاد را دچار تناقضات ارزشی نماید. آدام اسمیت عالم اخلاق و اقتصاد بوده و تنها همین تفسیر است که به حق بیانگر شخصیت واقعی اوست.

منابع

- آدامس، و.، و بروک، ج. (۱۳۸۷). آدام اسمیت به مسکو می‌رود: با رویکرد خصوصی‌سازی و اصل ۴۴ در ایران. ترجمه ا. جعفری صمیمی. بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران، چاپ دوم.
- بیک حرفه، ش. (۱۳۹۱). راهکاری برای تحقق حماسه اقتصادی: بازخوانی اخلاقی اندیشه‌های اسمیت بر اساس الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت. پژوهشنامه علم و دین، ۳(۱)، ۱-۱۴.
- تفضلی، ف. (۱۳۸۸). تاریخ عقاید اقتصادی. تهران: نشر نی، چاپ نهم.
- جعفری صمیمی، ا.، و چهرقانی، ا. (۱۳۹۱). اقتصاد اخلاقی و سیر اندیشه‌های اقتصادی. تهران: نور علم، چاپ اول.
- ژید، ش.، و ریست، ش. (۱۳۸۰). تاریخ عقاید اقتصادی. ترجمه ک. سنجابی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ساموئلسن، پ. (۱۳۴۸). اقتصاد. ترجمه ح. پیرنیا. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دوم.
- سن، آ. (۱۳۷۷). اخلاق و اقتصاد. ترجمه ح. فشارکی. تهران: شیرازه، چاپ اول.
- سیف، س.، و دیگران. (۱۳۸۸). روانشناسی رشد (۱). تهران: سمت، چاپ بیستم.
- صانعی دره‌بیدی، م.، و رضایی، م. (۱۳۸۸). پژوهشی در «مسئله آدام اسمیت»: سازگاری یا ناسازگاری نظام اخلاقی و اقتصادی اسمیت. دو فصلنامه فلسفی شناخت، ۲(۲)، ۷۷-۱۲۰.
- قائم‌نیک، —. (۱۴۰۴). تأملی در ارتباط فلسفه اخلاق و اقتصاد آدام اسمیت: بحثی در مبنای اقتصاد اسلامی. آموزه‌های اقتصاد اسلامی، ۱(۲)، ۱۷۹-۲۰۹.
- متوسلی، م.، و وهابی ایبانه، م. (۱۴۰۴). نقد و تحلیل دیدگاه آمارتیاسن و آدام اسمیت در خصوص فلسفه اخلاق و امور سیاسی با تأکید بر نظریه احساسات اخلاقی. روش‌شناسی علوم انسانی، ۳۱(۱۲۴)، ۳۳-۷۴.
- Adams, W., & Brock, J. (2008). *Adam Smith goes to Moscow: With an approach to privatization and Article 44 in Iran* (A. Jafari Samimi, Trans.). Mazandaran University Press. (in Persian)
- Alvey, J. E. (1999). *A short history of economics as a moral science*. Journal of Markets and Morality, 2(1), 53–73.
- Alvey, J. E. (2001a). *Moral education as a means to human perfection: Adam Smith's view of education in commercial society*. History of the Human Sciences, 14(2), 1–18.
- Alvey, J. E. (2001b). *Adam Smith's moral science of economics*. History of Economics Review, 33, 81–95.
- Alvey, J. E. (2003). *Adam Smith: Optimist or pessimist? A new problem concerning the teleological basis of commercial society*. Ashgate.
- Alvey, J. E. (2007). *Ethical foundations of Adam Smith's political economy*. Massey University. <http://economicsfinance.massey.ac.nz/publications/discuss/dp07-06.pdf>
- Evensky, J. (2005). *Adam Smith's moral philosophy*. Cambridge University Press.
- Fitzgibbons, A. (1997). *The moral foundations of The Wealth of Nations*. International Journal of Social Economics, 24(1/2/3), 91–104.
- Friedman, M., & Friedman, R. (1980). *Free to choose*. Penguin.
- Ghaemi Nik, —. (2025). *A reflection on the relationship between Adam Smith's moral philosophy and economics: A discussion on the foundations of Islamic economics*. Islamic Economics Teachings, 1(2), 179–209. (in Persian)
- Gide, C., & Rist, C. (2001). *History of economic doctrines* (K. Sanjabi, Trans.). University of Tehran Press. (in Persian)

- Hont, I., & Ignatieff, M. (1983). *Needs and justice in The Wealth of Nations: An introductory essay*. In I. Hont & M. Ignatieff (Eds.), *Wealth and virtue*. Cambridge University Press.
- Hume, D. (1987). *Essays: Moral, political, and literary* (E. F. Miller, Ed.). Liberty Classics.
- Jacobs, J. (2009). *Hume and Smith on the moral psychology of market relations, practical wisdom, and the liberal political order*. *Reason Papers*, 31, 63–77.
- Jafari Samimi, A., & Chehregani, A. (2012). *Moral economy and the evolution of economic thought*. Noor-e Elm. (in Persian)
- Lux, K. (1990). *Adam Smith's mistake*. Shambhala.
- Mandeville, B. (1924). *La fable des abeilles ou vices prives, bienfaits publics* (F. B. Kaye, Ed.; Vols. 1–2). (Original works published 1714 & 1729)
- Motevaseli, M., & Vahabi Abyaneh, M. (2025). *A critique and analysis of the views of Amartya Sen and Adam Smith on moral philosophy and political affairs with emphasis on The Theory of Moral Sentiments*. *Methodology of Human Sciences*, 31(124), 33–74. (in Persian)
- Oslington, P. (2010). *The future hope in Adam Smith's system*. http://www.thearda.com/asrec/archive/papers/Oslington_Future_Hope.pdf
- Otteson, J. R. (2002). *Adam Smith's marketplace of life*. Cambridge University Press.
- Pik Herfeh, S. (2012). *A strategy for realizing the economic epic: An ethical rereading of Smith's thought based on the Islamic–Iranian model of progress*. *Journal of Science and Religion Studies*, 3(1), 1–14. (in Persian)
- Reeder, J. (1999). *Introduction*. In J. Reeder (Ed.), *On moral sentiments: Contemporary responses to Adam Smith*. Thoemmes Press.
- Ross, S. I. (1995). *The life of Adam Smith*. Oxford University Press.
- Rothschild, E., & Sen, A. (2006). *Adam Smith's economics*. In K. Haakonssen (Ed.), *The Cambridge companion to Adam Smith*. Cambridge University Press.
- Saif, S., et al. (2009). *Developmental psychology (1)*. SAMT. (in Persian)
- Sanei Dareh Bidi, M., & Rezaei, M. (2009). *A study on the "Adam Smith problem": Compatibility or incompatibility of Smith's moral and economic system*. *Philosophical Journal of Cognition*, 2(2), 77–120. (in Persian)
- Samuelson, P. (1969). *Economics* (H. Pirnia, Trans.; Vol. 2). Translation and Book Publishing Organization. (in Persian)
- Sen, A. (1990). *Development as capability expansion*. In K. Griffin & J. Knight (Eds.), *Human development and the international development strategy for the 1990s*. Macmillan.
- Sen, A. (1998). *On ethics and economics* (H. Fesharaki, Trans.). Shirazeh Publishing. (in Persian)
- Smith, A. (1976a/1759). *The theory of moral sentiments* (D. D. Raphael & A. L. Macfie, Eds.). Oxford University Press.
- Smith, A. (1976b/1776). *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations* (R. H. Campbell & A. S. Skinner, Eds.; Vols. 1–2). Oxford University Press.
- Smith, A. (1976). *The wealth of nations* (R. H. Campbell & A. S. Skinner, Eds.). Oxford University Press. (Original works published 1759/1776)
- Stewart, D. (1980). *Account of the life and writings of Adam Smith, L.L.D.* In A. Smith, *Essays on philosophical subjects* (W. Wightman & J. Bryce, Eds.). Oxford University Press.
- Stigler, G. J. (1975). *Smith's travel on the ship of the state*. In A. S. Skinner & T. Wilson (Eds.), *Essays on Adam Smith*. Clarendon Press.
- Susato, R. (2006). *Hume's nuanced defence of luxury*. *Hume Studies*, 32(1), 167–186.
- Tafazoli, F. (2009). *History of economic thought*. Ney Publishing. (in Persian)
- Temple-Smith, R. (1997). *Moral foundations of a nation's wealth: Adam Smith in the classroom*. Fifth Annual Teaching Economics Conference, Toowoomba, Australia, July 3–4.
- Young, J. T. (1997). *Economics as a moral science*. Edward Elgar.



Economics as Ideology: A Critical and Comparative Review of Mainstream and Islamic Economics

Mahmoud Eisavi 

Associate Professor, Department of Islamic Economics, Faculty of Economics, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran.
Email: meisavi@atu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2026/01/08

Received in revised form:

2026/02/19

Accepted: 2026/03/31

Available online: 2026/06/22

Keywords:

Neoliberalism, Positive
Economics, Ideology in
Economics, Economic Policy,
Islamic Economics.

ABSTRACT

Economics, particularly in its mainstream form, is often presented as a positive and universal science. However, this field is not merely a tool for analyzing resource allocation; it also constitutes an intellectual and value-laden framework that shapes the direction of economic and social policies. Using an analytical–descriptive approach based on library sources, this article examines and critiques the relationship between economics and ideology and pursues two main questions: first, whether the claim of neutrality and universality in economics is defensible, or whether economics itself carries a form of hidden ideology; and second, how Islamic economics, by clarifying its value foundations, can make possible a form of “proper scientism.”

A comparative analysis of mainstream economic schools (Classical, Keynesian, and Neoclassical) and Islamic economics shows that each school, explicitly or implicitly, rests on value and ideological foundations that shape success indicators, institutional design, and policy orientation. In mainstream economics, concepts such as the economic man, rationality, individualism, welfare, productivity, and efficiency are often placed at the center of theory with a specific value orientation. Historical and analytical evidence also indicates that the claim of economics being non-ideological faces serious limitations, and many theories—especially in neoliberal approaches—carry values that have been translated into practical policies through international institutions.

The novelty of this article lies in presenting a comparative analysis between mainstream and Islamic economics that clarifies the pathway from theory to policy and society. Drawing on epistemological, philosophical, and institutional foundations, the study demonstrates that economics cannot be fully independent of values and that claims of neutrality have largely functioned to legitimize the free-market economy. In contrast, Islamic economics, with its emphasis on value transparency, social justice, and economic ethics, offers an alternative framework. Ultimately, the article proposes a strategic model of “conscious and responsible ideology” so that economic science can operate in a more transparent, humane, and accountable manner.

Cite this article: Eisavi, Mahmoud (2026). Economics as Ideology: A Critical and Comparative Review of Mainstream and Islamic Economics, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 29 - 51. <https://doi.org/10.22091/ise.2026.15130.1139>

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Qom.



DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2026.15130.1139>

JEL Classification: P1, B40, A13, E60, P51.

علم اقتصاد به مثابه ایدئولوژی: بررسی انتقادی و تطبیقی اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد اسلامی

محمود عیسوی

دانشیار، گروه اقتصاد اسلامی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: meisavi@atu.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

نولیبرالیسم، اثبات‌گرایی

اقتصادی، ایدئولوژی در اقتصاد،

سیاست اقتصادی، اقتصاد اسلامی.

علم اقتصاد متعارف، غالباً به‌عنوان دانشی اثباتی و جهان‌شمول معرفی می‌شود؛ با این حال، این حوزه صرفاً ابزار تحلیل تخصیص منابع نیست، بلکه چارچوبی فکری و ارزشی نیز محسوب می‌شود که جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی را شکل می‌دهد. این مقاله با رویکردی تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، به بررسی و نقد رابطه اقتصاد و ایدئولوژی می‌پردازد و دو پرسش اصلی را دنبال می‌کند: نخست آن که آیا ادعای خنثی و جهان‌شمول بودن اقتصاد قابل دفاع است یا اقتصاد خود حامل نوعی ایدئولوژی پنهان است؟ دوم آن که اقتصاد اسلامی چگونه با شفاف‌سازی مبانی ارزشی می‌تواند امکان «علم‌گرایی درست» را فراهم سازد؟

تحلیل تطبیقی مکاتب اقتصاد متعارف (کلاسیک، کینزی و نئوکلاسیک) و اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد که هر مکتب، به‌صورت صریح یا ضمنی، دارای بنیان‌های ارزشی و ایدئولوژیک است که شاخص‌های موفقیت، طراحی نهادها و جهت‌گیری سیاست‌ها را تعیین می‌کند. در اقتصاد متعارف، مفاهیمی چون انسان اقتصادی، عقلانیت، فردگرایی، رفاه، بهره‌وری و کارایی، غالباً با بار ارزشی خاصی در مرکز نظریه‌ها قرار گرفته‌اند. شواهد تاریخی و تحلیلی نیز نشان می‌دهد که ادعای غیرایدئولوژیک بودن اقتصاد با محدودیت‌های جدی روبه‌روست و بسیاری از نظریه‌ها، به‌ویژه در قالب رویکردهای نولیبرال، حامل ارزش‌هایی هستند که از طریق نهادهای بین‌المللی به سیاست‌های عملی تبدیل شده‌اند.

نوآوری مقاله در ارائه تحلیلی تطبیقی میان اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی است که مسیر انتقال نظریه به سیاست و جامعه را روشن می‌کند. این بررسی با تکیه بر مبانی معرفت‌شناختی، فلسفی و نهادی نشان می‌دهد که علم اقتصاد نمی‌تواند کاملاً مستقل از ارزش‌ها باشد و ادعای بی‌طرفی آن تا حد زیادی کارکردی مشروعیت‌بخش برای اقتصاد بازار آزاد داشته است. در مقابل، اقتصاد اسلامی با تأکید بر شفافیت ارزشی، عدالت اجتماعی و اخلاق اقتصادی، چارچوبی بدیل ارائه می‌دهد. در نهایت، مقاله الگویی راهبردی برای «ایدئولوژی آگاهانه و مسئولانه» پیشنهاد می‌کند تا علم اقتصاد شفاف‌تر، انسانی‌تر و پاسخ‌گوتر عمل کند.

استناد: عیسوی، محمود (۱۴۰۵). علم اقتصاد به‌مثابه ایدئولوژی: بررسی انتقادی و تطبیقی اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد اسلامی. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲<https://doi.org/10.22091/ise.2026.15130.1139>، ۲۹-۵۱، (۲)

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.

طبقه‌بندی JEL: P1, B40, A13, E60, P51

مقدمه

بحث درباره ماهیت علم اقتصاد از آغاز پیدایش این رشته تا امروز، همواره با پرسش از ایدئولوژیک بودن آن درآمیخته است. آیا اقتصاد علمی عینی و فارغ از ارزش‌هاست، یا در بنیان خود حامل نوعی نگرش ارزشی و جهان‌بینی خاص است؟ از قرن نوزدهم تاکنون، اقتصاددانان، فیلسوفان علم و متفکران اجتماعی کوشیده‌اند تا نسبت میان علم، ارزش و قدرت را در حوزه اقتصاد روشن سازند. علم اقتصاد، به‌عنوان یکی از رشته‌های اصلی علوم اجتماعی، به تحلیل پدیده‌های اقتصادی و ارائه راه‌حل‌های علمی برای مسائل اقتصادی می‌پردازد. با این حال، تحلیل‌های انتقادی نشان می‌دهند که این علم در واقع حامل ایدئولوژی‌هایی است که اهداف، ارزش‌ها و سیاست‌های اقتصادی را شکل می‌دهند.

مفهوم «ایدئولوژی» در علوم اجتماعی و سیاسی یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم نظری است و تعاریف آن متناسب با سنت‌های فکری متفاوت دگرگون شده است. صرف نظر از کاربردهای متفاوت و گاه متناقض این واژه در فضای سیاسی جهان، نخستین کاربرد نظام‌مند این واژه به آثار «دستوت دو تراسی» در اواخر قرن هجدهم بازمی‌گردد که ایدئولوژی را «علم اندیشه‌ها» و ابزاری برای تحلیل عقلانی باورهای انسانی می‌داندست. (Destutt de Tracy, 1817, pp. 1-4) با این حال، در قرن بیستم، رویکردهای انتقادی، خصوصاً در سنت مارکسیستی، معنای جدیدی برای ایدئولوژی ترسیم کردند. مارکس، ایدئولوژی را ساختاری از باورها می‌داندست که روابط قدرت و منافع طبقاتی را پنهان می‌کند و از سلطه اقتصادی حمایت می‌نماید. (Marx & Engels, 1970, pp. 47-49) بعدها، لویی آلتوسر این برداشت را بسط داد و ایدئولوژی را ساختاری تعریف کرد که نه صرفاً مجموعه‌ای از باورها، بلکه سازوکاری نهادی و مادی برای بازتولید نظم اجتماعی است. (Althusser, 1971, p. 162)

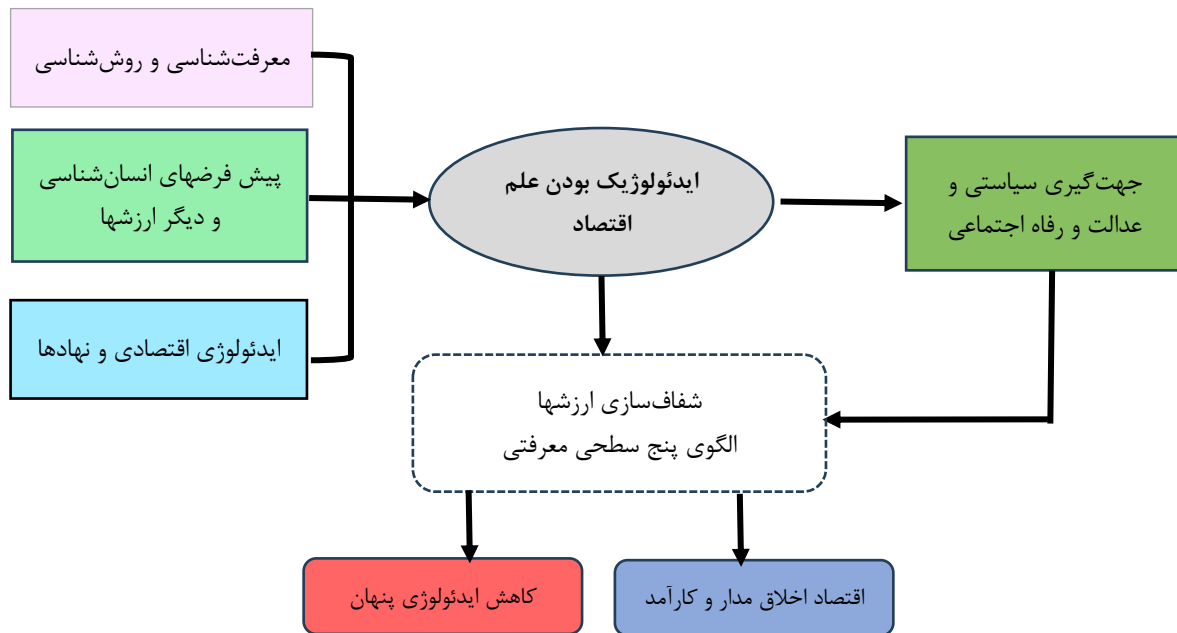
در نظریه‌های معاصر، مفهوم ایدئولوژی به عنوان چارچوبی تفسیری برای سامان‌دهی قدرت و کمک به جهت‌دهی کنش‌های اجتماعی، تعریف شده است. تری ایگلتن با مرور ده‌ها تعریف موجود، ایدئولوژی را هر «نظام اندیشه‌ای» می‌داند که به نحوی معنادار در سازمان‌دهی قدرت اجتماعی مشارکت می‌کند. (Eagleton, 1991, p. 1) این نگاه، ایدئولوژی را نه الزاماً کاذب یا مخدوش، بلکه بخشی ساختاری از کنش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌داند. در ادبیات روش‌شناسی اقتصاد نیز چنین برداشتی پذیرفته شده است؛ چنان‌که برخی پژوهشگران بر این باورند که گزینش مفاهیم، مدل‌ها و چارچوب‌های تحلیلی در اقتصاد به‌گونه‌ای ناگزیر با جهت‌گیری‌های ارزشی و ایدئولوژیک پیوند دارد و نمی‌توان اقتصاد را دانشی صرفاً خنثی یا فنی تلقی کرد. (Bhaskar, 1975, pp. 31-33) در نهایت، ایدئولوژی به تعبیر کلاسیک کارل مانهایم مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های سامان‌یافته‌ای است که رفتار جمعی را هدایت می‌کند و درک ما از واقعیت اجتماعی را می‌سازد. (Mannheim, 1936, p. 49)

آنچه در همه این تعاریف جدید مشترک است، پیوند عمیق میان ایدئولوژی و قدرت است؛ بدین معنا که ایدئولوژی همواره در ساخت، تثبیت یا چالش نظم موجود نقش تعیین‌کننده دارد. به‌طور کلی، مرور دیدگاه‌های فوق نشان می‌دهد که در علوم اجتماعی معاصر، ایدئولوژی چارچوبی تحلیلی برای توضیح چگونگی پیوند میان معنا، کنش و قدرت در جوامع انسانی است. ایدئولوژی به نحوی عمل می‌کند که جهان اجتماعی را برای کنشگران قابل فهم می‌سازد و همزمان آنان را به الگوهای خاصی از رفتار، اطاعت یا مقاومت هدایت می‌کند. همچنین می‌توان ایدئولوژی را در سنت متفکران مسلمان به مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و اصول بنیادینی اطلاق کرد که چارچوبی برای تحلیل و تفسیر پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌آورد. چنین تعریفی از ایدئولوژی را می‌توان هم‌سنگ واژه «مکتب» و در حوزه اقتصاد، «مکتب اقتصادی»، در نگاه شهید صدر دانست که با توجه به عدم تأکید بر عنصر قدرت آن گونه که در علوم اجتماعی معاصر مورد تأکید است، تا حدودی از تعریف آن در این علوم فاصله می‌گیرد.

خلاصه آنکه منظور از ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد یعنی سوال از وجود پیش‌فرض‌های ارزشی و جهت‌گیری‌های معرفت‌شناسانه در تحلیل‌های اقتصادی است، حتی اگر به صورت مدل‌های ریاضی و علمی ظاهر شوند. بنابراین، «علم اقتصاد غیرایدئولوژیک» یعنی علمی که صرفاً به دنبال پیش‌بینی رفتار اقتصادی است و توجه مستقیمی به ارزش‌ها، عدالت یا اهداف اخلاقی ندارد. در مقابل «علم اقتصاد ارزشی»^۱ یا ایدئولوژیک یعنی علمی که با صراحت ارزش‌ها، اهداف اجتماعی و اخلاقی را در تحلیل‌های اقتصادی وارد می‌کند و آنها را بخشی از چارچوب علمی می‌داند.

سوال اصلی پژوهش این است که آیا ادعای خنثی و جهان‌شمول بودن علم اقتصاد قابل دفاع است یا خود شکلی از ایدئولوژی پنهان محسوب می‌شود؟ سوال دیگر آن است که اقتصاد اسلامی چگونه با آشکارسازی مبانی ارزشی، امکان «علم‌گرایی درست» را فراهم می‌کند؟ به عبارت دیگر علم اقتصاد، آن‌گونه که در جریان اصلی (نئوکلاسیک/نولیبرال) ادعا می‌شود، دانشی اثباتی، خنثی و غیرایدئولوژیک است، یا آن‌که در مبانی معرفتی، مفروضات انسان‌شناختی، چارچوب‌های تحلیلی و توصیه‌های سیاستی خود حامل ایدئولوژی است؛ و در این میان، اقتصاد اسلامی چه بدیلی برای مواجهه شفاف با نسبت علم، ارزش و ایدئولوژی ارائه می‌دهد؟ این پژوهش با ارائه تحلیلی چندلایه از ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد، گامی فراتر از نگاه سنتی تقابل علم و ایدئولوژی برمی‌دارد و رابطه میان پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی، روش‌شناسی، طراحی نهادها و سیاست‌های اقتصادی را با جهت‌گیری‌های ارزشی و ایدئولوژیک برجسته می‌سازد. علاوه بر این، با نشان دادن تمایز میان «ایدئولوژی پنهان» در اقتصاد متعارف و «ایدئولوژی آشکار» در اقتصاد اسلامی، چارچوبی نو برای تحلیل ارزش‌ها و غایت‌های اقتصادی فراهم می‌آورد. همچنین، این پژوهش با ارائه الگوی پنج‌سطحی معرفتی (توصیفی، هنجاری، غایی، نهادی و سیاست‌گذاری) امکان شناسایی، نقد و فهم نظام‌مند نقش ایدئولوژی در علم اقتصاد را فراهم می‌کند و اقتصاد اسلامی را به‌عنوان مدلی علمی، ارزش‌مدار و غایت‌گرا معرفی می‌نماید که همزمان اهداف عدالت، رفاه و کارآمدی اقتصادی را دنبال می‌نماید.

بنابراین، مدل مفهومی این پژوهش نشانگر این است که ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد تحت تأثیر سه عامل اصلی شکل می‌گیرد: معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اقتصاددانان، پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی و نیز ایدئولوژی اقتصادی و نقش نهادها. مدل مفهومی این پژوهش نشان می‌دهد که اولاً: معرفت‌شناسی، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها شکل‌دهنده ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد هستند. ثانیاً: این مبانی ایدئولوژیک هستند که جهت‌گیری سیاست‌ها و تأثیر بر عدالت و رفاه را تعیین می‌کند. ثالثاً: با شفاف‌سازی ارزش‌ها و ارایه الگوی معرفتی پنج‌سطحی، امکان کاهش ایدئولوژی پنهان و ارتقای مشروعیت و کارآمدی علم اقتصاد فراهم می‌آید. نمودار زیر تصویری از این مدل مفهومی است.



نمودار ۱. مدل مفهومی پژوهش

پیشینه

برخی از اندیشمندان منتقد با استناد به مبانی فلسفه علم و تاریخ اندیشه اقتصادی، بر این باورند که اقتصاد از آغاز، علمی خنثی نبوده بلکه همواره در خدمت نوعی نظم ارزشی و ایدئولوژیک عمل کرده است. به عنوان نمونه کارل پولانی مورخ اقتصادی، جامعه‌شناس تاریخی و فیلسوف اجتماعی یهودی، مجارستانی در کتاب معروف خود با نام «دگرگونی بزرگ» نشان می‌دهد که بازار آزاد نه محصول قوانین طبیعی، بلکه نتیجه سیاست‌های آگاهانه و ایدئولوژی لیبرالی قرن نوزدهم است. از نظر او، ادعای خودتنظیمی بازار، پوششی نظری برای گسترش سرمایه‌داری صنعتی بود. (Polanyi, 1944, p. 57)

این گروه از اندیشمندان معتقدند که مرز میان تحلیل علمی و تعهد ایدئولوژیک در اقتصاد، اغلب مبهم است و اقتصاددانان همواره با ترکیبی از تحلیل علمی و باورهای ارزشی مواجه بوده‌اند. جوآن رابینسون تأکید می‌کند که اقتصاد همواره وسیله‌ای برای بیان ایدئولوژی مسلط هر دوره و همزمان روشی برای تحقیق علمی بوده است. (Robinson, 1962, p. 7) به عبارت دیگر، نظریه‌های اقتصادی نه تنها منعکس‌کننده واقعیت‌های علمی‌اند، بلکه تحت تأثیر ارزش‌ها، باورها و اهداف اجتماعی – سیاسی زمان خود نیز قرار دارند.

در اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، نگرش‌های ارزشی ضمنی در کنار مدل‌های علمی حضور دارند؛ برای مثال، گرایش به ستایش بازار آزاد، نه تنها یک نتیجه علمی، بلکه بیانگر یک نگرش ارزشی است. زیرا فرض‌های اقتصاددانان درباره ماهیت انسان به‌ویژه مفهوم «انسان اقتصادی»^۱ و نهادها از بسترهای فرهنگی و ارزشی خاصی نشأت می‌گیرد. مثلاً در اقتصاد نئوکلاسیک، انسان به‌عنوان عامل بهینه‌ساز نفع شخصی تعریف می‌شود. این تعریف طبق نظر شومپیتر با پیش فرض‌های اخلاقی لیبرالیسم قرن نوزدهم

1. Homo Economicus

همخوان است. (Schumpeter, 1954, p. 568) در مقابل، مکتب کینزی با پذیرش نقش دولت در تنظیم تقاضا، ایدئولوژی متفاوتی را بازتاب می‌دهد که بر مسئولیت اجتماعی دولت و نقش آن در تثبیت اشتغال تأکید دارد. (Keynes, 1936, p. 379) بنابراین، باید گفت که هاجسون به درستی معتقد است که مکاتب اقتصادی نه صرفاً صورت‌های علمی بلکه بازتاب ایدئولوژی‌های رقیب‌اند که به زبان تحلیل و مدل بازتولید می‌شوند. (Hutchison, 1978, p. 22)

از منظر جامعه‌شناسی علم نیز، گونار میردال معتقد است هیچ نظریه اقتصادی از ارزش‌ها تهی نیست؛ زیرا انتخاب موضوع، روش و متغیرها همگی تحت تأثیر داورهای ارزشی‌اند. وی اصطلاح معروف «ارزش‌بار^۱ بودن علم اقتصاد» را برای نقد ادعای بی‌طرفی اقتصاددانان نئوکلاسیک به کار برد. (Myrdal, 1958, p. 36) از دیدگاه فلسفه علم، توماس کوهن نیز بر این باور است که هیچ علم اجتماعی از پارادایم‌های ارزشی و تاریخی جدا نیست. بنابراین، تغییر در نظریه‌های اقتصادی، صرفاً تحول علمی نیست بلکه دگرگونی در ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه نیز هست. (Kuhn, 1962, p. 150)

در مقابل، گروهی دیگر از اندیشمندان، از جمله میلتون فریدمن و پیروان مکتب شیکاگو، معتقدند که اقتصاد علم است به این معنا که هدف آن تبیین پدیده‌ها از طریق فرضیه‌های آزمون‌پذیر است، نه بیان ارزش‌ها یا آرمان‌های اخلاقی. فریدمن در مقاله مشهور خود «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی»^۲ تصریح می‌کند که ملاک علمی بودن نظریه‌ها، نه واقع‌گرایی فروض بلکه قدرت پیش‌بینی آنهاست. بنابراین، اقتصاد باید از قضاوت‌های ارزشی و ملاحظات ایدئولوژیک فاصله بگیرد. (Friedman, 1953, p. 8) در همین ارتباط، روبرت لوکاس می‌گوید اقتصاددانان نمی‌توانند در پی تغییر جامعه بر اساس آرمان‌های اخلاقی باشند؛ وظیفه آنان کشف روابط علی و آزمون‌پذیر میان متغیرهاست. از این منظر، آمیختن ارزش‌ها با تحلیل اقتصادی، به تضعیف عینیت و دقت علمی می‌انجامد. (Lucas, 1980, p. 698) همچنین لیونل رابینز (Robbins, 1932, p. 30) در اثر خود با نام «مقاله‌ای در باب ماهیت و اهمیت علم اقتصاد»، علم اقتصاد را دانشی تعریف می‌کند که با تخصیص منابع کمیاب به اهداف رقیب سروکار دارد. به اعتقاد او، چون اهداف انسان‌ها از سنجش تجربی خارج‌اند، اقتصاد نمی‌تواند درباره ارزش‌ها داور کند؛ بلکه باید صرفاً ابزارها و پیامدهای آنها را تحلیل نماید.

بررسی تاریخی و تطبیقی مکاتب اقتصادی و نقش ایدئولوژی در آنها

هر نظام اقتصادی در واقع بازتابی از دیدگاه انسان‌شناختی، فلسفی و ارزشی درباره جامعه و نظم اجتماعی است. تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که رابطه علم اقتصاد و ایدئولوژی همواره پیچیده و متغیر بوده است. در هر دوره تاریخی، نه تنها نظریه‌های اقتصادی بلکه «تحولات نهادی و سیاست‌های اقتصادی» نیز تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مسلط فرهنگی و سیاسی شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، اقتصاددانانی چون شومپیتر (Schumpeter, 1954, p. 21) و بلاگ (Blaug, 1980, p. 49) تأکید دارند که فهم تاریخ اندیشه اقتصادی، درک مناسبات میان علم و ایدئولوژی را آشکار می‌سازد. برای فهم بهتر این مطلب لازم است به بررسی و تحلیل مکاتب مختلف اصلی اقتصاد متعارف (کلاسیک، نئوکلاسیک، کینزی) از منظر ایدئولوژی پرداخت.

در قرن هجدهم، اقتصاد کلاسیک، تحت تأثیر ایدئولوژی روشنگری و لیبرال کلاسیک، توانست مفهوم آزادی فردی و مالکیت خصوصی را به اصول علمی اقتصاد تبدیل کند. (Tribe, 1978, pp. 113-118) به همین دلیل، آدام اسمیت، با وجود توجه به اخلاق و فضیلت، مفاهیم و اصولی همچون «بازار آزاد»، «نظم طبیعی» و «دست نامرئی» را ارائه داد که به تدریج به پایه‌ای برای

1. value-laden

2. The Methodology of Positive Economics

نظریه اقتصادی لیبرالی تبدیل شد. او در کتاب «ثروت ملل»، استدلال می‌کند که پیگیری نفع شخصی فردی، در بستر بازار آزاد، به نفع جمعی جامعه می‌انجامد. (Smith, 1776/1976, p. 423) بررسی تاریخی این رویکرد نشان می‌دهد که حتی آغازین نظریه‌های اقتصاد کلاسیک، ترکیبی از تحلیل علمی و ایدئولوژی اجتماعی بوده است. این برداشت صرفاً یک تحلیل اقتصادی نیست، بلکه بنا به گفته وبر بازتابی از جهان‌بینی روشنگری و اخلاق پروتستانی است که آزادی فردی و مالکیت خصوصی را مقدس می‌شمرد و راه را برای ظهور نظام سرمایه‌داری هموار می‌سازد. (Weber, 1905/2002, p. 34) همین نکته را هایلیبرونر به گونه‌ای دیگر یادآور شده است. او بر آن است که ایدئولوژی کلاسیک اقتصاد، در واقع ترکیبی از «فردگرایی اخلاقی» و اعتماد به «نظم طبیعی بازار» بود. از نظر او، اسمیت اقتصاد را علمی اخلاقی می‌دانست که ریشه در طبیعت انسان دارد، اما همین دیدگاه، ایدئولوژی خاصی از انسان «خودبسند» و سودمحور را ترویج کرد. در نتیجه، مکتب کلاسیک نوعی مشروعیت علمی برای سرمایه‌داری نوظهور قرن هجدهم فراهم آورد. (Heilbroner, 1953, p. 58)

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اقتصاد نئوکلاسیک با الگوبرداری از علوم طبیعی تلاش کرد تا علم اقتصاد را به علمی «بی‌طرف و ریاضی» تبدیل و عناصر ارزشی را از آن حذف کند. اقتصاددانانی چون مارشال، والراس و منگر می‌کوشیدند اقتصاد را همچون فیزیک به صورت علمی دقیق و خنثی بازسازی کنند. (Walras, 1874/1954, p. 79) اما به تعبیر دانیل هاسمن این تلاش برای خنثی‌سازی، خود بیانگر ایدئولوژی جدیدی به نام «علم‌گرایی فردگرایانه» بود که با فرض عقلانیت کامل و ترجیح کارایی بر عدالت، به حفظ ساختار لیبرالی اقتصاد خدمت می‌کرد. (Hausman, 1992, p. 114)

با بحران بزرگ ۱۹۲۹، فروض اقتصاد کلاسیک درباره «خودتنظیمی بازار» فرو ریخت. جان مینارد کینز در کتاب «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول» با رد فرض تعادل خودکار، خواستار نقش فعال دولت در مدیریت تقاضا شد. این تغییر نه تنها نظری بلکه ایدئولوژی یک بود؛ چرا که بر مسئولیت جمعی دولت در برابر بیکاری و فقر تأکید می‌کرد. (Keynes, 1936, p. 383) به تعبیر اسکیدلسکی، اندیشه کینزی بازتاب نوعی «ایدئولوژی اخلاقی رفاه اجتماعی» است که از ارزش‌هایی چون امنیت، ثبات و عدالت الهام می‌گیرد. (Skidelsky, 2009, p. 71) در واقع، به تعبیر هاجسون، کینز تلاش کرد تا اقتصاد را از تسلط «اخلاق بازار» به سمت «اخلاق مسئولیت اجتماعی» دولت سوق دهد. بنابراین، کینزینسیسم پاسخی ایدئولوژیک به بحران سرمایه‌داری لسه‌فر^۱ بود که «عدالت توزیعی و اجتماعی» را به مرکز تحلیل اقتصادی بازگرداند. (Hutchison, 1978, p. 147)

در نیمه دوم قرن بیستم، ظهور نولیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد، با حمایت نهادهای مالی بین‌المللی، نمونه‌ای از ایدئولوژی علمی شد که به وسیله علم اقتصاد مشروعیت پیدا کرد. (Harvey, 2005, pp. 19-22) اصطلاحاتی مانند «بازار کارآمد» و «بهبینه پارتو» نه صرفاً تحلیل علمی، بلکه بیانگر جهان‌بینی ارزش‌محور و قدرت‌محور بودند که در سیاست جهانی بازتولید شده‌اند. نئوکلاسیک‌ها با حذف مفهوم عدالت از تحلیل اقتصادی، زمینه را برای سلطه معیار «کارایی پارتویی» فراهم کردند؛ معیاری که به‌زعم منتقدانی چون سن (Sen, 1987, p. 29) و میروفسکی (Mirowski, 1989, p. 43) ابزاری برای پوشاندن ایدئولوژی لیبرالی در لباس ریاضی بود. این مکتب، ارزش‌های خاصی چون آزادی انتخاب، مالکیت خصوصی و رقابت را به‌عنوان بدیهیات علمی معرفی کرد و از این طریق ایدئولوژی بازار آزاد را در بطن نظریه علمی جا داد. بنابراین، نئوکلاسیک‌ها با نگاهی ایدئولوژیک مفاهیمی همچون کارایی، عقلانیت و ایدئولوژی فردگرایی مدرن را مبنای تحلیل‌های اقتصادی خود قرار دادند.

در یک نگاه کلی در این باره می‌توان گفت که علم اقتصاد، چه در صورت‌بندی نئوکلاسیک آن و چه در قرائت کینزی یا مارکسی، همواره با نوعی «جهان‌بینی» درباره ماهیت انسان، جامعه و عدالت همراه است. به تعبیر هاسمن مفروضات اقتصاد متعارف درباره عقلانیت، نفع شخصی و کارایی، تنها جنبه توصیفی ندارند بلکه دارای نقش هنجاری‌اند و چارچوبی برای ارزیابی نهادها و سیاست‌های اقتصادی فراهم می‌کنند. (Hausman, 1992, p.23-33 و 117- 149)

از منظر بسیاری از اقتصاددانان و فیلسوفان علم، جدایی مطلق اقتصاد از ارزش‌ها و ایدئولوژی نه تنها غیرممکن بلکه نامطلوب است. به عنوان نمونه «راوی کانبر» با بازخوانی دیدگاه گونار میردال، تصریح می‌کند که اقتصاد از ابتدا تا انتها «ارزش‌بار» است و وانمود به بی‌طرفی، نوعی خودفریبی علمی است؛ چراکه انتخاب موضوع، متغیر و روش، همگی تحت تأثیر ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها قرار دارند. (Kanbur, 2018, pp. 3-4) از این منظر، اعلام صریح جهت‌گیری‌های ارزشی به‌مراتب مطلوب‌تر از پنهان‌کاری در پس نقاب عینیت است. کریست با بررسی تاریخ روش‌شناسی اقتصاد، نشان می‌دهد که تلقی لیونل رابینز از اقتصاد به‌عنوان دانش «بی‌طرف ارزشی» باعث حذف فلسفه اخلاق از اقتصاد شد و این جدایی به «اقتصادی غیراخلاقی و کور نسبت به عدالت» انجامید. وی نتیجه می‌گیرد که احیای اقتصاد به‌عنوان دانشی اخلاق‌مند، نه تنها ممکن بلکه ضروری است. (Christ, 2012, p. 84)

در مجموع، این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که تحلیل اقتصادی حتی در دقیق‌ترین مدل‌های کمی و ریاضی نمی‌تواند بدون ارزش‌دوری‌ها و ایدئولوژی‌ها باشد. تأکید بر خنثی‌بودن، تنها باعث «پنهان‌سازی» این ارزش‌ها و «خودفریبی» و «دگرفریبی» می‌شود، در حالی که شفافیت درباره پیش‌فرض‌های ارزشی، به ارتقای مشروعیت و مسئولیت‌پذیری علم اقتصاد منجر خواهد شد. مکتب اقتصاد اسلامی نیز از آغاز، خود را به‌عنوان بدیلی ایدئولوژیک در برابر اقتصاد متعارف معرفی کرده است. در این مکتب، انسان نه موجودی خودخواه بلکه خلیفه الهی است و فعالیت اقتصادی او باید در چارچوب اهداف اخلاقی و عدالت توزیعی انجام گیرد. اقتصاد اسلامی، علم را از ارزش جدا نمی‌داند، بلکه عدالت، کرامت انسانی و رفاه عمومی را غایات ذاتی فعالیت اقتصادی می‌داند. در این دیدگاه، بازار ابزاری در خدمت ارزش‌های اخلاقی است، نه نهادی خودمختار. بنابراین، ایدئولوژی اقتصاد اسلامی، بر آموزه‌هایی همچون توحید، عدالت و تعاون و توازن اجتماعی استوار است و به طور معناداری از فردگرایی افراطی و مادی‌گرایی مکاتب اقتصاد متعارف فاصله می‌گیرد.

بنابراین، تحلیل مقایسه‌ای این مکاتب نشان می‌دهد که ادعای «خنثی بودن علم اقتصاد» در عمل قابل دفاع نیست. حتی اقتصاددانان اثبات‌گرا، با انتخاب نوع خاصی از مدل‌ها، مفروضات عقلانیت، یا تعریف رفاه، دست به انتخاب‌های ارزشی می‌زنند. به تعبیر مارک بلاگ، علم اقتصاد هرگز از چارچوب فرهنگی و تاریخی خود فراتر نمی‌رود و در بهترین حالت، می‌تواند «ایدئولوژی آگاهانه» باشد. (Blaug, 1992, p. 113) جدول ۱ نمونه‌ای از تأثیر ایدئولوژی بر مکاتب مختلف اقتصادی را نمایش می‌دهد.

جدول ۱. تفاوت رویکردهای ایدئولوژیک در مکاتب اقتصادی

مکتب اقتصادی	مبنای انسان‌شناختی	ارزش‌های محوری	غایت سیاست اقتصادی	نوع ایدئولوژی
کلاسیک	انسان خودبسنده و عقلانی	آزادی فردی، مالکیت	نظم طبیعی بازار	لیبرالی اخلاقی
نئوکلاسیک	عقلانیت محض، کارایی	کارایی، انتخاب آزاد	تعادل بازار	لیبرالی علم‌گرایانه
کینزی	انسان اجتماعی	عدالت، ثبات	اشتغال کامل، رفاه	رفاه‌گرایی اجتماعی
اقتصاد اسلامی	انسان جانشین خداوند	عدالت، کرامت، تعاون	رفاه و عدالت توزیعی	توحیدی و اخلاق‌مدار

سطوح مختلف تأثیر گذاری ایدئولوژی بر اقتصاد

ایدئولوژی در چارچوب علم اقتصاد، خود را در سه سطح نشان می‌دهد: انتخاب موضوعات اقتصادی، روش‌شناسی علمی و سیاست‌گذاری‌های عملی. در سطح موضوعات، انتخاب اینکه علم اقتصاد به چه موضوعاتی بپردازد - رشد، کارایی، بیکاری، یا توزیع - خود حامل جهت‌گیری‌های هنجاری و ایدئولوژیک است. دانیل هاسمن تصریح می‌کند که انتخاب موضوعات پژوهشی در اقتصاد «کاملاً خنثی نیست»، زیرا این انتخاب بازتاب‌دهنده این است که اقتصاددان چه مسائلی را «شایسته توجه» یا از نظر هنجاری مهم تلقی می‌کند. به بیان دیگر، گزینش موضوعات خود نوعی داوری ارزشی است و نمی‌توان آن را صرفاً تصمیمی علمی و بی‌طرفانه دانست. (Hausman, 1992, p.113-115) همچنین مارک بلاگ نیز تأکید می‌کند که تاریخ اندیشه اقتصادی سرشار از دوره‌هایی است که در آن «گفتمان مسلط» تعیین می‌کرد چه پرسش‌هایی قابل طرح‌اند و چه حوزه‌هایی «غیرعلمی» یا حاشیه‌ای تلقی می‌شوند. این امر نشان می‌دهد که جهت‌گیری پژوهشی در اقتصاد اغلب تابع چارچوب‌های ایدئولوژیک زمانه بوده است. (Blaug, 1992, pp. 44-48) پژوهش‌های تجربی متأخر نیز این جهت‌گیری را تأیید می‌کنند؛ برای مثال، سه نویسنده فرانسوی - ماریون فرکاد (جامعه‌شناس)، ایتین آلیون (جامعه‌شناس اقتصادی) و یان آلگان (اقتصاددان) - در مقاله مشترک خود با عنوان «برتری اقتصاددانان» نشان می‌دهند که در جریان اصلی اقتصاد، وزن پژوهش‌های مربوط به کارایی یا رشد به‌طور نظام‌مند بیش از پژوهش درباره نابرابری و توزیع است. یافته‌های آنان بیانگر نوعی سلسله‌مراتب موضوعی در اقتصاد است که از اولویت‌های ایدئولوژیک مسلط سرچشمه می‌گیرد. (Fourcade, Ollion, & Algan, 2015, pp. 92-94) همچنین اندرو میرمن، اقتصاددان بریتانیایی، توضیح می‌دهد که بی‌توجهی یا کم‌توجهی به برخی موضوعات مانند قدرت، نهادها یا محیط زیست از ضرورت روش‌شناختی یا علمی ناشی نمی‌شود، بلکه ریشه در ساختارهای دانشگاهی و ایدئولوژیک دارد و این ساختارها هستند که تعیین می‌کنند چه نوع پژوهشی مشروع، مرکزی یا «علمی» تلقی شود. یعنی این فرایند باعث می‌شود برخی حوزه‌ها در اقتصاد نه به دلیل ضعف تحلیلی، بلکه به دلیل هنجارهای مسلط در جامعه علمی اقتصاد به حاشیه رانده شوند. (Mearman, 2011, pp. 46-67) به این ترتیب، در سطح نخست، نقش ایدئولوژی در اقتصاد این است که نشان دهد «چه چیزی مهم» و «چه چیزی قابل پژوهش» محسوب می‌شود.

در سطح روش‌شناسی، ایدئولوژی در روش‌شناسی اقتصادی به‌ویژه در ترجیح مدل‌های ریاضی و انتزاعی بر رویکردهای نهادی، تاریخی یا کیفی رسوخ جدی دارد. هاسمن استدلال می‌کند که تأکید افراطی بر مدل‌سازی صوری نوعی «تعهد معرفتی» است که با نوع خاصی از جهان‌بینی درباره نظم اجتماعی و رفتار انسانی پیوند دارد. (Hausman, 1992, p.195-198) بلاگ نیز از «تعصب ریاضی‌سازی» سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که چگونه این گرایش بر اساس ارزش‌های درونی حرفه اقتصادی (مانند دقت، قطعیت و زیبایی‌شناسی ریاضی) تقویت می‌شود، نه صرفاً بر اساس کارایی علمی. (Blaug, 1992, pp. 112-118) افرادی مانند لائوسون بیان می‌کنند که مدل‌سازی نئوکلاسیک اغلب با تکیه بر پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی خاص مانند فردگرایی و تعادل، ریشه در ایدئولوژی لیبرال دارد. (Lawson, 1997, pp. 15-21) همچنین مورگان و روترفورد نشان داده‌اند که تحول روش‌شناسی اقتصادی در قرن بیستم با تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک جامعه آمریکا نیز هم‌زمان بوده است. (Morgan & Rutherford, 1998, pp. 3-7) در نتیجه، روش‌شناسی اقتصادی نیز فضایی است که ایدئولوژی در آن به صورت انتخاب ابزار، سطح انتزاع، و حتی شکل «مناسب تبیین» خود را نمایان می‌سازد.

اما سطح سیاست‌گذاری و نسخه‌های تجویزی سومین سطح ظهور ایدئولوژی در علم اقتصاد است. هاسمن تأکید می‌کند که هیچ نسخه سیاستی کاملاً عاری از ارزش‌دآوری نیست، زیرا سیاست‌گذاری مستلزم اتخاذ «داوری درباره اهداف اجتماعی» است. (Hausman, 1992, pp. 118-120) بلاگ نیز بحث می‌کند که توصیه‌هایی چون آزادسازی بازار، کوچک‌سازی دولت یا

مقررات‌زدایی، هرچند در قالب «استنتاج علمی» عرضه می‌شوند، اما در واقع حامل مفروضات اخلاقی درباره آزادی، کارایی و عدالت‌اند. (Blaug, 1992, pp. 50-52) مطالعات تجربی مانند مطالعه پرمَن نیز نشان می‌دهند که نهادهای بین‌المللی (مانند صندوق بین‌المللی پول) اغلب ترجیحات سیاستی را به نام «دانش اقتصادی» ترویج می‌کنند، درحالی‌که بسیاری از این توصیه‌ها بر مفروضات نئولیبرالی استوارند. (Berman, 2014, pp. 32-36) آمارتیا سن نیز یادآور می‌شود که ترجیح کارایی بر توزیع یا آزادی منفی بر آزادی مثبت، همگی حامل نوعی پیش‌داوری ارزشی‌اند، هرچند اقتصاددانان آن را «فنی» جلوه دهند. (Sen, 1999, pp. 85-88) بدین‌سان، سیاست‌گذاری اقتصادی نیز عرصه‌ای است که ایدئولوژی در آن از طریق گزینش اهداف، ابزارها و ارزش‌های مطلوب اجتماعی بازنمایی می‌شود.

بررسی برخی ابعاد پنهان ایدئولوژیک علم اقتصاد

به دنبال بخش قبلی این بخش از مقاله به بررسی برخی ابعاد پنهان ایدئولوژیک علم اقتصاد و پیامدهای آن در حوزه نظری، نهادی و سیاست‌گذاری می‌پردازد. هدف این بخش، آشکارسازی نمونه‌هایی از پیش‌فرض‌های ارزشی و جهان‌بینی نهفته در مفاهیم و مدل‌های اقتصادی و تحلیل نحوه بازتولید ایدئولوژی در نهادها و سیاست‌هاست.

بررسی ایدئولوژی پنهان در مفاهیم علمی اقتصاد متعارف

یکی از جنبه‌های کلیدی در نقد ایدئولوژیک علم اقتصاد، تحلیل مفاهیم و اصطلاحات به ظاهر علمی است که در واقع حامل پیش‌فرض‌های ارزشی و جهان‌بینی خاص هستند. در اقتصاد متعارف، اصطلاحاتی مانند «بهره‌وری»^۱، «رفتار عقلایی اقتصادی»^۲ و «بهبودسازی منفعت فردی»^۳ به گونه‌ای استفاده می‌شوند که گویی ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی یا دینی نقشی در تحلیل اقتصادی ندارند. این نوع مفاهیم، اگرچه در قالب ریاضی و مدل‌سازی صوری ظاهر شده‌اند، در واقع ایدئولوژی اقتصادی را در پوشش علم بازتولید می‌کنند.

به‌عنوان نمونه، مفهوم «بهره‌وری» غالباً تنها با معیار خروجی اقتصادی اندازه‌گیری می‌شود و ارزش انسانی نیروی کار یا عدالت اجتماعی در آن لحاظ نمی‌گردد. این تعریف ضمن ایجاد کارآمدی ظاهری، نوعی ارزش‌گذاری یک‌جانبه را در پس‌زمینه اقتصادی تثبیت می‌کند. به تعبیر استیگلیتز چنین رویکردی به بازار و منابع انسانی، موجب مشروعیت بخشی به «بی‌توجهی علمی به عدالت» است. (Stiglitz, 2002, p. 24) همچنین، فرض «رفتار عقلایی اقتصادی» مبتنی بر الگوی «انسان اقتصادی»^۴ است که تمام تصمیمات خود را بر اساس محاسبه سود و زیان فردی اتخاذ می‌کند. (Robbins, 1932, p. 129) این چنین تصویری از انسان، از دیدگاه اخلاقی و اجتماعی تصویری محدود است و نقش انگیزه‌های اخلاقی، دینی یا اجتماعی را نادیده می‌گیرد. از این رو، حتی الگویی که صرفاً به تحلیل انتخاب فردی می‌پردازد، در واقع نوعی «جهان‌بینی اقتصادی خاص» را ترویج می‌کند. مفهوم «بهبودسازی منفعت فردی» نیز وضعیتی مشابه دارد. در اقتصاد نئوکلاسیک، بهبود پارتو و سایر معیارهای کارایی، بدون لحاظ عدالت توزیعی یا تأثیر اجتماعی، مطلوبیت را اندازه‌گیری می‌کنند. این ابزارهای تحلیلی، در ظاهر علمی و خنثی هستند، اما در عمل، معیارهایی را به عنوان «طبیعی» و «غیرقابل مناقشه» معرفی می‌کنند که با ارزش‌های اخلاقی ناسازگار است. در نهایت، تحلیل این مفاهیم نشان می‌دهد که

1. productivity
2. rational economic behavior
3. utility maximization
4. homo economicus

اقتصاد متعارف هرگز خنثی نبوده است. بلکه مفاهیم بنیادی آن، چه در سطح نظریه و چه در سطح مدل سازی، حامل نوعی ایدئولوژی لیبرالی، فردگرایانه و بازارمحور است. این شناخت، پیش زمینه‌ای ضروری برای بررسی سطح نهادها و سیاست‌گذاری است، جایی که این ایدئولوژی به شکل ملموس و عملی بازتولید می‌شود.

تحلیل بازنمایی ایدئولوژی در سطح نهادها و سیاست‌گذاری اقتصادی

علم اقتصاد متعارف نه تنها در سطح نظری (مفاهیم و پیش فرض‌های نظری) بلکه در عمل، به ویژه از طریق نهادها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، ایدئولوژی خاص خود را بازتولید می‌کند. یکی از نمونه‌های بارز در این سطح، رابطه میان نولیبرالیسم و نهادهای مالی بین‌المللی است که با ادعای علمی بودن، مجموعه‌ای از سیاست‌ها شامل خصوصی سازی، مقررات‌زدایی، کاهش نقش دولت و آزادسازی کامل بازار را ترویج می‌کنند. (Harvey, 2005, pp. 2-7) این سیاست‌ها، اگرچه با زبان مدل‌های اقتصادی توجیه می‌شوند، در واقع بازتاب جهان‌بینی فردگرایانه و بازارمحور هستند که منافع اکثریت جامعه را اغلب نادیده می‌گیرند.

تحلیل نمونه‌های سیاستی نیز نشان می‌دهد که ایدئولوژی اقتصادی در سطح نهادی به چند شکل قابل مشاهده است: نخست در «بازتولید ارزش‌های مخفی» اقتصاد. یعنی آنجا که اصطلاحات و معیارهای اقتصادی مانند تولید ناخالص داخلی^۱، رشد اقتصادی یا بهره‌وری نیروی کار، معیارهایی هستند که ارزش‌های خاصی را به صورت پنهان مشروعیت می‌بخشند. دوم در «تمرکز قدرت و توزیع نابرابر منابع» که معمولاً در آنجا سیاست‌های ریاضتی و آزادسازی بازار به گونه‌ای طراحی می‌شوند که نابرابری اقتصادی و قدرت سیاسی اقلیت‌ها تقویت شود، در حالی که از نظر ظاهر، علمی و «بی‌طرف» جلوه می‌کنند. (Rodrik, 2007, p. 91) سوم در «فن‌سالاری»^۲ ایدئولوژیک. یعنی جایی که نهادها و مشاوران اقتصادی با بهره‌گیری از مدل‌های ریاضی و ابزارهای تحلیل پیچیده، مشروعیت علمی برای سیاست‌های ایدئولوژیک فراهم می‌کنند. (Mirowski, 2013, p. 78) این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که علم اقتصاد متعارف نه تنها نظریه‌ای صرفاً علمی نیست بلکه ابزاری برای تثبیت ایدئولوژی مسلط است. بنابراین، بررسی نهادها و سیاست‌ها هم این امکان را فراهم می‌سازد تا رابطه میان «علم، ایدئولوژی و قدرت» در اقتصاد متعارف به صورت عینی مشاهده شود. به نظر می‌رسد که از نگاهی معرفت‌شناسانه می‌توان این گزاره را پذیرفت که بخش عمده‌ای از مفاهیم و نظریه‌های اقتصادی کاملاً یا تا حد قابل توجهی متأثر از مبانی ایدئولوژیک اقتصاددانان است. زیرا اگر نگوئیم همه نظریه‌های اقتصادی دارای مفروضات ارزشی هستند، حداقل بخش قابل توجهی از آنها چنین خاستگاهی را دارند. با این حال، آن بخش از اقتصاد، مانند مدل‌های ریاضی، آمار و تحلیل کمی که کم و بیش ماهیتی غیرایدئولوژیک دارند و می‌توانند تا حدی جنبه علمی و اثباتی داشته باشند، فاقد این توانایی هستند که به تنهایی بتوانند سیاست‌گذاری اقتصادی و اولویت‌ها را هدایت کنند. یعنی بخش غیرایدئولوژیک محدود به ابزارها و روش‌ها است، نه نتایج و چارچوب‌های کلی سیاست اقتصادی. بررسی این مساله فرصت دیگری را می‌طلبد که خارج از هدف این نوشتار است. با این وجود نمونه‌هایی از هر دو بخش در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۲. مقایسه بخش ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک اقتصاد متعارف

بخش غیرایدئولوژیک	بخش ایدئولوژیک	بُعد تحلیل
-------------------	----------------	------------

1. GDP

2. technocracy

تکنوکراسی اصطلاحی است به مفهوم «حکومت تکنیک» که در آن نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به وسیله صاحبان فن (فن‌سالاران) اداره می‌شود.

ماهیت معرفتی	مبتنی بر مفروضات ارزشی مانند فردگرایی، بازار آزاد، سودمحوری	مبتنی بر ابزارهای کمی، ریاضی و آماری
منشأ نظری	نئوکلاسیک، نولیبرال، متأثر از فلسفه لیبرالیسم	علوم ریاضی، آمار و منطق تحلیلی
اهداف سیاستی	خصوصی‌سازی، کوچک‌سازی دولت، رقابت کامل	بهبودسازی فنی، تحلیل داده، پیش‌بینی روندها
سطح ارزش‌گذاری	بالا (تعریف عدالت، آزادی، مطلوبیت)	پایین (روش‌ها و سنجش‌ها)
قابلیت انتقال به نظام‌های دیگر	محدود، چون به ارزش‌های خاص وابسته است	بالا، چون ابزارها خنثی‌ترند
کارکرد اجتماعی	توجیه وضع موجود و تثبیت نظم سرمایه‌داری	تسهیل تحلیل و سنجش بدون داوری ارزشی
نمونه‌ها	نظریه بازار آزاد، فرضیه کارایی بازار، سیاست تعدیل ساختاری	مدل‌های رگرسیون، تحلیل تورم، شاخص‌های آماری

خاستگاه معرفت‌شناختی ایدئولوژیک شدن علم اقتصاد

باید توجه داشت که ایدئولوژیک شدن علم اقتصاد تنها پیامد فشارهای سیاسی یا منافع طبقاتی نیست، بلکه در سطحی ژرف‌تر، ریشه در معرفت‌شناسی مدرن غرب دارد. بنابراین، دیدگاه افرادی که ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد را صرفاً به روابط و منافع قدرت‌های سیاسی تحویل می‌برند، چندان صواب نیست. بلکه در کنار عوامل این چینی عامل دیگری هم دست اندر کار این گرایش غالب میان اقتصاددانان بوده است. به گفته بلاگ از قرن نوزدهم به بعد، با سیطره‌ی پوزیتیویسم و تفکیک علوم طبیعی از علوم انسانی، علوم اجتماعی و از جمله اقتصاد، خود را به صورت نسخه‌ای از علوم طبیعی بازتعریف کردند و اقتصاد نیز کوشید تا خود را «علمی سخت»^۱ بنمایاند. این تلاش معرفتی سبب شد که اقتصاددانان، واقعیت اجتماعی و انسانی را همچون پدیده‌ای مکانیکی و پیش‌بینی‌پذیر تلقی کنند. (Blaug, 1992, p. 44) در نتیجه، معیار «علمی بودن» نه عمق فهم انسانی، بلکه دقت ریاضی و قابلیت پیش‌بینی رفتار انسان شد.

توماس کوهن یادآور می‌شود که تغییر پارادایم‌های علمی، تنها با شواهد تجربی توضیح داده نمی‌شود، بلکه ریشه در تحولات اجتماعی و ارزشی دارد. به بیان دیگر، هیچ علم انسانی از پیش‌فرض‌های هنجاری و فرهنگی فارغ نیست. (Kuhn, 1962, p. 122) از این منظر، اقتصاد نئوکلاسیک نیز بر مبانی خاصی از انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی همچون فردگرایی، عقلانیت ابزاری، و سودمحوری بنا شده است. در همین راستا، میروفسکی توضیح می‌دهد که علم اقتصاد نئوکلاسیک، با الگوبرداری از فیزیک نیوتنی، جهان اجتماعی را همچون نظامی مکانیکی تصور کرد؛ و بدین‌سان، اقتصاددانان عملاً از مفاهیمی چون عدالت، قدرت و اخلاق فاصله گرفتند. (Mirowski, 1989, p. 76)

بنابراین، می‌توان گفت علم اقتصاد مدرن از طریق معرفت‌شناسی خاص اقتصاددانان، رنگ ایدئولوژیک به خود گرفته است. زیرا آنها به پیروی از معرفت‌شناسی رایج زمانه خود معیار علمی بودن را به انطباق با مدل ریاضی و پیش‌بینی‌های کمی محدود کرده و جنبه‌های اخلاقی، تاریخی و فرهنگی رفتار اقتصادی انسان را به حاشیه رانده‌اند. (Colander & Kupers, 2014, p. 95) این رویکرد، گرچه ادعای بی‌طرفی دارد، اما در واقع حامل نوعی «جهان‌بینی خاص» است که ارزش‌های بازار آزاد و رقابت را به مثابه اصول

1. hard science

جهان شمول علم اقتصاد معرفی می‌کند و تأکید انحصاری آن بر مدل‌های ریاضی و پیش‌بینی‌های کمی، نه بی‌طرفی علمی، بلکه تعیین مرزهای ایدئولوژیک علم اقتصاد را به همراه دارد.

در این شرایط بود که فرصت برای نولیبرالیسم فراهم شد تا خود را به عنوان یک ایدئولوژی فراگیر و جهان شمول معرفی کند و چهره‌ای تازه از ایدئولوژی علمی را رقم زند. در نیمه دوم قرن بیستم، با گسترش گفتمان نولیبرال، «علم اقتصاد» بار دیگر در خدمت یک پروژه ایدئولوژیک قرار گرفت. نولیبرالیسم که با نام‌هایی چون هایک، فریدمن و نهادهای مالی جهانی پیوند دارد، ادعا می‌کند که مدافع آزادی فردی و کارایی بازار و حداقل مداخله دولت است، اما در عمل، به تعبیر هاروی پروژه‌ای سیاسی برای بازتوزیع قدرت و ثروت به نفع اقلیت‌های اقتصادی بوده است. (Harvey, 2005, p. 19) زبان و ابزار علم اقتصاد در این فرآیند نقش مشروعیت‌بخش ایفا کرده است. مفاهیمی چون «بازار آزاد»، «بهینه پارتو» و «عقلانیت اقتصادی» به گونه‌ای به کار می‌روند که گویی قوانین طبیعی و تغییرناپذیرند. (Bockman, 2011, p. 32) این زبان علمی، ایدئولوژی را در پوشش عینیت پنهان می‌کند. از این رو، نولیبرالیسم را می‌توان «ایدئولوژی‌ای با چهره‌ای به ظاهر علمی» دانست.

در مقابل، اقتصاددانان منتقدی مانند استیگلیتز (Stiglitz, 2002, p. 22) و رودریک (Rodric, 2007, p. 91) نشان داده‌اند که نولیبرالیسم نه تنها ناکارآمدی اقتصادی و نابرابری را افزایش داده، بلکه علم اقتصاد را از تنوع روش‌شناختی و اخلاقی تهی کرده است. از این منظر، نولیبرالیسم نه یک نظریه علمی، بلکه «ایدئولوژی‌ای تکنوکراتیک» است که از زبان علم برای پنهان‌سازی سلطه بهره می‌گیرد. اقتصاددانان نولیبرال با بهره‌گیری از مدل‌های ریاضی، نوعی «حقیقت مصنوعی» تولید کرده‌اند که با جهان واقعی فاصله دارد، اما در سطح سیاست عمومی، به مثابه علم بی‌طرف پذیرفته می‌شود. (Mirowski, 2013, p. 78)

دلایل تأکید اقتصاددانان بر غیرایدئولوژیک بودن علم اقتصاد

بررسی چرایی تأکید اقتصاددانان جریان اصلی بر غیرایدئولوژیک بودن علم اقتصاد مستلزم توجه به نسبت پیچیده میان علم و ایدئولوژی است. با وجود آنکه نشان داده شد اقتصاد در قالب مدل‌های ریاضی و ظاهراً بی‌طرف، حاوی پیش‌فرض‌های ارزشی است، اقتصاددانان غالباً آن را «علمی اثباتی»، «جهان شمول» و «فاقد ایدئولوژی» معرفی می‌کنند. افزون بر دلایل معرفت‌شناختی، می‌توان چند انگیزه مهم برای این رویکرد برشمرد.

الف. افزایش مشروعیت علمی

در جهان مدرن، علم با معیارهایی مانند آزمون‌پذیری، تعمیم‌پذیری و بی‌طرفی ارزشی تعریف می‌شود. استفاده گسترده از مدل‌های تعادل عمومی و شاخص‌های کمی مانند GDP یا نرخ بهره، تلاشی برای ارائه اقتصاد به صورت دانشی ریاضی و عاری از ارزش‌هاست. اگر اقتصاد صراحتاً ایدئولوژیک تلقی شود، اعتبار آن در سیاست‌گذاری و جامعه علمی کاهش می‌یابد. از این رو اقتصاددانان می‌کوشند آن را علمی اثباتی و مشابه علوم طبیعی معرفی کنند تا حتی پیامدهایی مانند تمرکز ثروت نیز به عنوان «نتایج طبیعی بازار» توجیه شود. (Mirowski, 1989, pp. 70-72)

ب. پوشش تنش‌های اجتماعی و اخلاقی

ارائه اقتصاد به عنوان دانشی بی‌طرف، امکان پنهان‌سازی تنش‌های سیاسی و اخلاقی سیاست‌های اقتصادی را فراهم می‌کند. در این چارچوب، آزادسازی بازار و خصوصی‌سازی به عنوان ضرورت‌های فنی معرفی می‌شوند نه انتخاب‌های ارزشی. نظریه بازار کارآمد، بازار را سازکاری خودتنظیم‌گر می‌داند که دخالت دولت را ناکارآمد معرفی می‌کند. (Fama, 1970, pp. 383-417) این رویکرد در

دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به توجیه سیاست‌های نولیبرالی انجامید، در حالی که پیامدهایی مانند افزایش نابرابری کمتر برجسته شد. (Harvey, 2005, pp. 2-7); (Stiglitz, 2002, p. 24)

ج. تسهیل ابزارگرایی در سیاست‌گذاری

معرفی اقتصاد به‌عنوان علمی جهان‌شمول، آن را به ابزار تصمیم‌گیری فنی تبدیل می‌کند و امکان اجرای سیاست‌های اقتصادی بدون مناقشه ایدئولوژیک را فراهم می‌سازد. سیاست‌های ریاضتی و اصلاحات ساختاری که توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرا شدند، نمونه‌ای از این ابزارگرایی هستند؛ سیاست‌هایی که با استناد به تحلیل‌های اقتصادی اجرا شدند، اما پیامدهای اجتماعی منفی مانند بیکاری و فقر را نیز به همراه داشتند. (Harvey, 2005, pp. 2-7); (Stiglitz, 2002, pp. 24-26)

د. حفظ یکپارچگی نظری

غیرایدئولوژیک معرفی کردن اقتصاد، امکان توسعه مدل‌های انتزاعی و قابل تعمیم را فراهم می‌کند. آشکار شدن ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها می‌تواند انسجام منطقی این مدل‌ها را تضعیف کند. (Robbins, 1932, p. 129) از این رو، مدل‌هایی مانند بهینه‌سازی منفعت فردی یا نظریه‌های رشد نئوکلاسیک بدون اشاره به مبانی ارزشی ارائه می‌شوند، در حالی که پیش‌فرض‌های فردگرایانه و بازارمحور در پس آن‌ها نهفته است.

در اینجا باید این نکته را متذکر شد که هیچ‌یک از این دلایل از منظر نظری و اخلاقی، ادعای غیرایدئولوژیک بودن علم اقتصاد را موجه نمی‌سازد. ادامه مقاله ابعاد دیگری از این مسئله بررسی خواهد کرد.

نقش نهادهای سیاسی و امنیتی در انتشار ایدئولوژی اقتصادی

سیاست‌های نولیبرالی اقتصاد در بسیاری از کشورها با پشتیبانی نهادهای مالی بین‌المللی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اجرا شده‌اند. این نهادها از طریق وام‌های مشروط و فشارهای اقتصادی، کشورها را به اجرای برنامه‌های «تعدیل ساختاری» در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ سوق دادند؛ برنامه‌هایی که بر کاهش نقش دولت، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و آزادسازی بازارها تأکید داشت.

در کنار این نهادها، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و دیگر نهادهای امنیتی نیز در برخی کشورها از دولت‌ها و جناح‌های همسو با اقتصاد بازار آزاد حمایت کرده‌اند. هدف این اقدامات، ایجاد محیطی مناسب برای سرمایه‌گذاری غرب، اجرای اصلاحات نولیبرالی و مهار جریان‌های مخالف بازار آزاد بوده است. نمونه‌های تاریخی متعددی این پیوند میان مداخله سیاسی و اجرای سیاست‌های اقتصادی را نشان می‌دهد.

نخستین نمونه مهم، کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا است. در این رویداد، سازمان سیا با حمایت مالی و لجستیکی از مخالفان، دولت ژاکوبو آربنز را سرنگون کرد؛ دولتی که اصلاحات ارضی گسترده‌ای را آغاز کرده بود و منافع شرکت یونایتد فروت را تهدید می‌کرد. پس از کودتا، لغو اصلاحات ارضی، بازگرداندن مالکیت‌های بزرگ، سرکوب اتحادیه‌ها و گشودن اقتصاد به روی سرمایه خارجی، جهت‌گیری نولیبرالی سیاست‌های اقتصادی جدید را تثبیت کرد. این تجربه، الگویی اولیه از پیوند مداخله خارجی و تحمیل سیاست‌های بازار آزاد محسوب می‌شود.

نمونه دوم، شیلی و پروژه تضعیف دولت سالوادور آلنده است که به کودتای ۱۹۷۳ و قدرت‌گیری آگو ستو پینوشه انجامید. پس از کودتا، گروه «پسران شیکاگو» با الهام از آموزه‌های فریدمن، برنامه‌ای گسترده از خصوصی‌سازی، آزادسازی تجارت، کاهش نقش دولت و سرکوب اتحادیه‌ها را اجرا کردند. این اصلاحات با وجود پیامدهای سیاسی و انسانی، در سطح جهانی به‌عنوان اصلاحات «علمی» معرفی شدند. تحلیل‌ها نشان می‌دهد رژیم پینوشه با اتکا به مشروعیت علمی اقتصاددانان نولیبرال توانست سیاست‌هایی ذاتاً سیاسی را در قالب «اقتصاد تکنیکی» عرضه کند. (Gwynne & Kay, 2004, pp. 45-48)

نمونه سوم، برنامه «اتحاد برای پیشرفت» در آمریکای لاتین است. هرچند هدف رسمی این برنامه، توسعه اقتصادی و کاهش نابرابری اعلام شد، اسناد آزادشده سیا نشان می‌دهد که این برنامه بخشی از راهبرد مهار کمونیسم در دوران جنگ سرد بود. حمایت از دولت‌های همسو، تضعیف جنبش‌های اصلاح‌طلب و مشروط کردن کمک‌ها به اجرای سیاست‌های بازار آزاد، از ابزارهای اصلی این راهبرد محسوب می‌شد. (Central Intelligence Agency, 1961)

تجربه‌های بولیوی در دهه ۱۹۸۰، آرژانتین در دهه ۱۹۹۰ و روسیه پس از فروپاشی شوروی نیز نمونه‌هایی از اجرای سیاست‌های تثبیت ارزی، خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی هستند که اگرچه در کوتاه‌مدت برخی شاخص‌ها را بهبود دادند، اما در بلندمدت با افزایش بیکاری، نابرابری و تضعیف حمایت‌های اجتماعی همراه بودند. (Lipton, 1992); (International Monetary Fund, 2000).

در مجموع، این تجربه‌ها نشان می‌دهد که اقتصاد نولیبرال در بسیاری موارد به‌عنوان پوششی علمی برای تغییرات ساختاری و طبقاتی عمل کرده است. ادعای «راه‌حل‌های تکنیکی» امکان اجرای تغییرات بنیادین در مالکیت و نهادهای اجتماعی را بدون مواجهه مستقیم با چالش‌های اخلاقی و سیاسی فراهم کرده است. پیامدهای این سیاست‌ها مانند افزایش نابرابری و کاهش حمایت از اقشار ضعیف نشان می‌دهد که اقتصاد را نمی‌توان دانشی صرفاً فنی تلقی کرد؛ بلکه سیاست‌گذاری اقتصادی همواره در بستری سیاسی و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که هم‌افزایی میان نظریه‌های اقتصادی نولیبرالی، نهادهای مالی بین‌المللی و مداخلات سیاسی و امنیتی، در گسترش جهانی این سیاست‌ها نقش داشته است. این فرایند نشان می‌دهد که علم اقتصاد در عمل با ساختارهای قدرت و نهادهای سیاسی پیوندی عمیق دارد و نمی‌توان آن را جدا از زمینه‌های ایدئولوژیک و نهادی تحلیل کرد. جدول‌های زیر به اختصار ابعاد مختلف این تجربه‌ها را نشان می‌دهد.

جدول ۳. مقایسه پنج تجربه: گواتمالا، شیلی، بولیوی، آرژانتین، روسیه

کشور	بستر تاریخی / سیاسی	نوع سیاست‌های نولیبرالی	پیامدهای کوتاه‌مدت	پیامدهای بلندمدت	نقش «علم اقتصاد» در مشروعیت بخشی
گواتمالا (۱۹۵۴)	کودتای CIA علیه دولت منتخب آربنز پس از اجرای اصلاحات ارضی؛ فشار شرکت‌های آمریکایی	بازگشت مالکیت زمین به شرکت‌های بزرگ، محدودسازی دولت، بازکردن اقتصاد به روی سرمایه خارجی.	حذف اصلاحات ارضی، بازگشت ثبات فنی.	تمرکز مالکیت، تداوم نابرابری ساختاری، وابستگی به آمریکا.	توجیه سیاست‌ها با ادعای «عقلانیت اقتصادی» و «اصلاح بازار زمین» و پنهان کردن دخالت سیاسی

شیلی (پس از ۱۹۷۳)	سرنوینی آئنده و استقرار رژیم پینوشه با حمایت فکری - فنی «پسران شیکاگو»	خصوصی‌سازی گسترده، آزادسازی تجارت، مقررات‌زدایی، کوچک‌سازی دولت.	کنترل تورم، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی.	نابرابری شدید، تضعیف اتحادیه‌ها، وابستگی به قیمت کالاهای اولیه.	مدل‌سازی ریاضی و آرایه ایده «بازار کارآمد» به‌عنوان راه‌حل علمی و سیاست‌های سخت‌گیرانه در پوشش تکنیکی.
بولیوی (۱۹۸۵)	بحران تورم و فروپاشی اقتصادی؛ اجرای «شوکیدرمانی» طراحی‌شده توسط اقتصاددانان بین‌المللی.	آزادسازی قیمت‌ها، خصوصی‌سازی، حذف یارانه‌ها، کوچک‌سازی دولت، آزادسازی سرمایه.	کاهش سریع تورم.	بیکاری گسترده، تضعیف بخش دولتی، تشدید نابرابری و فقر.	معرفی «شوکیدرمانی» به‌عنوان یک ضرورت فنی و یک «راه‌حل علمی» برای بحران برای کاهش مخالفت‌های اجتماعی.
آرژانتین (دهه ۱۹۹۰)	بحران تورمی و بدهی؛ اجرای برنامه بازار آزاد و تبدیل‌پذیری ارزی از سوی دولت منم	خصوصی‌سازی شرکت‌های بزرگ، آزادسازی مالی، تثبیت نرخ ارز	کاهش تورم، ورود سرمایه کوتاه‌مدت.	بیکاری، شکنندگی مالی، بحران ۲۰۰۱، افزایش نابرابری و کاهش دستمزد واقعی.	معرفی ابزارهای فنی مانند تثبیت ارزی به‌عنوان «راه‌حل علمی» برای بحران و پنهان کردن ابعاد طبقاتی سیاست‌ها.
روسیه (دهه ۱۹۹۰)	فروپاشی شوروی؛ مشاوره اقتصادی غرب و اجرای «اصلاحات شوک درمانی»	خصوصی‌سازی گسترده، آزادسازی قیمت‌ها، مقررات‌زدایی، بازکردن اقتصاد به روی سرمایه خارجی.	افزایش ناگهانی قیمت‌ها، فروپاشی دستمزدها.	شکل‌گیری الیگارش‌ها، نابرابری شدید، کاهش شدید ظرفیت صنعتی و اجتماعی.	معرفی نولیبرالیسم به‌عنوان «اقتصاد مدرن علمی» و توجیه خصوصی‌سازی سریع با مدل‌های اقتصادی.

جدول ۴. مراحل هم‌افزایی میان اقتصاددانان نولیبرال و سازمانهای اقتصادی و امنیتی

مرحله	نهادهای اصلی	اقدامات کلیدی	پیامدها
نظریه‌پردازی	دانشگاه شیکاگو، فریدمن	توسعه نظریه بازار آزاد، نقد مداخله دولت	شکل‌گیری ایدئولوژی نولیبرالیسم
ترویج و آموزش	دانشگاه‌ها، مؤسسات مالی بین‌المللی	آموزش اقتصاددانان نولیبرال، مشاوره به کشورهای در حال توسعه	گسترش ایدئولوژی نولیبرالی در سیاست‌گذاری‌های جهانی
مداخلات عملی	سیا، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول	حمایت از کودتاها، ارائه وام‌های مشروط، فشار برای اجرای سیاست‌های نولیبرالی	تغییر رژیم‌ها، اجرای سیاست‌های نولیبرالی، افزایش نابرابری و بی‌ثباتی اجتماعی
پیامدهای اجتماعی و اقتصادی	نهادهای مدنی، جوامع محلی	کاهش دموکراسی، افزایش نابرابری، تضعیف نهادهای حکومتی	بحران‌های اجتماعی و اقتصادی در کشورهای هدف

جدول ۵. تحلیل ایدئولوژی نولیبرالی در عمل

سطح تحلیل	اقتصاد متعارف نولیبرال	مثال‌ها و شواهد	پیامدها
نظریه‌ها و مدل‌ها	عقلانیت اقتصادی، بازار آزاد، کاهش نقش دولت	میلتون فریدمن: آزادی اقتصادی به‌عنوان عامل اصلی رشد	ایجاد چارچوب نظری برای سیاست‌های آزادسازی و خصوصی‌سازی
شاخص‌ها و معیارها	GDP، بهره‌وری، رقابت	معیار موفقیت صرفاً رشد اقتصادی، بدون توجه به عدالت اجتماعی	نادیده گرفتن نابرابری و فقر گسترده

سیاست‌های پیشنهادی	آزادسازی بازار، خصوصی‌سازی، کاهش حمایت‌های اجتماعی	برنامه‌های تعدیل ساختاری توسط بانک جهانی و IMF	کاهش نقش دولت، افزایش بیکاری، نابرابری و بحران‌های اجتماعی
نهادهای اجرایی	نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها، بانک‌ها	بانک جهانی، IMF، دولت‌های متأثر از فشارهای بین‌المللی	اجرای سیاست‌های نولیبرالی به صورت اجباری یا با فشار نهادی
پیامد ایدئولوژیک	ترویج بازارمحوری و فردگرایی به صورت جهانی	نفوذ اقتصادی و فرهنگی نولیبرالیسم در کشورهای در حال توسعه	تمرکز ثروت، کاهش عدالت اجتماعی، وابستگی اقتصادی به قدرت‌های غربی

اقتصاد اسلامی و ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد

اقتصاد اسلامی، برخلاف اقتصاد متعارف، نه تنها از ایدئولوژی گریزان نیست، بلکه به صراحت بر ماهیت ارزشی و هنجاری خود تأکید دارد. این نظام معرفتی از سه منبع اصلی وحی (قرآن و سنت)، عقل، و تجربه اجتماعی الهام می‌گیرد. در حالی که اقتصاد متعارف بر انسان خودبنیاد، عقلانیت ابزاری و سود فردی استوار است، اقتصاد اسلامی بر خلافت انسان، عدالت، و مسئولیت اجتماعی تأکید می‌کند و دنیا را مقدمه آخرت می‌داند. اقتصاد اسلامی نمی‌خواهد علم را از ارزش جدا کند، بلکه می‌کوشد علم را در خدمت ارزش‌های الهی و اجتماعی قرار دهد. بنابراین، اگر اقتصاد متعارف مدعی علم بدون ارزش است و ایدئولوژی خود را در پوشش علم پنهان می‌کند، اقتصاد اسلامی مدعی علم ارزش‌مدار و جهت‌دار است. از این منظر، اقتصاد اسلامی آشکارا ایدئولوژی خود را می‌پذیرد و آن را شفاف می‌سازد. در اقتصاد اسلامی، علم اقتصاد نمی‌تواند از ارزش‌ها و غایات انسانی جدا باشد. معیارهای عدالت، کرامت انسانی و خیر و مصالح عمومی، همواره در تحلیل‌های اقتصادی حضور دارند. این رویکرد، نه مانعی بر سر علم، بلکه شرط اصالت و مشروعیت آن است. بنابراین، اقتصاد اسلامی نمونه‌ای از رویکردی است که علم و ارزش را در هم تنیده و امکان تحقق اهداف انسانی و اجتماعی را به شکلی جامع فراهم می‌آورد به گونه‌ای که می‌توان علم اقتصاد را همزمان ارزش‌مدار، اخلاقی و کارآمد ارائه کرد.

از دیدگاه اقتصاد اسلامی، بزرگ‌ترین نقص ایدئولوژی نولیبرالی، نادیده گرفتن عدالت توزیعی و کرامت انسانی است. یعنی در حالی که در اقتصاد نئوکلاسیک، از عدالت معمولاً به معنای «برابری فرصت‌ها در بازار» تعبیر می‌شود، در اقتصاد اسلامی عدالت مفهومی چندبعدی دارد: عدالت در مالکیت، در تولید، در مبادله و در توزیع نهایی درآمد و جلوگیری از تکثیر ثروت. اقتصاد نئوکلاسیک عدالت را تابع بازار می‌داند، اما اقتصاد اسلامی بازار و بلکه کل اقتصاد را تابع عدالت می‌شمرد. بنابراین، ابزارهایی چون چارچوب مالکیت، حرمت ربا، حرمت اکل مال بباطل، وجوب خمس و زکات، توصیه موکد به انفاق، توجه جدی به تأمین اجتماعی و تکافل عمومی و تعیین دقیق چگونگی سهم‌بری عوامل تولید را در خدمت عدالت اجتماعی قرار می‌دهد. در حالی که سیاست‌های نولیبرالی مانند خصوصی‌سازی یا حذف یارانه‌ها در بسیاری از کشورها اغلب به افزایش فقر و نابرابری و بی‌ثباتی اجتماعی منجر شده‌اند. اقتصاد اسلامی با تأکید بر همبستگی اجتماعی و محدود کردن تمرکز ثروت، مسیر متفاوتی را دنبال می‌کند. قرآن کریم تصریح می‌کند که ثروت نباید در دست گروه خاصی متمرکز شود.^۱ این اصل بنیاد عدالت اقتصادی در اسلام است.

به عنوان نمونه‌هایی از تفاوت نگرش میان این دو رویکرد می‌توان به مالکیت و نقش دولت در اقتصاد اشاره داشت. در اقتصاد متعارف، مالکیت خصوصی مقدس و مطلق تلقی می‌شود، و دولت تنها نقش تنظیم‌گر دارد. اما در اقتصاد اسلامی، مالکیت خصوصی محترم است ولی دارای حدود الهی و مسئولیت اجتماعی است. دولت، به عنوان یک نهاد بسیار مسؤول، نقش فعال در تحقق عدالت و رفع فقر دارد. اختیارات و وسیع دولت در مالکیت، نظارت و هدایت اقتصاد، ابزاری برای ایجاد تعادل در فعالیت‌های بخش خصوصی و

۱. «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر، ۷).

تجلی عدالت اجتماعی در نظام اقتصادی است. همچنین در نظام سرمایه‌داری، مالیات‌های برای تأمین مخارج دولت است، اما در اسلام، مالیات‌هایی همچون خمس و زکات ابزار تحقق عدالت، فقرزدایی و تطهیر اقتصادی جامعه‌اند. در اقتصاد متعارف، بهره به‌عنوان پاداش سرمایه پذیرفته شده است، اما در اقتصاد اسلامی با ایجاد تفاوت میان ربا و سود، ربا (دریافت زیاده در قالب قرض یا برخی معاملات دیگر) ممنوع و غیرمشروع است، اما کسب سود از طریق انجام فعالیت اقتصادی در چارچوب قراردادهای شرعی دارای مشروعیت است. این تفاوت معرفتی، نتیجه دو تلقی کاملاً متفاوت از «عدالت مبادله‌ای» است. همچنین در اقتصاد نولیبرالیستی، رشد تولید ناخالص داخلی^۱ شاخص اصلی رفاه است. اما اقتصاد اسلامی علاوه بر این شاخص به معیارهای دیگری همچون عدالت اجتماعی و رفاه انسانی و عمومی، رضایت الهی و سعادت و کرامت اجتماعی باور دارد. بنابراین، توسعه در اسلام صرفاً امری اقتصادی نیست، بلکه علاوه بر آن دارای بعد اخلاقی، معنوی و اخروی است.

از منظر اقتصاد اسلامی، رویکردی در اقتصاد که هدف را صرفاً کارایی و سود اقتصادی بداند و ارزش‌های انسانی و عدالت اجتماعی را نادیده بگیرد، رویکردی معادل با «اقتصاد بدون اخلاق» است. برعکس، اقتصاد اسلامی تأکید دارد که نهادها باید ضمن کارآمدی اقتصادی، ضامن عدالت توزیعی، کرامت انسانی و رفاه عمومی باشند. بنابراین، نقش قوانین و مقررات و نیز نهادهایی همچون بانک‌ها، بازار و دولت در اقتصاد اسلامی تنها محدود به تسهیل تبادلات اقتصادی نیست، بلکه تضمین‌کننده تحقق اهداف شریعت خصوصاً عدالت اجتماعی است. بنابراین، اقتصاد اسلامی، با محوریت ارزش‌های اخلاقی و غایت‌گرایی، به دنبال ساختاری نهادی است که علم، عدالت و رفاه را همزمان تأمین کند. در این چارچوب، نهادها نقش واسطه میان اهداف اقتصادی و اهداف ارزشی دارند، نه آنکه صرفاً واسطه‌ای میان عرضه و تقاضای بازار باشند. اقتصاد اسلامی تلاش می‌کند علم اقتصاد را با معیارهای اخلاقی، عدالت و کرامت انسانی تلفیق کند. مفاهیم، نهادها و سیاست‌ها در این رویکرد با اهداف غایت‌گرایانه و ارزش‌مدار هماهنگ می‌شوند تا علم اقتصادی را تولید کنند که نه تنها به صورت ابزاری ایدئولوژیک و اخلاق‌مدار بلکه به عنوان علمی کارآمد عمل نماید.

بنابراین، می‌توان گفت که اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف، دو دستگاه فکری با معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و غایت‌شناسی متفاوت هستند. در حالی که اقتصاد متعارف، علم را از ارزش جدا می‌کند و بدین وسیله ایدئولوژی خود را پنهان می‌سازد، اقتصاد اسلامی ارزش را درون علم می‌گنجاند و آن را شفاف می‌سازد. بنابراین، اگر نولیبرالیسم «ایدئولوژی پنهان» اقتصاد متعارف نامیده شود، اقتصاد اسلامی را باید «ایدئولوژی آشکار» و «مکتب اخلاقی و الهی علم اقتصاد» دانست. جدول زیر محورهای این مقایسه را به اختصار نشان می‌دهد.

جدول ۶. مقایسه تحلیلی بین اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی از منظر ایدئولوژیک

محمور مقایسه	اقتصاد متعارف (نئوکلاسیک/نولیبرال)	اقتصاد اسلامی
منشأ معرفتی	عقل خودبنیاد و تجربه‌گرایی	وحی، عقل و تجربه اجتماعی
مبنای انسان‌شناختی	انسان خودخواه و سودمحور	انسان مسئول، الهی و اخلاق‌مدار
مفهوم عدالت	برابری فرصت در بازار	عدالت توزیعی، رفع فقر، توازن اجتماعی
نقش دولت	حداقلی، تنظیم‌گر	فعال، هدایت‌گر و ضامن عدالت
منع ربا	وجود بهره به‌عنوان قیمت سرمایه	تحریم ربا و مشروعیت سود در فعالیت واقعی

معیار رفاه	رشد GDP، کارایی بازار	رشد، کارایی بازار، کرامت انسانی، عدالت و رضایت الهی
ایدئولوژی حاکم	نولیبرالیسم پنهان در پوشش علم	ارزش‌مداری شفاف و صریح اسلامی
هدف نهایی نظام اقتصادی	افزایش ثروت فردی	تحقق عدالت، رشد اخلاقی، کرامت انسانی و رفاه جمعی

ارایه الگویی معرفتی برای اقتصاد

اگر بپذیریم که علم اقتصاد تا حد زیادی از ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها جدا نیست، پرسش بنیادین آن است که چگونه می‌توان حافظ «علم‌گرایی درست» در اقتصاد بود؟ پاسخ این پرسش در نفی ارزش‌ها از علم اقتصاد نیست، بلکه در شفاف‌سازی جایگاه آنها در این علم نهفته است.

در این چارچوب، می‌توان الگویی معرفتی برای علم اقتصاد پیشنهاد کرد تا امکان شناسایی و نقد ایدئولوژی در علم اقتصاد فراهم گردد. این الگو به پژوهشگران و سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا به صورت نظام‌مند، رابطه میان علم، ارزش و قدرت را در اقتصاد تحلیل کنند. این الگو از پنج لایه و سطح تشکیل شده است: نخست، سطح مفهومی^۱ و توصیفی^۲ که تلاش می‌کند واقع‌گرایی علم اقتصاد را حفظ کند و رفتارها و نهادهای اقتصادی را با روش‌های تجربی و تحلیلی بررسی نماید. دوم؛ سطح هنجاری^۳ که بر اساس آن پدیده‌های اقتصادی در پرتو معیارها و ارزش‌های مورد پذیرش هر جامعه تفسیر می‌شوند. سوم، سطح غایی^۴ یا فلسفی که به پرسش از غایت زندگی اقتصادی انسان می‌پردازد و تحلیل‌های اقتصادی را در این چارچوب ارایه می‌دهد. چهارم، سطح نهادی^۵ که در این سطح بر نهادها، سازمان‌ها و چارچوب‌های سیاستی تمرکز دارد. مساله اصلی در این سطح این خواهد بود که چگونه ایدئولوژی اقتصادی در قالب قوانین، سیاست‌های مالی، بانک‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌تواند بازتولید شود. در این سطح است که می‌توان نشان داد در اقتصاد متعارف، نهادها ابزار مشروعیت‌بخشی برای ایدئولوژی بازار آزاد هستند. پنجم، سطح کاربردی و سیاست‌گذاری^۶ که بر سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی، تمرکز دارد و می‌تواند نشان دهد که چقدر این سیاست‌ها بازتاب مستقیم ایدئولوژی هستند.

1. Conceptual
2. descriptive
3. normative
4. teleological
5. Institutional
6. Policy



نمودار تصویری ۲. الگوی معرفتی اقتصاد

بکارگیری چنین الگویی در فهم علم اقتصاد می‌تواند این علم را از سطح یک ابزار سلطه، به ابزاری برای دستیابی انسان به اهداف عالی انسانی و «رهایی از فقر و بی‌عدالتی» ارتقا دهد و به جای آنکه ایدئولوژی قدرت باشد، با اشراق ارزش‌های اخلاقی، الهی و انسانی در مبانی، مفاهیم، نهادها و سیاست‌های اقتصادی به بخشی از معرفت اخلاقی و انسانی بدل شود که هدف نهایی آن، تحقق سعادت و عدالت و کرامت انسانی است.

جمع بندی

پرسش از ماهیت علم اقتصاد از آغاز شکل‌گیری این رشته همواره با مسئله ایدئولوژیک بودن آن همراه بوده است. آیا اقتصاد دانشی عینی و فارغ از ارزش‌هاست یا در بنیان خود حامل جهان‌بینی و ارزش‌های خاص است؟ بررسی تطبیقی مکاتب اقتصادی متعارف و اسلامی نشان می‌دهد که انتخاب شاخص‌های موفقیت، طراحی نهادها و جهت‌گیری سیاست‌ها همواره متأثر از پیش‌فرض‌های ارزشی و ایدئولوژیک است. در ادبیات روش‌شناسی اقتصاد نیز ایدئولوژی به عنوان بخشی ساختاری از کنش اقتصادی و اجتماعی تلقی می‌شود؛ به گونه‌ای که گزینش مفاهیم و چارچوب‌های تحلیلی در اقتصاد ناگزیر با جهت‌گیری‌های ارزشی پیوند دارد. در علوم اجتماعی، ایدئولوژی ابزاری برای معنابخشی به جهان اجتماعی و هدایت کنشگران به الگوهای خاص رفتار است. در سنت اندیشه اسلامی نیز ایدئولوژی به مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های بنیادین اطلاق می‌شود که چارچوب تحلیل پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌آورد. از این منظر، بسیاری از اندیشمندان اقتصاد را دانشی ارزش‌بار می‌دانند که همواره با ترکیبی از تحلیل علمی و باورهای هنجاری همراه بوده است. برای نمونه، اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک حامل پیش‌فرض‌های ارزشی ضمنی‌اند، در حالی که مکتب کینزی ایدئولوژی متفاوتی مبتنی بر نقش فعال دولت در تثبیت اقتصاد را بازتاب می‌دهد. در مقابل، گروهی دیگر از اقتصاددانان بر اثبات‌گرایی تأکید کرده و علم اقتصاد را دانشی مبتنی بر فرضیه‌های آزمون‌پذیر و قدرت پیش‌بینی می‌دانند که باید از ارزش‌ها فاصله بگیرد.

فهم نسبت اقتصاد و ایدئولوژی برای سیاست‌گذاری اهمیت اساسی دارد؛ زیرا شناخت مبانی ارزشی نظریه‌ها می‌تواند از ساده‌انگاری در سیاست‌گذاری جلوگیری کرده و امکان بازتعریف اهدافی چون توسعه، رفاه و عدالت را فراهم سازد. بررسی تاریخی نیز نشان می‌دهد که نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی همواره تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مسلط شکل گرفته‌اند و ظهور نولیبرالیسم با حمایت نهادهای مالی بین‌المللی نمونه‌ای از مشروعیت‌یابی یک ایدئولوژی در قالب علم اقتصاد است.

در برابر این جریان، اقتصاد اسلامی از آغاز خود را بدیلی ایدئولوژیک معرفی کرده است. در این مکتب، انسان موجودی مسئول و اخلاقی تلقی می‌شود و فعالیت اقتصادی باید در چارچوب عدالت، کرامت انسانی و رفاه عمومی انجام گیرد. در این دیدگاه، بازار ابزاری در خدمت ارزش‌هاست نه نهادی خودمختار؛ از این رو اقتصاد اسلامی بر اصولی چون توحید، عدالت و تعاون استوار است و از فردگرایی افراطی فاصله می‌گیرد.

تحلیل مقایسه‌ای مکاتب نشان می‌دهد که ادعای خنثی بودن اقتصاد در عمل قابل دفاع نیست؛ زیرا حتی اقتصاددانان اثبات‌گرا نیز با انتخاب مفروضات و مدل‌ها دست به انتخاب‌های ارزشی می‌زنند. ایدئولوژی در اقتصاد در سه سطح ظاهر می‌شود: انتخاب موضوعات پژوهش، روش‌شناسی علمی و سیاست‌گذاری عملی. بسیاری از مدل‌های نئوکلاسیک با پیش‌فرض‌هایی مانند فردگرایی و تعادل ریشه در ایدئولوژی لیبرال دارند و توصیه‌های سیاستی همچون آزادسازی بازار نیز حامل مفروضات اخلاقی درباره آزادی و عدالت‌اند.

در عین حال، بخش‌هایی از اقتصاد مانند ابزارهای ریاضی و آماری می‌توانند جنبه‌ای نسبتاً غیرایدئولوژیک داشته باشند، اما به‌تنهایی قادر به هدایت سیاست‌گذاری نیستند. ایدئولوژیک شدن اقتصاد نه‌تنها ناشی از فشارهای سیاسی، بلکه ریشه در معرفت‌شناسی مدرن و الگوگیری از علوم طبیعی دارد که جنبه‌های اخلاقی و تاریخی رفتار اقتصادی را به حاشیه رانده است.

نمونه‌های تاریخی اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در کشورهایی مانند گواتمالا، شیلی، بولیوی، آرژانتین و روسیه نشان می‌دهد که اقتصاد بازار آزاد در خلأ سیاسی شکل نگرفته و با تحولات قدرت و گفتمان علمی پیوند داشته است. در مقابل، اقتصاد اسلامی بر پیوند علم و ارزش تأکید می‌کند و می‌کوشد علم اقتصاد را در خدمت اهداف انسانی و اجتماعی قرار دهد.

در نهایت، برای دستیابی به «علم‌گرایی درست» در اقتصاد، الگویی چندلایه شامل سطوح توصیفی، هنجاری، فلسفی، نهادی و سیاست‌گذاری پیشنهاد می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند اقتصاد را از ابزاری برای سلطه به ابزاری برای تحقق اهداف انسانی ارتقا دهد و امکان شناسایی و نقد ایدئولوژی‌های نهفته در آن را فراهم سازد.

منابع

- Althusser, L. (1971). *Lenin and philosophy and other essays* (B. Brewster, Trans.). Monthly Review Press. ISBN 9781583670392
- Bhaskar, R. (1975). *A realist theory of science*. Leeds Books.
- Blaug, M. (1980). *Economic Theory in Retrospect* (5th ed.). Cambridge University Press.
- Blaug, M. (1992). *The methodology of economics: Or, how economists explain* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Central Intelligence Agency. (1961). *Nature and purpose of Alliance for Progress* (CIA Document No. CIA-RDP75-00149R000500320015-9). CIA Reading Room.
<https://www.cia.gov/readingroom/document/cia-rdp75-00149R000500320015-9>

- Christ, K. (2012). Value-free economics and engineering education. *Philosophy of Management*, 11(1), 79–94. <https://doi.org/10.5840/pom20121116>
- Colander, D., & Kupers, R. (2014). *Complexity and the Art of Public Policy: Solving society's problems from the bottom up*. Princeton University Press.
- Destutt de Tracy, A. L. C. (1817). *A treatise on political economy*. Cambridge University Press.
- Eagleton, T. (1991). *Ideology: An introduction*. Verso.
- Fama, E. F. (1970). Efficient capital markets: A review of theory and empirical work. *Journal of Finance*, 25(2), 383–417.
- Friedman, M. (1953). The methodology of positive economics. *Essays in Positive Economics*. University of Chicago Press.
- Fourcade, M., Ollion, E., & Algan, Y. (2015). The superiority of economists. *Journal of Economic Perspectives*, 29(1), 89–114.
- Gwynne, R. N., & Kay, C. (2004). *Latin America transformed: Globalization and modernity* (2nd ed.). Arnold.
- Harvey, D. (2005). *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford University Press
- Hausman, D. M. (1992). *The Inexact and Separate Science of Economics*. Cambridge University Press.
- Heilbroner, R. L. (1999). *The Worldly Philosophers: The lives, times, and ideas of the great economic thinkers* (7th ed.). Touchstone.
- Heilbroner, R. L. (1953). *The Worldly Philosophers*. Simon & Schuster
- Hutchison, T. W. (1978). *Economic Thought and Analysis*. Oxford University Press.
- International Monetary Fund. (2000, March). *Argentina's structural reforms of the 1990s*. *Finance & Development*, 37(1). <https://www.imf.org/external/pubs/ft/fandd/2000/03/pou.htm>
- Kanbur, R. (2018, March 9). Gunnar Myrdal and “Asian Drama” in context. *VoxEU*. <https://cepr.org/voxeu/columns/gunnar-myrdal-and-asian-drama-context>
- Keynes, J. M. (1936). *The General Theory of Employment, Interest and Money*. Macmillan.
- Kuhn, T. S. (1962). *The Structure of Scientific Revolutions*. University of Chicago Press.
- Lawson, T. (1997). *Economics and reality: A sociological critique of economic reason*. Routledge.
- Lipton, D. (1992, January 5). Shock therapy for sick economies. *The Washington Post*. <https://www.washingtonpost.com/archive/business/1992/01/05/shock-therapy-for-sick-economies/b470eb8c-0f81-4f5b-b419-7f834f7644fb/>
- Lucas, R. E. (1980). Two illustrations of the quantity theory of money. *American Economic Review*, 70(5), 697–705.
- Mannheim, K. (1936). *Ideology and utopia: An introduction to the sociology of knowledge*. Harcourt, Brace & Co.
- Marx, K., & Engels, F. (1970). *The German ideology*. International Publishers
- Mearman, A. (2011). Who do economists think they are? *Real-World Economics Review*, 56, 46–67.
- Mirowski, P. (1989). *More Heat than Light: Economics as Social Physics, Physics as Nature's Economics*. Cambridge University Press.
- Morgan, M., & Rutherford, M. (1998). *From interwar pluralism to postwar neoclassicism: The transformation of economics in the United States*. Routledge.

- Mirowski, P. (2013). *Never Let a Serious Crisis Go to Waste: How Neoliberalism Survived the Financial Meltdown*. Verso.
- Myrdal, G. (1958). *Value in Social Theory and Economics*. Harper & Row.
- Polanyi, K. (1944/2001). *The Great Transformation: The political and economic origins of our time*. Beacon Press. <https://archive.wphna.org/wp-content/uploads/2015/03/1944-Karl-Polanyi-The-Great-Transformation.pdf>
- Robbins, L. (1932). *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*. Macmillan
- Robinson, J. (1962). *Economic Philosophy*. C. A. Watts.
- Rodrik, D. (2007). *One Economics, Many Recipes: Globalization, Institutions, and Economic Growth*. Princeton University Press.
- Schumpeter, J. A. (1954). *History of economic analysis*. Oxford University Press.
- Sen, A. (1987). *On ethics and economics*. Blackwell.
- Sen, A. (1999). *Development as freedom*. Oxford University Press.
- Skidelsky, R. (2009). *Keynes: The return of the master*. PublicAffairs.
- Smith, A. (1776/1976). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. University of Chicago Press.
- Stiglitz, J. E. (2002). *Globalization and its discontents*. W. W. Norton & Company.
- Tribe, K. (1978). *Landmarks in Economic Thought*. Cambridge University Press
- Walras, L. (1954). *Elements of pure economics* (W. Jaffé, Trans.). Routledge (Original work published 1874).
- Weber, M. (1905/2002). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. Penguin Books.



Money as a Pure Rent Factor: A Critique and Evaluation of the Keynesian Policy of the Euthanasia of the Rentier

Seyyed Aqil Hoseiny 

Assistant Professor, Department of Economics, Faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran. Email: aqil.hoseiny@gmail.com

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2026/03/15

Received in revised form:

2026/04/17

Accepted: 2026/05/30

Available online: 2026/06/22

Keywords:

Nature of money,
Cheap Money Policy,
Socialization of Investment,
Financialized Capitalism,
Qard al-Hasana.

ABSTRACT

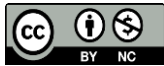
Objective: This article aims to elucidate the nature of money as a “pure rent factor,” critically assess Keynes’s proposed solutions for curbing monetary rent through the “euthanasia of the rentier,” and evaluate Thomas Piketty’s remedies for reducing economic inequality in contemporary financialized capitalism, while seeking to propose a more effective solution grounded in Islamic principles.

Method: In terms of its nature, this study is theoretical-analytical and employs a comparative critical analysis. Within this framework, Keynes’s views on money, interest, liquidity preference, cheap money policy, and the socialization of investment are first reconstructed. These views are then critically examined in light of Piketty’s analysis of the persistence of rentier dominance in the age of neoliberalism and financialization. Finally, the capacities of an Islamic paradigm based on qard al-hasana (benevolent lending) are explored as an alternative framework.

Results: The study shows that, by introducing money as a “pure rent factor” and challenging the naturalization of interest, Keynes took a major step toward understanding monetary rent. Nevertheless, his proposed remedies—namely, the cheap money policy and the socialization of investment—are not, by themselves, sufficient to eliminate the rentier. Furthermore, although Piketty, by explaining the predominance of the rate of return on capital over the rate of economic growth, offers a more compelling account of the continued dominance of rentiers in late capitalism, his complementary redistributive policies, such as taxes on capital and inheritance, are likewise unable to restrain the reproduction of rent and inequality without deeper institutional reforms in the structures of credit, property, and the legitimacy of monetary incomes.

Conclusion: The institutional reform advanced in this article for eliminating the “pure rent factor” is recourse to an alternative Islamic framework grounded in *qard al-hasana*. Through the prohibition of usury (*riba*), opposition to the hoarding of money, the strengthening of participation, the linking of finance to real economic activity and risk-bearing, and the condemnation of guaranteed income without labor (rent), this framework can provide a basis for eliminating pure rent, fostering stable and equitable economic growth, and reviving the moral foundations of society.

Cite this article: Hoseiny, Seyyed Aqil (2026). Money as a Pure Rent Factor: A Critique and Evaluation of the Keynesian Policy of the Euthanasia of the Rentier, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 52 - 75. <https://doi.org/10.22091/ise.2026.15586.1157>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2026.15586.1157>

Publisher: University of Qom.

JEL Classification: P44, E52, P33, H81, O16

پول به‌عنوان عامل رانت خالص: نقد و ارزیابی سیاست کینزی حذف تدریجی رانت‌خواران

سید عقیل حسینی

استادیار، گروه اقتصاد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: aqil.hoseiny@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی.	هدف: این مقاله با هدف تبیین ماهیت پول به‌عنوان «عامل رانت خالص» و ارزیابی انتقادی راه‌حل‌های پیشنهادی کینز برای مهار رانت پولی از طریق «مرگ تدریجی رانت‌خواران» و راه‌حل‌های توماس پیکتی جهت کاهش نابرابری اقتصادی در سرمایه‌داری مالی شده معاصر و تلاش برای ارائه راهکاری اثربخش مبتنی بر مبانی اسلامی تدوین شده است.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۹ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱	روش پژوهش: این پژوهش از حیث ماهیت، نظری-تحلیلی است و با استفاده از روش تحلیل انتقادی تطبیقی انجام شده است. در این چارچوب، نخست دیدگاه کینز درباره پول، بهره، رجحان نقدینگی، سیاست پول ارزان و اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری بازسازی می‌شود؛ سپس این دیدگاه در پرتو تحلیل پیکتی از تداوم سلطه رانت‌خواران در عصر نتولیرالیسم و مالی‌سازی نقد و ارزیابی می‌گردد؛ و در نهایت، ظرفیت‌های پارادایم اسلامی مبتنی بر قرض‌الحسنه به‌مثابه چارچوبی بدیل مورد واکاوی قرار می‌گیرد.
کلیدواژه‌ها: ماهیت‌شناسی پول، سیاست پول ارزان، اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری، سرمایه‌داری مالی، قرض‌الحسنه.	یافته‌ها: این پژوهش نشان می‌دهد که کینز با معرفی پول به‌عنوان «عامل رانت خالص» و نقد طبیعی‌انگاری بهره، گامی اساسی در فهم رانت پولی برداشته است؛ با این حال، راه‌حل‌های وی یعنی «سیاست پول ارزان» و «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» به‌تنهایی برای حذف رانت‌خواران کافی نیست. همچنین، اگرچه پیکتی با تبیین غلبه نرخ بازده سرمایه بر نرخ رشد اقتصادی، استمرار سلطه رانت‌خواران را در سرمایه‌داری متأخر بهتر توضیح می‌دهد، اما سیاست‌های بازتوزیعی مکمل نظیر مالیات بر سرمایه و ارث نیز بدون اصلاحات نهادی عمیق‌تر در ساختار اعتبار، دارایی و مشروعیت درآمدهای پولی، قادر به مهار بازتولید رانت و نابرابری نیستند.
	نتیجه‌گیری: اصلاحات نهادی ارائه‌شده در این مقاله برای حذف «عامل رانت خالص»، تمسک به یک چارچوب بدیل اسلامی مبتنی بر «قرض‌الحسنه» است. این چارچوب از طریق تحریم ربا، مقابله با کنز پول، تقویت مشارکت و پیوند تأمین مالی با فعالیت واقعی و تحمل ریسک، و تقبیح درآمدهای تضمین‌شده بدون کار (رانت) می‌تواند مبنایی برای حذف رانت خالص و تقویت رشد اقتصادی باثبات و عادلانه و احیای بنیان‌های اخلاقی جامعه فراهم آورد.

استناد: حسینی، سید عقیل (۱۴۰۵). پول به‌عنوان عامل رانت خالص: نقد و ارزیابی سیاست کینزی حذف تدریجی رانت‌خواران. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲ (۲)،<https://doi.org/10.22091/ise.2026.15586.1157> ۵۲-۷۵

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.

طبقه‌بندی JEL: P44, E52, P33, H81, O16

مقدمه

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه پول، به واسطه ویژگی‌های ساختاری و نهادی خود، به عامل رانت خالص در اقتصاد سرمایه‌داری تبدیل می‌شود؛ این امر چه نسبتی با سوداگری، کنز، نرخ بهره، نابرابری و تخصیص منابع دارد؛ و چرا از منظر کینزی، حذف تدریجی این رانت از طریق کاهش نرخ بهره و بازآرایی نهادی فرآیند سرمایه‌گذاری، نه تنها ممکن، بلکه برای کارکرد مطلوب اقتصاد ضروری است. به بیان دقیق‌تر، مقاله می‌کوشد نشان دهد که مسئله رانت پولی، یک مسئله فرعی یا حاشیه‌ای در نظریه پول نیست، بلکه در قلب فهم کینزی از بحران‌های سرمایه‌داری، ضعف سرمایه‌گذاری، تداوم بیکاری و نابرابری توزیعی قرار دارد.

در پاسخ به این مسئله، مقاله در گام نخست به تعریف و صورت‌بندی نظری مفهوم عامل رانت می‌پردازد و نشان می‌دهد که چرا پول را باید در زمره عوامل رانت خالص قرار داد. در گام دوم، سیاست پیشنهادی کینز^۱، یعنی «مرگ تدریجی رانت‌خواران»، از منظر نظری و نهادی تبیین می‌شود و نسبت آن با کاهش نرخ بهره به سطح صفر مورد بررسی قرار می‌گیرد. در گام سوم، بر بسترهای تحقق این سیاست تمرکز خواهد شد؛ بسترهایی که مهم‌ترین آن‌ها «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» است، زیرا بدون مداخله فعال دولت در جهت‌دهی به سرمایه‌گذاری، تضعیف رانت پولی و مهار سوداگری دشوار خواهد بود. سپس آثار حذف تدریجی رانت‌خواران در ابعاد مختلف از جمله صیانت از اقتصاد ملی، پیامدهای توزیعی مثبت و تقویت کارآفرینی تحلیل می‌شود. در ادامه، تجارب و شواهد تاریخی مرتبط با حرکت اقتصادها به سمت مهار رانت پولی و نرخ‌های بهره بسیار پایین بررسی خواهد شد. پس از آن، نقدهای وارد بر سیاست پیشنهادی کینز، به‌ویژه مسائل عملیاتی و نهادی پیش روی این سیاست، مورد بحث قرار می‌گیرد.

نشان داده می‌شود که کینز در تشخیص سرشت رانتی بهره و پول، تحلیلی نیرومند ارائه می‌کند، اما راه‌حل او به سبب خوش‌بینی به قابلیت مهار درون سرمایه‌دارانه رانت، ناکافی است. پیکتی^۲ تداوم تاریخی رانت و نابرابری را بهتر از کینز توضیح می‌دهد، اما راه‌حل او به مهار توزیعی پیامدها محدود می‌ماند و به اصلاح ریشه‌های پولی‌نهادی رانت نمی‌رسد. در نهایت نشان داده می‌شود که پارادایم اسلامی قرض‌الحسنه، با نفی ربا و تأکید بر پیوند تأمین مالی با فعالیت واقعی و مخاطره‌پذیری، می‌تواند چارچوبی تکمیلی – و در برخی ابعاد بدیل – برای مهار رانت پولی فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

پیشینه نظری

۱-۱. تعریف عامل رانت خالص

کینز اصطلاح «رانت‌خوار»^۳ را برای اولین بار در کتاب رساله‌ای درباره اصلاحات پولی مطرح نمود. در این کتاب، کینز در تحلیل تأثیر تغییرات قیمت بر توزیع درآمد، طبقه‌بندی اجتماعی سه‌گانه‌ای را بر اساس نوع درآمد ارائه داد (کینز، ۱۹۲۳: ۴):

۱. طبقه سرمایه‌گذار^۴
۲. طبقه تجار^۵
۳. طبقه دستمزدبگیر^۶

1. Keynes
2. Piketty
3. Rentier
4. Investor class
5. Business Class
6. Earning Class

کینز طبقه سرمایه‌گذار را به عنوان رانت خواران متعلق به طبقه وام‌دهندگان پول معرفی می‌کند. وی به هنگام تبیین آثار توزیعی تورم به نفع طبقه سرمایه‌گذار و زیان طبقه مولد، از رانت خواران سخن می‌گوید (کینز، ۱۹۲۳: ۳۰):

«از سوی دیگر، در این روزهایی که شاهد بدهی‌های ملی عظیم هستیم، تورم منفی (کاهش سطح عمومی قیمت‌ها)^۱ تعادل را به نفع رانت‌خواران و به زیان طبقات مولد جامعه تغییر تغییر داده و بار مالیاتی غیرقابل تحملی را بر طبقات مولد تحمیل می‌نماید. در اینجا کینز تمایز آشکاری میان رانت‌خواران (دریافت‌کنندگان بهره) و کارآفرینان (پرداخت‌کنندگان بهره) قائل می‌شود. از آنجا که درآمد بهره‌ای ثابت است، تورم به نفع کارآفرینان و به زیان رانت‌خواران است و بالعکس، کاهش سطح عمومی قیمت‌ها، به نفع رانت‌خواران و زیان طبقات مولد است.

از دیدگاه کینز، عامل رانت عاملی است که نرخ بازدهی روی آن بدون زحمت و تلاشی از سوی دارندگان می‌تواند افزایش یابد. وقتی کالایی سه ویژگی داشته باشد، مستعد تبدیل شدن به عامل رانت است:

۱. کشتش تولیدی صفر؛

۲. کشتش جانشینی صفر؛

۳. رجحان نقدینگی (تمایل افراد به نگهداری آن و قدرت نقدشوندگی سریع آن به هر چیز و هر چیز به آن).

کینز در یک بررسی تاریخی، دو مصداق اصلی را برای این عوامل رانت خالص شناسایی نمود: پول و زمین. از منظر کینز، گرچه در برخی از برهه‌های تاریخی مالکیت زمین درجه بالایی از نقدشوندگی داشته است، اما مهم‌ترین مصداق نظری و تاریخی «رانت خالص»، بهره بوده است.^۲ نکته اساسی در مورد عوامل رانت خالص این است که به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد آن‌ها، نرخ بازدهی روی آن‌ها (یا به تعبیر کینز، «نرخ بهره خودی»^۳ آن‌ها) کافی را برای همه بازدهی‌ها در کل اقتصاد تعیین می‌کند. نرخ بازدهی سایر کالاها نمی‌تواند از این کف کمتر شود و تا حداکثر قابل تولید ادامه یابد. بدین ترتیب سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و تولید کالاهایی که دارای بازدهی کمتری باشند متوقف خواهد شد. کینز بیان می‌کند که به دلیل شباهت میان زمین و پول، در دوره‌هایی از تاریخ، تمایل به نگه داشتن زمین نقشی مشابه با نقش پول در دوران اخیر ایفا کرده و نرخ بهره را در سطحی بالاتر از حد مطلوب (که در واقع همان صفر درصد است) نگه داشته است. کینز می‌گوید (کینز، ۱۹۳۶):

«نرخ‌های بالای بهره بر روی وام‌های نزول خوارانه که اغلب از بازده خالص احتمالی کشت زمین فراتر می‌رفت، ویژگی آشنایی در بسیاری از اقتصادهای کشاورزی بوده است. قوانین تحریم رباخواری در درجه اول علیه چنین وام‌هایی وضع شده است و این کار به درستی انجام شده است؛ چرا که در ساختار اجتماعی اولیه، جایی که اوراق قرضه بلندمدت به مفهوم امروزی وجود نداشت، رقابت نرخ بالای بهره بر روی وام‌های نزول خوارانه می‌توانست تأثیری مشابه با تأثیر نرخ بالای بهره بر روی بدهی‌های بلندمدت در دوران اخیر داشته باشد و مانع از رشد ثروت ناشی از سرمایه‌گذاری جاری در دارایی‌های سرمایه‌ای جدید شود».

یکی از آثار کشتش‌ناپذیری جانشینی پول این خواهد بود که «زمانی که تقاضا برای پول افزایش می‌یابد، بدل به یک چاه ویل (سینک بدون ته)^۴ برای قدرت خرید می‌گردد» (کینز، ۱۹۳۶: ۲۱۳)؛ یعنی اقتصاد به دام نقدینگی می‌افتد و هر چقدر پول در اقتصاد عرضه

1. Deflation

۲. سرافا به شدت با این نظر کینز که زمین نیز همان ویژگی پول را داشته است مخالفت کرد. از منظر سرافا تنها رجحان نقدینگی در مورد «معیار ارزش» (standard of value) و نه برای هر چیز دیگری (مانند زمین) است که برای اشتغال اهمیت دارد. سرافا معتقد بود اگر مردم، همان‌طور که پول را کنز می‌کنند، بخواهند زمین بیشتری را به دلیل پرتیژ و مستقل از بازده آن در تولید نگه دارند، این مسئله هیچ اثر مهمی نخواهد داشت. قیمت زمین بالا خواهد رفت، اما قیمت‌ها، اشتغال و سرمایه‌گذاری تحت تأثیر قرار نخواهند گرفت (دلایس، ۲۰۱۴).

3. Own Rate of Interest

4. bottomless sink

شود از طریق تقاضای سوداگرانه جذب خواهد شد. اگر تقاضای سوداگرانه برای پول افزایش یابد، نرخ بهره پولی به سختی کاهش می‌یابد. کینز نتیجه می‌گیرد که در این وضعیت (کینز، ۱۹۳۶: ۲۳۵):

«بیکاری به این دلیل رشد می‌کند که اصطلاحاً مردم ماه می‌خواهند. وقتی امر مورد تمایل (یعنی پول) چیزی است که نمی‌توان آن را تولید کرد و تقاضای آن را نمی‌توان به راحتی ارضا کرد، کارگران را نمی‌توان به کار گرفت. تنها راه چاره، متقاعد کردن مردم به این است که پنیر متخلخل عملاً قطعه‌ای از همان ماه است؛ و سپس یک کارخانه پنیر (یعنی بانک مرکزی) تحت کنترل عمومی بسازیم». کینز از مفهوم «درآمد بدون کار»^۱ برای اشاره به مفهوم رانت خالص استفاده می‌کند. کشش تولیدی و جانشینی صفر کالاهایی مثل زمین و پول منجر به کمیابی ذاتی این کالاها می‌شود و همین کمیابی مطلق در کنار افزایش تقاضا، تضمین‌کننده افزایش مستمر قیمت و نتیجتاً عایدی روی این کالاها است. یکی از آثار اساسی عوامل رانت خالص، برهم زدن شدید «توزیع درآمد» در جامعه است؛ زیرا این رانت باعث انباشت ثروت در میان مالکان این عوامل از قبیل زمین‌داران و رباخواران شده و نابرابری اقتصادی را افزایش می‌دهد.

در این جا تفکیک میان «رانت خالص» و «رانت اقتصادی» واجد اهمیت است. رانت اقتصادی برخلاف رانت خالص که اساساً بدون کار و تلاش عاید فرد می‌شود، به درآمدهای حاصل از کار اطلاق می‌شود که ناشی از مابه‌التفاوت عایدی عامل تولید مورد نظر با هزینه فرصت آن است. این در حالی است که در رانت خالص، به دلیل کشش تولیدی و جانشینی صفر عامل مورد نظر، هزینه فرصت عملاً صفر یا ناچیز است.

عوامل رانت خالص به دلیل کشش ناپذیری تولیدی خویش، منجر به چسبندگی منحنی عرضه کل شده و در نتیجه عرضه و تولید کل در اقتصاد را محدود می‌سازند. از سوی دیگر با محدود ساختن عرضه، بر سطح عمومی قیمت‌ها اثر گذاشته و منجر به تورم می‌شوند. رانت خالص بر «تقاضای کل» در اقتصاد نیز اثر می‌گذارد. رانت خالص با بازتوزیع ثروت به نفع صاحبان ثروت، درآمد قابل تصرف را برای افراد دارای میل نهایی به مصرف بالاتر کاهش داده و نتیجتاً مصرف کل را کاهش می‌دهد و تقاضای کل کاهش می‌یابد. رانت خالص را می‌توان یکی از مهم‌ترین مصادیق «شکست بازار» تلقی نمود که حل آن نیازمند مداخله دولت است. اقدامات سیاستی مورد نظر کینز برای مقابله با عوامل رانت خالص، هم شامل سیاست‌های پیشگیرانه و هم سیاست‌های جبرانی است. سیاست‌های مالیاتی یا اصلاحات ارضی جزو سیاست‌های جبرانی هستند که بر روی بازتوزیع درآمد ناشی از این رانت با هدف کاهش نابرابری متمرکزند. از آن‌جا که زمین همواره یکی از مهم‌ترین عوامل رانت خالص است، این حوزه نیز مستلزم مداخلات سیاستی اساسی با هدف فراهم نمودن دسترسی راحت‌تر به مسکن برای همه است.

۱-۲. راه‌حل پیشنهادی: مرگ تدریجی رانت‌خواران (سیاست پول ارزان)

یکی از بنیادی‌ترین مسائل در اقتصاد پولی سرمایه‌داری، چگونگی تکوین و بازتولید درآمدهایی است که نه از مسیر فعالیت مولد، بلکه از رهگذر مالکیت بر دارایی‌های کمیاب و برخوردار از موقعیت نهادی ممتاز حاصل می‌شوند. در این میان، پول جایگاهی کاملاً ویژه دارد. برخلاف تلقی متعارف که پول را صرفاً به‌مثابه کارکردهای سنتی از قبیل واسطه مبادله، واحد شمارش و ذخیره ارزش در نظر می‌گیرد، در سنت کینزی پول واجد خصایصی است که آن را از سایر دارایی‌ها متمایز می‌سازد و به منشأ نوعی رانت ساختاری بدل می‌کند. از این منظر، مسئله پول دیگر صرفاً مسئله‌ای فنی در حوزه مبادله نیست، بلکه به مسئله‌ای اساسی در باب رانت، توزیع، انباشت و قدرت در اقتصاد سرمایه‌داری بدل می‌شود. در این چارچوب، مفهوم «عامل رانت خالص» که کینز مطرح می‌کند، از اهمیتی

کانونی برخوردار است. هنگامی که تقاضا برای این عوامل بر اثر رشد جمعیت، تشدید نااطمینانی، گسترش سوداگری یا سایر عوامل افزایش می‌یابد، قیمت یا بازدهی آن‌ها بالا می‌رود، بی‌آن‌که مکانیسم‌های عادی تولید و جانشینی بتوانند این افزایش را تعدیل کنند. بدین ترتیب دارنده پول می‌تواند بدون مشارکت مستقیم در تولید، از محل کمیابی نهادی آن و از طریق مطالبه بهره، سهمی از محصول اجتماعی را به خود اختصاص دهد. نتیجه چنین وضعیتی، شکل‌گیری رانت خالص است؛ یعنی نوعی «درآمد بدون کار»^۱ و بدون مشارکت مولد.

پول از دیدگاه کینز نه فقط یک ابزار مبادله، بلکه یکی از ریشه‌های اصلی بازتولید فقر، فلاکت، نابرابری و تخصیص نامطلوب منابع در تاریخ بشر است. از همین نقطه است که مفهوم عامل رانت خالص به یکی از کانون‌های پیوند میان بینش کلاسیکی درباره رانت و نقد کینزی از اقتصاد پولی سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. کینز به تفصیل نشان داده است که در شرایط نااطمینانی، هنگامی که افق‌های سوداگرانه گسترش می‌یابند، پول به نحو فزاینده‌ای جذب تقاضاهای سوداگرانه می‌شود و همین امر، ظرفیت آن را برای ایفای کارکردهای مولد تضعیف می‌کند. در چنین بستری، رجحان نقدینگی تشدید می‌شود، منابع مالی از فعالیت‌های مولد فاصله می‌گیرند و نرخ بهره، به جای آن‌که ابزار تسهیل سرمایه‌گذاری باشد، به مانعی در برابر اشتغال، تولید و گسترش ظرفیت‌های واقعی اقتصاد تبدیل می‌شود.

این مسئله از حیث هنجاری نیز واجد اهمیت بنیادین است. اصل حقوق مالکیت، در معنای بنیادین و مولد آن، دلالت بر این دارد که هر فرد باید مالک دسترنج خویش باشد و درآمدها تا آن‌جا که ممکن است بر کار، کوشش، خلاقیت و مشارکت در تولید متکی باشند، نه بر مالکیت صرف دارایی‌های کمیاب و امتناع از واگذاری آن‌ها. از این منظر، رانت‌خواری را می‌توان نوعی اخلال در منطق عادلانه مالکیت دانست، زیرا در آن، درآمد از مجرای کار و تولید حاصل نمی‌شود، بلکه از رهگذر موقعیت نهادی ممتاز یک دارایی تحصیل می‌شود. اگر پول به سبب ویژگی‌های ساختاری خود به عامل رانت خالص بدل شده باشد، در آن صورت حذف یا تضعیف این رانت نه صرفاً یک گزینه سیاستی، بلکه ضرورتی اقتصادی و هنجاری برای کاهش «درآمدهای بدون کار»، بازگرداندن اولویت به فعالیت مولد و اصلاح سازوکار تخصیص منابع خواهد بود. بنابراین، مسئله مقاله حاضر صرفاً این نیست که پول چگونه عامل رانت می‌شود، بلکه این نیز هست که چگونه این عاملیت رانت با منطق سوداگری پیوند می‌خورد و به بازتولید بی‌ثباتی، نابرابری و رکود در اقتصاد سرمایه‌داری دامن می‌زند.

راه‌حل پیشنهادی چالش‌برانگیز کینز در کتاب نظریه عمومی، کاهش تدریجی نرخ بهره و حذف رانت ناشی از کمیابی پول و سرمایه است؛ فرآیندی که از آن با عنوان «مرگ تدریجی رانت‌خواران» یا «مرگ تدریجی سرمایه‌گذاران بی‌خاصیت» یاد می‌کند. مقصود کینز از این تعابیر، براندازی دفعی یا انقلاب‌آمیز مناسبات اقتصادی نیست، بلکه یک صیرورت تدریجی، نهادی و تا حد زیادی غیرارادی در دل خود سرمایه‌داری است؛ صیرورتی که از مسیر رفع کمیابی سرمایه، اشباع سرمایه، کاهش بازدهی صرف مالکیت پولی و هدایت اقتصاد به سمت نرخ‌های بهره نزدیک به صفر تحقق می‌یابد. کینز برخلاف نگرش متعارف، نرخ بهره را نه متغیری طبیعی و ضروری برای برقراری تعادل میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، بلکه پدیده‌ای وابسته به رجحان نقدینگی و کمیابی سرمایه می‌داند. وی با نظریه ابداعی خود درباره تعادل پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بر مبنای سطح درآمد، نشان داد که در یک اقتصاد سرمایه‌داری رقابتی، هیچ ضرورت نظری وجود ندارد که یک نرخ بهره مثبت، نقش اساسی و اجتناب‌ناپذیری در برقراری این تعادل ایفا کند. از آن‌جا که بهره شاخصی برای کمیابی سرمایه است، بنابراین هرچه شرایط نهادی و سیاستی به سمت وفور نسبی سرمایه و کاهش قدرت

انحصاری دارندگان نقدینگی پیش رود، فشار نزولی بر بهره خالص افزایش خواهد یافت. در این معنا، «مرگ تدریجی رانت‌خواران» باید به‌مثابه فرآیند حذف تدریجی درآمدهای غیرمولد فهم شود، نه حذف فیزیکی یا سیاسی گروهی خاص. این ایده یکی از رادیکال‌ترین و در عین حال کمتر فهم‌شده‌ترین بخش‌های نظریه عمومی کینز است.

بر همین اساس، کینز در گام بعدی استدلال می‌کند که جهانی با «نرخ بهره صفر» نه‌تنها ممکن، بلکه مطلوب است و باید از طریق سیاست‌گذاری اقتصادی محقق شود. با وجود اهمیت این بینش، نکته قابل تأمل آن است که همین بخش از میراث نظری کینز، حتی از سوی بسیاری از پیروان اصلی او نیز مغفول مانده و به حاشیه رانده شد. به بیان دیگر، یکی از نخستین بخش‌هایی که در قرائت‌های متعارف از کینز عملاً کنار گذاشته شد، همین ایده «حذف تدریجی رانت‌خواران» (سیاست پول ارزان) و دلالت‌های نهادی آن برای سامان‌دهی اقتصاد سرمایه‌داری بوده است. با این حال، تجربه تاریخی خود نظام سرمایه‌داری تا اندازه‌ای نشان داده است که حفظ ثبات، بقای انباشت و جلوگیری از فروغلتیدن اقتصاد به بحران‌های عمیق، مستلزم مهار رانت پولی و حرکت به سمت نرخ‌های بهره پایین و حتی نزدیک به صفر است. از این رو، هرچند این ایده در سطح نظری مهجور مانده، ردپای آن در سطح عملی و سیاستی، در برخی دوره‌های تاریخی و در واکنش به بحران‌های بزرگ، قابل مشاهده است. این گسست میان اهمیت نظری یک ایده و بی‌توجهی نسبی به آن در ادبیات غالب، خود بخشی از مسئله‌ای است که این مقاله درصدد روشن کردن آن است.

یک راه‌حل پیشنهادی کینز برای حذف تدریجی رانت‌خواران، «سیاست پول ارزان»^۱ است. در چارچوب نظریه عمومی، در شرایط عدم قطعیت که تقاضای سوداگرانه پول توسط طبقه رانت‌خوار فزاینده و اشباع‌ناپذیر است، بانک مرکزی برای جلوگیری از این وضعیت ناچار به افزایش حجم پول و کاهش نرخ بهره است. این سیاست نرخ بهره پایین که برای تحقق اشتغال کامل ضروری است، هم‌زمان منجر به کاهش قدرت رانت‌خوارانه‌ای می‌شود. کینز این کاهش رانت را «مرگ تدریجی رانت‌خواران»^۲ می‌نامد و معتقد است آینده اقتصاد سرمایه‌داری منوط به این سیاست حذف تدریجی رانت‌خواران است. کینز در آخرین فصل کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نتایج استدلال‌های خویش، از نرخ‌های بهره پایین (با هدف تحریک سرمایه‌گذاری و افزایش تولید و دستیابی به اشتغال کامل) دفاع نموده که نتیجتاً نابودی طبقه رانت‌خواران را در پی خواهد داشت. وی استدلال می‌کند که به‌دلیل آثار مخرب و ویرانگر رانت خالص روی اقتصاد، بهینه اجتماعی مستلزم کاهش نرخ بهره و رساندن آن به صفر است. از نگاه کینز هیچ توجیهی برای افراد زالوصفتی که از رانت خالص تغذیه می‌کنند و هیچ کمکی به جامعه نمی‌کنند و فقط با استفاده از رانت، ارزش‌های تولیدی را «استثمار» می‌کنند وجود ندارد. کینز در روان‌شناسی اجتماعی خویش، این رانت‌خواری را نوعی بیماری و جنون و حتی جرم مبتلا به نظام سرمایه‌داری می‌داند (کینز، ۱۹۳۰ ب):

«هنگامی که انباشت ثروت دیگر از اهمیت اجتماعی بالایی برخوردار نباشد، تغییرات بزرگی در اصول اخلاقی رخ خواهد داد. برخلاف تمایل به پول به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به عیش حیات و نیازهای واقعی زندگی، عشق به پول به‌عنوان مال‌آهمان بیماری روانی نسبتاً پنهان عصر ما تصدیق خواهد شد و یکی از آن‌گرایش‌های شبه‌جنایی و شبه‌بیمارگونه^۳ است که از سر ناامیدی و درماندگی، به متخصصان بیماری‌های روانی واگذار می‌شود».

1. Cheap Money Policy
Euthanasia 2 of the rentier

۲. اتانازی (Euthanasia) معادل دقیقی در فارسی ندارد و معمولاً به‌صورت مرگ آسان، مرگ تدریجی، مرگ خودخواسته و ... ترجمه می‌شود و به‌معنای هر نوع خودکشی داوطلبانه و به شیوه‌ای راحت و بدون درد و رنج است.

3. love of money as a possession
4. semi- criminal, semi-pathological propensities

«عشق به پول به عنوان یک دارایی» صفت ویژه رانت خواران است (نایتو^۱، ۲۰۱۶). از منظر کینز، دولت‌ها بایستی حجم پول را تا زمانی که کمیاب نباشد افزایش دهند، به گونه‌ای که نرخ بهره به صفر کاهش یابد و نهایتاً رانت خواران دیگر عایدی نداشته باشند (کینز، ۱۹۳۶):

«با این حال، نتیجه‌گیری دوم و بسیار بنیادی‌تری از استدلال ما وجود دارد که بر وضعیت آتی نابرابری ثروت تأثیر می‌گذارد؛ یعنی نظریه ما در مورد نرخ بهره. برای توجیه نرخ بهره نسبتاً بالا، تاکنون به ضرورت آن برای ایجاد انگیزه کافی برای پس‌انداز اشاره شده است. اما ما نشان دادیم که میزان پس‌انداز مؤثر لزوماً توسط میزان سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود و میزان سرمایه‌گذاری با نرخ بهره پایین افزایش می‌یابد، به شرطی که سعی نکنیم آن را از این طریق فراتر از نقطه‌ای که مطابق با اشتغال کامل است، تحریک کنیم. بنابراین، به نفع ما است که نرخ بهره را بر اساس جدول کارایی نهایی سرمایه تا سطح دستیابی به اشتغال کامل کاهش دهیم. شکی نیست که این معیار منجر به نرخ بهره بسیار پایین‌تری نسبت به آنچه تاکنون وجود داشته است خواهد شد؛ و تا جایی که بتوان برنامه‌هایی برای حفظ شرایط اشتغال کامل کم‌وبیش مداوم را عملی کرد، با افزایش میزان سرمایه، نرخ بهره به‌طور پیوسته کاهش خواهد یافت؛ مگر این که تغییر بیش از حدی در تمایل کل به مصرف (از جمله دولت) رخ دهد. من مطمئن هستم که تقاضا برای سرمایه به شدت محدود است، به این معنا که افزایش موجودی سرمایه تا جایی که کارایی نهایی آن به رقم بسیار پایینی برسد، دشوار نخواهد بود».

یکی دیگر از مسائلی که مورد توجه کینز بود، رابطه نرخ بهره و رفاه اقتصادی است. کاهش نرخ بهره تنها راه دستیابی به رفاه مادی در بلندمدت است. کینز در کتاب خودکفالی ملی^۲ چنین می‌گوید (کینز، ۱۹۳۳):

«حفظ ساختار تشکیلات اقتصادی خصوصی با آن سطح از رفاه مادی^۳ که پیشرفت فنی ما حق آن را به ما می‌دهد، ناسازگار است، مگر این که نرخ بهره را به رقمی بسیار پایین‌تر از آنچه نیروهای طبیعی در مسیرهای موجود خویش می‌توانند به آن دست یابند، کاهش دهیم».

این رویکرد مداخله‌گرایانه کینز در زمینه «تعیین دستوری نرخ بهره» و بردن آن به سمت صفر، در تقابل آشکار با رویکرد اثربشی به «نرخ بهره طبیعی» قرار دارد که معتقدند بهره دارای ریشه‌های طبیعی است و دستکاری در نرخ بهره یا همان قیمت تعادلی در بازار پول منجر به اختلال در اقتصاد می‌شود. با پذیرش چنین دیدگاهی مبنی بر این که بهره متغیری تعیین شده از سوی نظامات و نیروهای اجتماعی و نه نظام خودکار بازار، سؤال اصلی که طرح می‌شود این است که نرخ مطلوب و بایسته بهره چقدر است؟ کینز پس از آن که از «نرخ بهره صفر» به عنوان نرخ مطلوب دفاع می‌نماید، بیان می‌کند که این کاهش به مرگ رانت خواران منجر خواهد شد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۵-۳۷۷):

«... اکنون، اگرچه این وضعیت با برخی از ویژگی‌های فردگرایی^۴ سازگار است، اما به معنای مرگ تدریجی رانت خواران و در نتیجه پایان قدرت ظالمانه انباشته‌شده سرمایه‌دار^۵ برای بهره‌برداری از ارزش ناشی از کمیابی سرمایه^۶ خواهد بود. بهره پاداشی برای هیچ فداکاری واقعی^۷ نیست، همان‌طور که اجاره زمین هم چنین نیست. صاحب سرمایه می‌تواند بهره دریافت کند زیرا سرمایه کمیاب

1. Naito

2. National Self-sufficiency

3. material well-being

4. Individualism

5. cumulative oppressive power of the capitalist

6. scarcity-value of capital.

7. genuine sacrifice

است، همان‌طور که صاحب زمین می‌تواند اجازه دریافت کند زیرا زمین کمیاب است. اما در حالی که دلایل ذاتی برای کمیابی زمین وجود دارد، هیچ دلیل ذاتی برای کمیابی سرمایه وجود ندارد. دلیل ذاتی برای چنین کمیابی فقط می‌تواند یک فداکاری واقعی باشد که فقط با ارائه پاداشی به شکل بهره قابل برانگیختن است. در بلندمدت چنین دلیلی وجود نخواهد داشت، مگر در شرایطی که تمایل فردی به مصرف چنان باشد که پس‌انداز خالص در شرایط اشتغال کامل قبل از این که سرمایه به اندازه کافی فراوان شود، به پایان برسد. اما با این حال، همچنان امکان امساک و صرفه‌جویی جمعی از طریق دولت وجود خواهد داشت تا در سطحی حفظ شود که امکان افزایش سرمایه را تا جایی که دیگر کمیاب نباشد فراهم کند.

... بنابراین، من جنبه رانت‌خواری سرمایه‌داری را به‌عنوان یک دوره گذار می‌بینم که پس از طی دوره معهود خویش ناپدید خواهد شد؛ و با ناپدید شدن جنبه رانت‌خواری آن، بسیاری از جنبه‌های دیگر آن نیز دستخوش تغییرات اساسی خواهد شد. علاوه بر این، ترتیباتی که من طرفدار آن هستم - یعنی مرگ تدریجی رانت‌خواران و سرمایه‌گذاران بی‌خاصیت^۱ - این مزیت بزرگ را دارد که زوال آن‌ها ناگهانی نخواهد بود، بلکه صرفاً صیروت تدریجی اما طولانی‌مدت چیزی است که اخیراً در بریتانیا شاهد آن بوده‌ایم و نیازی به انقلاب نخواهد داشت».

در مجموع باید گفت که ایده اصلی «مرگ تدریجی رانت‌خواران» از نظر کینز دال بر این است که سیاست نرخ بهره پایین، از طریق مهار قدرت رانت‌خواران، رشد اقتصادی باثبات و کاهش نابرابری را به دنبال خواهد داشت. سیاست نرخ بهره نزدیک به صفر اغلب پس از بحران‌های اقتصادی جهانی رواج می‌یابد. به‌عنوان نمونه این سیاست کینزی پس از جنگ جهانی دوم در سطح جهانی اجرا شد. در این دوره برای حدود دو دهه، رشد اقتصادی ثابت بود و هرگونه نابرابری کاهش یافت. البته متعاقباً به دلیل تشدید تورم، سیاست نرخ بهره بالا رواج یافت و به همین دلیل شاهد گسترش شکاف درآمدی و اختلاف‌دارایی‌ها و افزایش طبقه ثروتمند در سطح جهانی بودیم. شرایط ایده‌آل مورد نظر کینز شرایطی است که متغیرهای واقعی از قبیل تغییرات تکنولوژیک، تغییرات نهادی، تغییرات جمعیتی، و تغییرات فرهنگی عامل تعیین‌کننده رشد و پیشرفت جامعه باشند و نه یک عامل جعلی و قراردادی به نام پول (کینز، ۱۹۳۶: ۲۲۰):

«یک جامعه درست‌اداره شده که به تکنولوژی مدرن مجهز است باید بتواند کارایی نهایی سرمایه را در وضعیت تعادلی تقریباً به صفر کاهش دهد، به طوری که به شرایط یک جامعه نسبتاً پایدار دست یابیم که در آن تغییر و پیشرفت تنها از تغییرات در تکنیک، سلیقه، جمعیت و نهادها ناشی شود».

مسئله مهم دیگری که در زمینه دیدگاه کینز در باب «مرگ تدریجی رانت‌خواران» وجود دارد این است که آیا این یک بحث اثباتی و تبیینی است یا یک تجویز هنجاری و اخلاقی. در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد. برخی از محققان معتقدند که دیدگاه کینز یک تبیین اثباتی از فرآیندها و نتایج واقعی - البته در یک جهان نظری انتزاعی - است (آسپرومورگوس^۲، ۲۰۰۴). رابرتسون از هم‌عصران کینز و شارحین معاصر از قبیل اسکیدلسکی^۳، معتقدند که این سیاست یک تجویز هنجاری از سوی کینز است. اسکیدلسکی به صراحت معتقد است که (اسکیدلسکی، ۲۰۰۰: ۳۷۷):

1. Functionless investor
2. Aspromourgos
3. Skidelsky

«هنگامی که کینز از رابرتسون فاصله می گرفت، مجدداً به دیدگاه‌های افراطی خود درباره رانت خواران بازمی گشت. نفرت او از رانت خواران در برابر استدلال‌های اقتصادی مقاوم بود، زیرا در اصل یک دیدگاه الهیاتی بود نه علمی. دارنده اوراق قرضه در ذهن کینز چیزی جز رباخوار قرون وسطایی یا شایلاک^۱ نبود».

۱-۳. شرط لازم برای حذف رانت خواران: «اجتماعی سازی سرمایه گذاری» و گذار از لیبرالیسم (لسه فر)

راه حل ایجابی کینز برای حذف رانت خواران، چیزی است که از آن تحت عنوان «اجتماعی سازی سرمایه گذاری» یاد می کند (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۸):

«اجتماعی سازی نسبتاً فراگیر سرمایه گذاری^۲ تنها و سیله تضمین تحقق اشتغال کامل است... ما می توانیم در عمل (که همه چیز در آن قابل دستیابی است) هدف خود را افزایش حجم سرمایه تا زمانی که دیگر کمیاب نباشد قرار دهیم، به طوری که سرمایه گذاران بی ثمر دیگر پاداشی دریافت نکنند؛ و همچنین طرحی از مالیات ستانی مستقیم پی ریزی کنیم که به هوش و عزم و مهارت سرمایه گذاران و مالی کاران^۳، کارآفرینان و امثالهم (که قطعاً آنقدر عاشق حرفه خود هستند که کارشان را با دستمزد بسیار ارزان تری نسبت به حال حاضر می توان به دست آورد) امکان می دهد تا در خدمت جامعه با دریافت پاداش معقول به کار گرفته شوند».

البته کینز تصریح می کند که این راه حل به هیچ وجه دفاع از سوسیالیسم - که در پی مداخله حداکثری دولت است - نیست، بلکه در این وضعیت پیشنهادی، همچنان مالکیت ابزار تولید در دست بخش خصوصی است و دولت صرفاً نقش تنظیم گری دارد و نه تصدی گری (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۸):

«اگر دولت بتواند میزان کل منابع اختصاص یافته به توسعه ابزار تولید و همچنین نرخ پایه پاداش مالکان این ابزارها را تعیین کند، به تمام آنچه ضروری است دست یافته است. علاوه بر این، اقدامات لازم برای اجتماعی سازی [سرمایه گذاری] را می توان به تدریج و بدون ایجاد وقفه در سنت‌های متعارف جامعه اجرا کرد».

کینز قائل به مداخله و کنترل مرکزی دولت به صورت محدود و صرفاً با هدف ایجاد سازگاری میان تمایل به مصرف و انگیزه سرمایه گذاری است و دلیلی برای اجتماعی کردن زندگی اقتصادی در سطحی بیش از این وجود ندارد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۹-۳۸۰):

«بنابراین، من با گزل موافقم که برطرف کردن نواقص نظریه کلاسیک منجر به کنار گذاشتن «نظام منچستر»^۴ [لسه فر] نمی شود، بلکه تأکید بر ماهیت محیطی است که بایستی برای بازی آزاد نیروهای اقتصادی فراهم شود تا منجر به تحقق کامل ظرفیت های تولید گردد. بدیهی است که این کنترل های مرکزی ضروری برای تضمین اشتغال کامل، مستلزم گسترش و وسیع وظایف سنتی دولت خواهد بود. علاوه بر این، خود نظریه کلاسیک مدرن شرایط عدیده ای را مورد توجه قرار داده است که در آن‌ها ممکن است نیاز به محدودسازی یا هدایت بازی آزاد نیروهای اقتصادی باشد. اما [به رغم این حیطه های مداخله و کنترل دولت] همچنان عرصه وسیعی برای اعمال ابتکار و مسئولیت فردی باقی خواهد ماند. در این عرصه، مزایای سابق فردگرایی همچنان معتبر خواهد بود».

۱. شایلاک (Shylock) یک یهودی نزول خوارو یکی از شخصیت های معروف و بحث برانگیز در نمایشنامه تاجر ونیزی اثر ویلیام شکسپیر است.

2. comprehensive socialisation of investment

3. Financier

4. Manchester System

منظور کینز از نظام منچستر، اقتصاد بازار آزاد محض و لسه فر است. این اصطلاح از شهر منچستر در انگلستان گرفته شده است که در قرن نوزدهم به عنوان مرکز صنعتی و تجاری مهمی شناخته می شد و در آنجا ایده های اقتصادی لیبرال و طرفداری از آزادی عمل بازار به شدت رواج داشت. ویژگی های اصلی نظام منچستر را می توان چنین برشمرد: آزادی اقتصادی، رقابت آزاد، مالکیت خصوصی، خود تنظیمی بازار.

کینز گرچه به‌طور کامل از اصالت فردگرایی و نفع‌طلبی شخصی دفاع می‌کند و آن را بهترین ابزار تضمین آزادی فردی و گریز از حکومت‌های اقتدارگرا و دیکتاتور و تحقق آینده‌ای بهتر می‌داند، ولی معتقد است که پیش‌شرط اعمال موفقیت‌آمیز اراده فردی و تنها راه اجتناب از فروپاشی کامل نظام اقتصادی سرمایه‌داری، مداخله‌گرایی کنترل‌شده دولتی است (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۰):

«با وجود این که گسترش وظایف دولت که شامل هماهنگ کردن تمایل به مصرف و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری است، برای یک اصحاب رسانه در قرن نوزدهم یا یک سوداگر آمریکایی معاصر، تجاوزی وحشتناک به فردگرایی به نظر می‌رسد، اما من برخلاف ایشان، از آن به‌عنوان تنها راه عملی برای جلوگیری از نابودی کامل صورت‌های اقتصادی موجود و همچنین شرطی برای عملکرد موفق اراده فردی دفاع می‌کنم».

از همین منظر کینز معتقد است که نظریه نئوکلاسیک گرچه دارای انسجام منطقی است، ولی به دلیل فروض غیرواقعی با واقعیت تطابق ندارد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۰):

«انتقاد ما بر نظریه اقتصادی کلاسیکی که مقبولیت عام‌یافته ناظر به اشکالات منطقی در تحلیل ایشان نیست، بلکه ناظر به این است که فروض ضمنی آن یا به‌ندرت مطابق با واقع بوده یا اصلاً تطابقی با واقعیت ندارند و در نتیجه قادر به حل مشکلات دنیای مدرن نیستند».

۱-۴. نتایج سوء فرخ بهره مثبت

کینز معتقد است که اگر در جامعه دچار کمبود تقاضای مؤثر باشیم، حاکی از این است که ائتلاف گسترده منابع در سطح کلان داشته‌ایم که از منظر وی یک «افتضاح عمومی»^۱ غیرقابل تحمل است. از سوی دیگر، عوامل اقتصادی با احتمال زیاد نتیجه‌ای جز باخت را تجربه نخواهند کرد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۰-۳۸۱):

«قماربازی او شبیه بازی با تاسی است که در آن تعداد زیادی خانه پوچ وجود دارد، به‌گونه‌ای که بازیکنان در مجموع، اگر انرژی و امید داشته باشند تا تمام کارت‌های خود را رو کنند، بازنده خواهند بود».

از نظر کینز، علت این که در طول تاریخ همه پس‌اندازهای فردی تبدیل به ثروت جهانی نشده است، همین ائتلاف گسترده منابع در سرمایه‌داری است. این تفاوت خود را در قالب ضررهای کسانی نشان داده است که مهارت، تهور، ریسک‌پذیری و خلاقیت‌شان با باخت و اقبال خارق‌العاده‌ای همراه نشود. اما اگر تقاضای مؤثر کافی باشد، با مهارتی متوسط و باخت و اقبال معمولی نیز می‌توان به موفقیت رسید.

کینز معتقد است از آنجا که جهان سرمایه‌داری از سویی دائماً با مسئله بیکاری مواجه است و از سوی دیگر تحمل بیکاری برای مدت طولانی امکان‌پذیر نخواهد بود، ضرورت دارد که تدبیری اساسی برای این مسئله اندیشیده شود. نظام‌های اقتدارگرای دولتی^۲ و متمرکز سوسیالیستی، معضل بیکاری را به قیمت از دست رفتن کارایی و آزادی حل می‌کنند و از این رو قابل دفاع نیستند، اما کینز امیدوار بود که «با تحلیل درست این معضل، بتوان بیماری را بدون خدشه دار کردن کارایی و آزادی درمان نمود» (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۱).

۱-۵. صیانت از اقتصاد ملی

در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، کینز هر دو سر طیف بسیار خوشبینانه و بدبینانه را نقد می‌کند: خوش‌بینانی که با تمسک به آموزه لسه‌فر، تجارت آزاد را یک بازی برد-برد دانسته و ضامن صلح جاویدان می‌دانند؛ و بدبینانی که با آموزه‌های نئومرکانتیلیستی،

1. public scandal

2. The authoritarian state systems

تجارت را یک بازی برد-باخت می‌دانند و در نتیجه اقتصاد را یکی از ریشه‌های اصلی جنگ می‌دانند. اقتصاددانان حامی لسه‌فر، نظام بین‌المللی حاکم را به دلیل فراهم آوردن ثمرات تقسیم کار بین‌المللی و هماهنگ‌سازی هم‌زمان منافع کشورهای مختلف ستایش می‌کنند، اما از یک زنجیره علی اثرگذار بر اقتصاد ملی غافل بودند؛ زنجیره‌ای که دیگر چندان همچون رویکرد لیبرال‌های کلاسیک به نتایج انتظاری تجارت آزاد خوش‌بینانه نبود. کینز معتقد بود در این زمینه، حق با دولتمردان و سیاست‌گذارانی بود که «توسط عقل سلیم و درک صحیحی از روند واقعی رویدادها هدایت می‌شدند و معتقد بودند که اگر یک کشور متمدن و ثروتمند از جنگیدن برای به دست آوردن بازارها غفلت کند، موفقیت و کامیابی خود را از دست خواهد داد» (کینز، ۱۹۳۶: ۳۸۲).

کینز در عرصه اقتصاد بین‌الملل، راه‌حل سومی ارائه می‌دهد که نه رویکرد کاملاً بدبینانه‌ای به تجارت آزاد دارد و به دام اقتصاد بسته و مداخله‌گرایی متمرکز دولتی می‌افتد و نه رویکرد کاملاً خوش‌بینانه‌ای به تجارت آزاد بین‌الملل داشته و به دام عدم مداخله لسه‌فر می‌افتد. کینز معتقد بود (۱۹۳۶: ۳۸۲):

«اگر ملت‌ها بتوانند از طریق سیاست داخلی خود به اشتغال کامل دست یابند، هیچ نیروی اقتصادی مهمی وجود نخواهد داشت که منافع یک کشور را علیه منافع همسایگانش قرار دهد؛ و همچنان جایی برای تقسیم کار بین‌المللی و وام‌دهی بین‌المللی در شرایط مناسب وجود خواهد داشت. اما دیگر انگیزه فوری برای یک کشور وجود نخواهد داشت تا کالاهای خود را به کشور دیگر تحمیل کند یا پیشنهادهای همسایه خود را رد کند، نه به این دلیل که این کار برای پرداخت آنچه می‌خواهد خریداری کند ضروری است، بلکه با هدف آشفته کردن تعادل پرداخت‌ها برای بهبود تراز تجاری به نفع خود. تجارت بین‌الملل از آنچه هست، یعنی یک تدبیر ناامیدانه برای حفظ اشتغال در داخل از طریق تحمیل فروش به بازارهای خارجی و محدود کردن خریدها (که اگر موفق باشد، صرفاً مشکل بیکاری را به همسایه‌ای منتقل می‌کند که در این مبارزه شکست خورده است)، به یک مبادله آزاد و مشتاقانه کالاها و خدمات در شرایطی از مزیت متقابل تبدیل خواهد شد.»

بنابراین در گام نخست بایستی کشور به وضعیت بهینه اقتصادی خود یعنی اشتغال کامل دست یابد و پس از آن وارد عرصه اقتصاد بین‌الملل شود. این رویکرد سه دلالت اساسی دارد:

۱. ضرورتی به روش‌های خشونت‌آمیز از قبیل جنگ برای تحقق کامیابی اقتصادی وجود ندارد؛
۲. از دیگر سو، نمی‌توان به روابط آزاد بین‌المللی برای تحقق رشد اقتصادی داخلی امید بست؛
۳. همچنین، کشورها زمانی می‌توانند از مزایای تجارت بین‌المللی بهره‌گیرند که پتانسیل‌های اقتصادی داخلی را از پیش فعال کرده باشند.

۱-۶. آثار توزیعی حذف رانت خالص

نظریه عمومی کینز دو دلالت اساسی برای مباحث توزیعی در نظام سرمایه‌داری در پی دارد:

۱. یکی از باورهایی که از دیدگاه کینز اشتباه است و منشأ ناامیدی بسیاری از کسانی شده است که می‌خواهند نابرابری ثروت و درآمد را کاهش دهند، اعتقاد به این است که رشد سرمایه به قدرت انگیزه پس‌انداز فردی بستگی دارد و در نتیجه بخش بزرگی از رشد سرمایه مرهون پس‌انداز ثروتمندان از مازاد خود است. نظریه تقاضامحور کینز در باب اقتصاد کلان، این دیدگاه سنتی را به صورتی بنیادین مورد تردید قرار می‌دهد: در وضعیت عدم اشتغال کامل (که از دیدگاه کینز این وضعیت عدم تعادلی، وضعیت معمول و نه استثنایی اقتصاد سرمایه‌داری است)، میل به مصرف و نه پس‌انداز، تعیین‌کننده میزان انباشت سرمایه است. به همین دلیل کاهش میل نهایی به مصرف، عامل اصلی جلوگیری از انباشت سرمایه است. بر این اساس، کینز یک راهکار توزیعی برای حل بحران سرمایه‌داری ارائه می‌دهد: «اقدامات ناظر به توزیع مجدد درآمدها به گونه‌ای که احتمالاً میل به مصرف را افزایش دهد، می‌تواند منجر

به رشد سرمایه شود» (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۲). کینز در اینجا به‌طور خاص بر روی مالیات‌های بازتوزیعی و به‌ویژه مالیات بر ارث تمرکز نموده است. علت توجه خاص کینز به مالیات بر ارث، فقدان اثرات سوء انگیزشی این نوع مالیات (به‌دلیل مرگ فرد) است.

۲. بحث دوم و «اساسی‌تر» کینز در مورد توزیع، مربوط به نرخ بهره است. در اینجا کینز بر باور اشتباه دیگری دست می‌گذارد (کینز، ۱۹۳۶: ۳۷۵):

«تاکنون برای توجیه نرخ‌های بهره نسبتاً بالا به لزوم ارائه انگیزه کافی برای پس‌انداز تمسک می‌شد. اما ما نشان داده‌ایم که میزان پس‌انداز مؤثر ضرورتاً توسط میزان سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود و میزان سرمایه‌گذاری توسط نرخ بهره پایین تقویت می‌شود» (تأکید از خود کینز).

بنابراین کینز نشان داد که برخلاف نظریه کلاسیک بهره، جهت علیت از نرخ بهره به پس‌انداز است. بر اساس رویکرد کینز، می‌توان نرخ بهره را به سطحی کاهش داد که سرمایه‌گذاری را تا حدی افزایش دهد که پس‌انداز را به سطح مورد نیاز برای اشتغال کامل برساند. کینز با اطمینان اعتقاد داشت که این واقعیت دلالت بر نرخ‌های بهره پایین‌تری از آنچه تاکنون حاکم بوده است دارد. دلیلی که کینز ذکر می‌کند این است که مسئله «بیکاری غیرارادی»^۱ که معضلی دائمی گریبان‌گیر سرمایه‌داری است، ناشی از پایین بودن تقاضای سرمایه‌گذاری است که به نوبه خود ناشی از بالا بودن نرخ بهره است. اما این استدلال به تنهایی امکان صفر شدن نرخ بهره خالص را اثبات نمی‌کند. کینز برای اثبات امکان صفر شدن نرخ بهره، به این مسئله تمسک می‌کند که رشد موجودی سرمایه در طول زمان می‌تواند منجر به نرخ بازده خالص سازگار با سطح سرمایه‌گذاری اشتغال کامل، یعنی صفر، شود. کینز تصریح می‌کند (۱۹۳۶: ۳۷۵):

«البته این بدان معنا نیست که استفاده از ابزارهای سرمایه‌ای تقریباً رایگان و بدون هیچ هزینه‌ای خواهد بود، بلکه فقط این است که بازده آن‌ها باید کمی بیشتر از فرسودگی و استهلاک آن‌ها همراه با حاشیه‌ای برای پوشش ریسک و به‌کارگیری مهارت و کارشناسی باشد. به‌طور خلاصه، بازده کل کالاهای بادوام [سرمایه‌ای] در طول عمر آن‌ها... فقط هزینه‌های نیروی کار برای تولید آن‌ها به علاوه کمک هزینه برای ریسک و هزینه‌های مهارت و نظارت را پوشش می‌دهد».

این به معنای «مرگ تدریجی رانت‌خواران» یا «سرمایه‌گذاران بی‌خاصیت» است (کینز، ۱۹۳۶: ۲۲۱):

«فرد هنوز آزاد است تا درآمد ناشی از زحمت^۲ خود را برای خرج کردن در تاریخ بعدی انباشت کند. اما این دارایی انباشته [خودبه‌خود] رشد نخواهد کرد».

۱-۷. برکت آفرینی سود کار آفرینانه

کینز با ارجاع به داستان کوزه پیرزن^۳ در تورات (عهد عتیق، اول پادشاهان، ۱۷)^۴، استدلال کرد که همچون کوزه روغن پربرکت و تمام‌ناشدنی پیرزن فقیر، کارآفرینان هر چقدر از سود خود را صرف کنند، باز هم ثروتشان ثابت می‌ماند. بنابراین، سود به‌عنوان منبعی

1. involuntary unemployment

2. earned income

3. Widow's curse

۴. عهد عتیق، اول پادشاهان ۱۷: پس برخاسته، به صرّفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک بیه زنی در آنجا هیزم برمی‌چید؛ پس او را صدا زده، گفت: «تمنا این که جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم». (۱۰) و چون به جهت آوردن آن می‌رفت، وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور». (۱۱) او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه و اینک دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسریم بیزم که بخوریم و بمیریم». (۱۲) ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به‌طوری که گفתי بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بیز و نزد من بیاور و بعد از آن برای خود و پسریت بیز (۱۳) زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد و کوزه روغن کم نخواهد گردید». (۱۴) پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند، (۱۵) و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به‌واسطه ایلیا گفته بود. (۱۶)

برای افزایش سرمایه برای کارآفرینان، همچون کوزه پیرزنی است که تمام نمی شود (کینز، ۱۹۳۰ الف: ۱۳۹). ادبیات حول این ایده در واقع توسعه همان مفهوم کینزی «تناقض خست» است، اما این بار بر اساس تعدیل های قیمت. کالدور^۱ با توسعه نظریه کینز به حوزه توزیع و رشد، بیان نمود که تمایل به کاهش پس انداز و افزایش مصرف، منجر به افزایش قیمت ها شده و نهایتاً سود کارآفرینان را افزایش خواهد داد. مدل کالدور با لحاظ پویایی های رشد، نشان داد که در این شرایط نرخ سود و نه فقط سهم سود نیز افزایش می یابد. به تعبیر معروف کالدور (۱۹۵۵، ۹۶):

«سرمایه داران آنچه را که خرج می کنند به دست می آورند و کارگران آنچه را که به دست می آورند خرج می کنند»^۲.

این جمله قصار نشانگر عدم تقارن^۳ در روابط نظام سرمایه داری است: سرمایه داران همیشه می توانند تصمیم بگیرند که بیشتر خرج کنند (به شرطی که بانک ها بپذیرند سرمایه گذاری اضافی را تأمین کنند)، در حالی که کارگران نمی توانند تصمیم بگیرند که درآمد بیشتری کسب کنند، زیرا درآمدها بستگی به شغلی دارد که کارآفرینان به آن ها پیشنهاد می کنند.

نسخه های جدیدتر این نظریه را می توان در مدل های رشد کالکی^۴ یافت، که نشان می دهد افزایش میل به مصرف (MPC) و کاهش تمایل به پس انداز، منجر به نرخ های بالاتر رشد تولید و نرخ های سود بالاتر می شود. یکی دیگر از کانال های اثرگذاری توزیع بر اشتغال، تمرکز بر نرخ های متفاوت میل نهایی به مصرف کارگران نسبت به رانت خواران است. توزیع مجدد درآمد غیردستمزدی^۵ (رانت) به دستمزدبگیران، تقاضای مؤثر و در نتیجه اشتغال را افزایش می دهد (کینز، ۱۹۳۶: ۲۶۲). از این منظر، رابطه منفی میان بهره (درآمد بدون کار یا همان رانت) و تولید بلندمدت وجود دارد (اگرچه بر اساس دلایل کاملاً متفاوتی با منطق حاکم بر منحنی IS). البته برخی معتقدند که با توجه به ماهیت بلندمدت سیاست های توزیع مجدد که با هدف تحقق مرگ تدریجی رانت خواران عمل می کنند، نمی توان آن ها را به عنوان مکانیسمی (کوتاه مدت) برای دستیابی به تعادل اشتغال کامل تلقی نمود (پیوتی^۶، ۲۰۰۰).

روی دیگر سکه کوزه پیرزن، «کوزه دانائیدها» است. در اساطیر یونان، دانائیدها محکوم شده بودند که به صورتی بی وقفه کوزه سوراخی را از آب پر کنند. این استعاره برای نشان دادن تلاش بیهوده برای حل یک مشکل به کار می رود. کینز در کتاب رساله در باب پول از این استعاره استفاده نمود که البته خشم هایک را برانگیخت (فرگسون و جانسون^۷، ۲۰۱۳). یکی از مصادیق این استعاره، تمسک به سیاست انقباضی از قبیل کاهش مخارج دولتی در شرایط بیکاری بالاست: که نه فقط کسری بودجه دولت را کاهش نمی دهد، بلکه منجر به افزایش آن می شود، زیرا متعاقب کاهش شدید درآمد ملی، درآمدهای مالیاتی دولت کاهش یافته و نهایتاً کسری بودجه افزایش می یابد.

۲. پیشینه تجربی

۲-۱. تجارب و شواهد تاریخی مرگ تدریجی رانت خواران

اما آیا نظریه کینز توانست به لحاظ تجربی، بهره خالص را به سمت صفر سوق دهد و سپس در آنجا نگه دارد؟ آیا امکان فشار سیستماتیک به نرخ بهره برای کاهش آن به صفر وجود دارد؟ آیا نرخ بهره صفر درصد، وضعیتی قابل دسترس در جهان است؟ در این صورت با چه سیاستی می توان آن را محقق نمود؟

1. Kaldor

2. "capitalists earn what they spend, and workers spend what they earn."

3. Asymmetry

4. Kaleckian models of growth

5. non-wage income

6. Pivetti

7. Ferguson & Johnson

با درک جدید از بهره به‌مثابه رانت خالص، دستیابی به این وضعیت به معنای حذف درآمد ناشی از مالکیت دارایی‌های مالی است. درآمدی که کینز از آن تحت عنوان «درآمد بدون کار»^۱ یاد می‌کند. در وضعیت ایده‌آل، بازدهی فقط باید به فعالیت‌های مولد و حاصل کار و زحمت تعلق گیرد: کار، کارآفرینی، تحمل ریسک^۲، و غیره. مسئله‌ای که وجود دارد این است که آیا در یک نظام اقتصادی چنین نتیجه‌ای قابل حصول است.

بهترین مصداق تجربی «نرخ بازده خالص»، نرخ‌های ثابت پولی بدون‌ریسک با سررسید کوتاه‌مدت (مانند اوراق سه‌ماهه خزانه داری) است. بدیهی است که تعیین هم‌زمان بیش از یک نرخ بهره توسط سیاست‌گذار در یک سیستم رقابتی بسیار دشوار خواهد بود. ساختار نرخ‌ها به‌شدت تحت کنترل نیروهای بازار و ویژگی‌های عینی اوراق بهادار است و درجه آزادی محدودی برای مقامات پولی وجود دارد؛ و به دلایل عملی، نرخ تعیین‌شده در انتهای کوتاه‌مدت طیف زمانی قرار دارد.

انتظار کینز این بود که با تحقق فراوانی سرمایه^۳، نرخ بهره دائماً کمتر و کمتر شود. پایان کمیابی سرمایه برای حفظ بهره خالص صفر ضروری است. از سوی دیگر، وی معتقد بود که از طریق وضع سیاست می‌توان در نهایت بتوان به هدف «مرگ تدریجی رانت خواران» دست یافت. سیاست می‌تواند مسیر زمانی را برای رسیدن به چنین فراوانی سرمایه مهندسی کند. «مهندسی سیاست»^۴ می‌تواند شامل رفع کسری بودجه و مدیریت فعالیت‌های بخش عمومی هم در جبهه پس‌انداز عمومی و هم سرمایه‌گذاری عمومی باشد. کینز تأکید کرد که اگر میل نهایی به مصرف خصوصی به گونه‌ای باشد که پس‌انداز خصوصی متناظر با سطح اشتغال کامل برای تحقق فراوانی سرمایه کافی نباشد، می‌توان پس‌انداز جمعی را از طریق مداخله فعال دولت در سطحی حفظ نمود که منجر به رشد سرمایه تا جایی که دیگر کمیاب نباشد گردد.

کینز معتقد بود که بهره به‌دلیل ویژگی‌های ذاتی پول - یعنی کشش ناپذیری تولیدی و جانشینی آن - لزوماً به‌سمت نرخ خالص صفر میل نخواهد کرد؛ در نتیجه باید سیاست پولی به‌طور فعالانه نرخ‌های بهره را به موازات حرکت به سمت فراوانی سرمایه، به سمت پایین مدیریت کند. دو هدف اصلی مورد نظر کینز یعنی اشتغال کامل و درآمد خالص صفر دارایی باید با استفاده هم‌زمان از سیاست مالی و پولی محقق شود: سیاست مالی باید در رساندن اقتصاد به فراوانی سرمایه در افق زمانی مطلوب عمل کند؛ و در عین حال سیاست پولی برای ترغیب انتظارات بازار پول به سمت پایین اعمال شود تا به نرخ بهره خالص صفر در صد پایدار بینجامد. اگر کسی اعتقادی به رابطه بین بهره و کمیابی سرمایه نداشته باشد، سیاست مالی مورد اشاره در اینجا نیز بی‌نتیجه خواهد ماند (کینز، ۱۹۳۶).

البته باید توجه داشت که در عمل کینز بسیار محتاط‌تر عمل نموده و معتقد بود ساختار نرخ‌های بهره‌ای که توسط مقامات تعیین می‌شد، به‌طور دلخواهی تعیین نمی‌شد؛ بلکه با دقت و با توجه به تمایلات بازار در مورد ساختار زمانی نرخ‌ها صورت‌بندی می‌شود. به همین دلیل گرچه تنها یک درجه آزادی برای مقامات پولی برای تعیین نرخ بهره وجود دارد، اما کینز در طول مذاکرات دهه ۱۹۴۰، طرفدار تعیین بیش از یک نرخ بهره توسط مقامات بود. منطق این رویکرد کینز را شاید بتوان چنین توجیه نمود که سیاست پولی باید در طیف وسیعی از سررسیدها عمل کند تا به بازارها انتخاب بیشتری در سررسیدهایی که می‌خواهند نگه دارند، بدهد. به‌عنوان مثال، اوراق قرضه به‌صورت «فروش بر اساس تقاضا» و با قیمت‌ها / بازده‌هایی که خود انتخاب می‌کردند، منتشر شوند و بازارها مقادیر مورد نظر را تعیین کنند. شکاف بین سطح مورد نیاز برای تأمین مالی بخش عمومی و میزان فروش اوراق بهادار توسط بازارها از طریق

1. Unearned income
2. risk-bearing
3. capital abundance
4. policy engineering

پولی سازی جبران می‌شد. بر این اساس دیگر ضرورت ندارد که کسری بخش عمومی صرفاً با انتشار اوراق قرضه تأمین مالی شود، اما ممکن است این امر به از دست دادن کنترل سیاستی بر نرخ‌های بهره منجر گردد.

حذف درآمد دارایی صرفاً یک گمانه‌زنی نظری برای کینز باقی نماند. عضویت وی در هیئت مشاورین دولت بریتانیا در دوره پس از جنگ به او این امکان را داد که سیاست «پول ارزان»^۱ را در عمل دنبال کند که می‌توان آن را به‌عنوان یکی از گام‌های اولیه سیاست مرگ تدریجی قلمداد نمود. کینز در مقام عضویت در کمیسیون «بررسی بدهی ملی»^۲ در سال ۱۹۴۵ و همچنین مشاور خزانه‌داری در زمان صدرات هیو دالتون^۳ که تا زمان مرگ کینز در آوریل ۱۹۴۶ ادامه یافت این سیاست‌ها را پیگیری نمود (هاوسون^۴، ۱۹۹۳). جیمز مید^۵، عضو دیگر کمیسیون بررسی بدهی ملی، گرچه شدیداً به مواضع کینز معترض بود، اما معتقد بود کینز در عمل نسبت به نظر محتاطانه‌تر و غیرانقلابی‌تر است: «کینز در مواجهه با نرخ بهره به نحوی انقلابی در فکر و بسیار محتاط در سیاست مواجهه نمود» (مید، ۱۹۹۰: ۴۶). به همین دلیل کینز از نرخ بهره ۳ درصد برای بدهی‌های بلندمدت طلایی^۶ دفاع نمود. بدین ترتیب گرچه مید از لحاظ نظری ارتدوکس‌تر بود اما در عمل و تجویزهای سیاستی اساساً با کینز هم‌عقیده و یا حتی رادیکال‌تر بود. کینز در سخنرانی خویش برای کمیسیون رسیدگی به بدهی ملی چنین بیان نمود (آسپرومورگوس، ۲۰۰۴: ۲۰۲):

«نرخ بهره بهینه بستگی به این عوامل دارد: (الف) چه میزان سرمایه‌گذاری مطلوب است؛ (ب) چه میزان پاداش برای پس‌انداز از منظر اجتماعی مطلوب است. مقامات پولی می‌توانند هر نرخ بهره‌ای را که مایلند، اعمال کنند... اگر بعد از جنگ به پس‌انداز بیشتری برای تأمین سرمایه‌گذاری بیشتر نیاز داریم، باید نرخ بهره را تا سطح اشتغال کامل کاهش دهیم. متعاقباً قواعد قدیمی خواهان افزایش نرخ بهره برای جلوگیری از تورم هستند... از نظر تاریخی، مقامات پولی همیشه نرخ را با میل خود تعیین کرده‌اند و تقریباً همیشه تحت تأثیر دلایل ناظر به تراز تجاری و ترجیحات ضدنقدینگی^۷ خود بوده‌اند... مقامات پولی با اجازه دادن به مردم برای تعیین نقدینگی دلخواه خویش، نرخ بهره را در سطحی که می‌خواهند تعیین می‌کنند... بر این اساس دلیل ارائه اوراق پس‌انداز^۸ ۳ درصدی این است: (الف) به‌عنوان جبران تورم جهت انگیزه‌بخشی برای پس‌انداز؛... اما مهم‌تر از این، (ب) مجموعه گسترده‌تری از دلایل اجتماعی که چرا مرگ تدریجی رانت‌خوار نباید هنوز اتفاق بیفتد... اساس سیاست بهره ما باید ارائه پاداش فوری کافی برای پس‌انداز باشد، بنابراین نایبستی زودتر از موعد با روانشناسی اجتماعی مخالفت کنیم و در همین حال آزادانه عمل کنیم».

هیو دالتون در زمان صدراعظمی خویش از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ در انگلستان، با نظر مشورتی کینز و جون رابینسون که رادیکال‌تر از اکثر اقتصاددانان حزب کارگر در این زمینه بودند، سیاست «پول ارزان‌تر»^۹ را با هدف توزیع مجدد درآمد و همچنین کاهش بار بدهی عمومی به اجرا گذاشت. دالتون حتی به اصطلاح کینز یعنی «مرگ تدریجی رانت‌خواران» در خاطرات خود ارجاع داده است. به تعبیر هاوسون (۱۹۹۳: ۳۲۷): «دالتون از سیاست پولی کینزی برای دنبال کردن اهداف سوسیالیستی استفاده می‌کرد».

اما این سیاست بعد از این دوره توسط رویکردهای بازارمحور به حاشیه رانده شد. در واقع، انتظارات نرخ بهره مانع از پذیرش نرخ‌های پایین گردید و این سیاست را از اعتبار ساقط کرد. همچنین حمایت دانشگاهیان و متولیان امور برای رجعت به سیاست

1. 'cheap money'

2. National Debt Enquiry

3. Hugh Dalton

4. Howson

5. Meade

6. long-term 'gilt-edged' debt

7. counter-liquidity preference

8. Savings Bonds

9. cheaper' money

افزایش نرخ بهره به‌عنوان ابزاری ضد تورمی، سیاست پول ارزان را در اواخر سال ۱۹۵۱ بعد از دو دهه اجرا (از سال ۱۹۳۲) ملغی نمود (هاوسون، ۱۹۹۳). مید عضو دیگر مشاوران علمی خزانه‌داری، بیان می‌کند (۱۹۹۰: ۴۸): «من و رایینز قصد داشتیم با برخی از تندترین اظهارات کینز مقابله کنیم... از جمله دیدگاه او مبنی بر این که نباید از نرخ بهره برای کنترل تورم یا رکود استفاده شود». اما کینز بیان می‌کند (۱۹۳۷: ۲۵۰):

«نوآوری اصلی نظریه من این است که این سطح درآمدها و نه نرخ بهره است که برابری بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را تضمین می‌کند. نتیجه این بود که نرخ بهره در هوا رها شد. اگر نرخ بهره توسط پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تعیین نشود پس چگونه تعیین می‌شود؟... [نظریه] من، درست یا غلط، بیش از حد ساده است، یعنی نرخ بهره برای یک وام با کیفیت و سررسید مشخص باید در سطحی تعیین شود که به نظر کسانی که فرصت انتخاب دارند - یعنی دارندگان ثروت - جذابیت نگهداری پول نقد بیکار و نگهداری وام را برابر می‌کند. درست است که این به خودی خود ما را خیلی دور نمی‌برد. اما به ما زمین محکم و قابل درکی برای ادامه می‌دهد».

۲-۲. بازگشت رانت‌خواران: مالی‌سازی و نئولیبرالیسم

پس از یک دوره اولیه (پس از جنگ جهانی تا دهه هفتاد میلادی) که سیاست کینزی «مرگ تدریجی رانت‌خواران» در عمل پیاده شد، از دهه ۱۹۸۰ میلادی هم‌زمان با ظهور نئولیبرالیسم، با رواج سیاست نرخ بهره بالا برای کنترل تورم، دوره‌ای شروع شد که اصطلاحاً «انتقام رانت‌خواران»^۱ نامیده می‌شود (اسمیتین^۲، ۱۹۹۶). فاز اول این سیاست‌ها در دهه ۱۹۸۰ میلادی ذیل عنوان «پول گرایی»^۳ مطرح شد و از دهه ۱۹۹۰ تحت عنوان «هدف‌گذاری تورم»^۴ استمرار یافت.

مالی‌سازی^۵ به‌صورت گسترده‌ای از دهه ۱۹۸۰ شروع شد و تا بحران بزرگ ۲۰۰۸ به طول انجامید که در آن تقاضا برای محصولات مالی با باردهی (رانت) بالا افزایش یافته و شرایط مطلوبی برای رانت‌خواران و سرمایه‌داران مالی رقم خورد. در نتیجه این سیاست‌ها، رشد اقتصادی محدود شد و نرخ بیکاری بالا رفت و نابرابری درآمدی شدیداً به نفع طبقات رانت‌خوار گسترش یافت: «نئولیبرالیسم منزلت‌اعلایی به رانت‌خواران می‌بخشد، مالیات بر ثروتمندان را کاهش می‌دهد، به منافع سوداگری نسبت به حقوق و دستمزد اولویت می‌دهد» (هاروی^۶، ۲۰۰۷: ۱۸۷).

تبیین‌های زیادی انجام شده است که چرا در دوره گسترش مالی‌سازی و نئولیبرالیسم در سرمایه‌داری دیدگاه کینز در مورد مرگ تدریجی رانت‌خواران تحقق نیافت و در مقابل شاهد گسترش قدرت رانت‌خواران و افزایش نابرابری ثروت بوده‌ایم. معروف‌ترین تبیین در این مورد از سوی توماس پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم ارائه شده است. پیکتی استدلال می‌کند که برخلاف پیش‌بینی کینز، در دهه‌های پایانی قرن بیستم نرخ بازده سرمایه (r) از نرخ رشد اقتصادی (g) بیشتر بوده است که این به نوبه خود عامل اصلی افزایش نابرابری در نظام سرمایه‌داری بوده است. ادموند فلیس^۸ برابری $r = g$ را «قاعده طلایی انباشت سرمایه»^۹ نامید. پروا ضح است که این قاعده طلایی مرتبط با یک استراتژی «اشباع سرمایه»^{۱۰} است که کینز از آن دفاع می‌کرد. در این شرایط آن‌قدر سرمایه

1. Revenge of the Rentiers
2. Smithin
3. Monetarism
4. Inflation Targeting
5. Financialization
6. Harvey

۷. البته پس از بحران مالی ۲۰۰۸، مجدداً بازگشتی به سیاست‌های کینزی صورت گرفت. نرخ‌های بهره بسیار پایین و در حد صفر رواج یافت.

8. Edmund Phelps
9. golden rule of capital accumulation
10. capital saturation

انباشته می شود که رانت خواران برای حفظ منزلت اجتماعی خود نسبت به متوسط جامعه، باید تمام بازده خود را دوباره سرمایه گذاری کنند تا سرمایه آن ها با همان سرعت اقتصاد رشد کند؛ در این شرایط آن ها دیگر چیزی برای مصرف ندارند و در نهایت به سمت مرگی تدریجی و خودخواسته پیش می روند. نابرابری r و g پیشی گرفتن نرخ رانت خواران آن ها از نرخ رشد اقتصادی، اساس تداوم حیات رانت خواران است. با این استدلال، پیکتی به پیروی از کینز می گوید: «انباشت سرمایه کافی برای کاهش بازده به سطح نرخ رشد می تواند به حاکمیت رانت خواران پایان دهد» (پیکتی، ۲۰۱۴: ۲۶۴).

یک دلیل دیگر عدم تحقق پیش بینی کینز مبنی بر «مرگ تدریجی رانت خواران»، تمرکز وی عمدتاً بر روی رانت خواران به عنوان دارندگان اوراق قرضه بود، در حالی که این گروه شامل طیف گسترده تری از ثروتمندان، از جمله دارندگان سایر دارایی ها است. حتی اگر نرخ بهره در نتیجه سیاست پول ارزان و کاهش نرخ بهره کاهش یابد، نرخ بازده سایر دارایی های مالی به صفر نمی رسد و همچنین نرخ بازده املاک و مستغلات و سایر دارایی ها تحت تأثیر قرار نمی گیرد. در این شرایط، «نرخ بازده سرمایه» از «کارایی نهایی سرمایه» بیشتر می شود.

استدلال های کینز و پیکتی در مورد وضعیت بلندمدت اقتصاد سرمایه داری و انباشت بدهی های عمومی مشابه است. هر دو معتقدند که در توزیع درآمد، سهمی که از طریق بدهی عمومی به طبقه رانت خواران (دریافت کنندگان بهره) می رسد بیش از حد زیاد است و این وضعیت را مطلوب نمی دانند. پیکتی با کینز هم عقیده است که «مرگ رانت خواران» منجر به بهبود اوضاع اقتصاد می شود و صدمه ای نیز در پی نخواهد داشت. با این حال، وی انتظار دارد که احتمال تحقق این وضعیت بلندمدت به میزان قابل توجهی پایین باشد. پیکتی برخلاف کینز معتقد است که کارایی نهایی سرمایه سریعاً کاهش نمی یابد و در نتیجه تحقق نتایج مد نظر کینز به راحتی امکان پذیر نیست. دلیلی که پیکتی ذکر می کند این است که طبق تخمین وی حجم سرمایه لازم جهت اشباع نسبتاً زیاد باشد؛ این مسئله به نوبه خود ناشی از گسترده تر بودن مفهوم سرمایه نزد پیکتی نسبت به کینز است: «اگر رشد بهره وری وجود نداشته باشد و اگر رشد جمعیت نیز صفر باشد [یعنی g تقریباً صفر باشد]، باید مقدار بی نهایتی سرمایه انباشته شود» تا نرخ بازده سرمایه به صفر نزدیک شود (پیکتی، ۲۰۱۴: ۵۶۴). به عنوان مثال، طبق استدلال پیکتی، در مورد ژاپن به دلیل پایین بودن رشد بهره وری و منفی بودن نرخ رشد جمعیت، نتیجه این است که کاهش نرخ بازده سرمایه دشوار است.

راه حل پیشنهادی پیکتی: مالیات بر سرمایه

پیکتی معتقد است که راه حل مدنظر کینز یعنی اشباع سرمایه تا جایی که کارایی نهایی آن به صفر برسد عملاً دست یافتنی نیست: «بسیار دشوار است بگوییم چه مقدار سرمایه باید انباشته شود تا نرخ بازده به $1/5$ یا 1 درصد کاهش یابد» (پیکتی، ۲۰۱۴: ۵۶۳). در نتیجه، وضعیت بلندمدتی که پیکتی پیش بینی می کند نسبت به کینز بدبینانه تر است و او «قاعده طلایی» را صرفاً به عنوان یک امکان نظری می بیند. بر این اساس وی نتیجه می گیرد که راه حل کینز برای سیاست نرخ بهره پایین ناکافی است. به همین دلیل پیکتی راه حل بدیلی ارائه می دهد که همان «مالیات بر سرمایه»^۱ است.

از میان سه روش پیشنهادی برای از میان بردن انباشت عظیم بدهی های عمومی یعنی نکول، تورم داخلی و مالیات بر سرمایه، پیکتی «مالیات بر سرمایه» را به عنوان یک ابزار سیاستی فعال برای کاهش نابرابری پیشنهاد نمود. کینز نیز ادعان داشت که «مالیات بر سرمایه» نه تنها ابزاری برای بهبود وضعیت مالی دولت است، بلکه وسیله ای برای کاهش اثرات رانت خواران و اصلاح توزیع درآمد در جامعه نیز محسوب می شود؛ زیرا در شرایط افزایش ارزش پول یا تورم زدایی، رانت خواران از اوراق قرضه درآمدی بیش از حد کسب

1. Capital levy

می‌کنند (کینز، ۱۹۲۳: ۵۵): «اگر هنوز زمانی برای انتخاب میان سیاست مالیات بر سرمایه و کاهش بیشتر ارزش پول باقی مانده باشد، بی‌تردید باید مالیات سرمایه‌ای را هم به دلایل کارآمدی و هم به دلایل عدالت ترجیح داد».

اما هرچند مالیات بر سرمایه، ابزاری پسینی برای اصلاح نابرابری‌های توزیع درآمد در دوره‌های کاهش سطح قیمت‌ها به‌شمار می‌آید، اما این سیاست تغییری در رفتار اقتصادی رانت‌خواران ایجاد نمی‌کند. در مقابل، سیاست «مرگ تدریجی رانت‌خواران» بر حفظ نرخ‌های بهره در سطحی پایین استوار است، به‌گونه‌ای که رانت‌خواران عملاً ناگزیر می‌شوند منابع خود را در پروژه‌های سرمایه‌گذاری داخلی به‌کار گیرند و امکان مطالبه نرخ‌های بهره بالا از سوی آنان منتفی می‌شود.

بحث

نقد و ارزیابی سیاست کینزی «مرگ تدریجی رانت‌خواران»

در مجموع می‌توان دو مانع بزرگ برای دستیابی به سیاست مورد نظر کینز دال بر حذف تدریجی رانت‌خواران برشمرد:

۱. مشکل یافتن ابزار سیاستی جایگزین برای هدف‌گذاری تورم؛

۲. مشکل یافتن «مقام پولی» در جهان واقعی که به‌دنبال اعمال سیاست حذف تدریجی باشد.

یکی از مسائلی که پیش روی سیاست مرگ تدریجی رانت‌خواران وجود دارد این است که اگر فشارهای تورمی جانب عرضه از قبیل فشار هزینه یا تعارضات توزیعی وجود داشته باشد، از آنجا که سیاست پولی روی دستیابی به بهره صفر هدف‌گذاری نموده است، چه ابزاری برای کنترل تورم باقی می‌ماند؟ سیاست مالی برای کنترل تورم تأثیرگذاری یا سرعت ناکافی را ندارد و تمرکز اصلی آن نیز بر اهداف دیگر است و از این رو به ناچار نیاز مداوم به استفاده از سیاست پولی به‌عنوان یک ابزار ضد تورمی وجود خواهد داشت باید به سیاست پولی برای کنترل تورم متمسک شد؛ در این صورت سیاست مرگ تدریجی رانت‌خواران به خطر می‌افتد. اگرچه استفاده از سیاست پولی ضد تورمی، دستیابی به مرگ تدریجی مداوم را غیرممکن می‌کند، اما لزوماً از یک سیاست بهره صفر بلندمدت پیش‌گیری نخواهد کرد. به عبارت دیگر هدف بلندمدت بهره صفر با انحرافات موقت بالاتر از صفر با هدف مقابله با فشارهای ضد تورمی سازگار خواهد بود. در واقع، تا جایی که اثربخشی تغییرات نرخ بهره در مهار تورم از طریق درک عواملان از انحراف بهره بالاتر از ارزش عادی آن رخ می‌دهد، این نقش ضد تورمی را می‌توان از طریق انحراف بهره از هر مقداری از جمله نرخ بهره صفر، اعمال کرد.

علاوه بر این، هنگامی که در اقتصاد با تورم مثبت دائمی مواجه باشیم، به طوری که بازده اسمی و واقعی واگرا شوند، هدف هنجاری کینز دلالت بر نرخ خالص واقعی صفر و نه یک نرخ خالص اسمی صفر دارد. هدف سیاستی بهره واقعی خالص صفر مستلزم تعیین نرخ بهره اسمی برابر با نرخ تورم و نه برابر با صفر خواهد بود. از این رو برخی معتقدند که در صورت واگرایی بین نرخ بازده واقعی و اسمی، ایده کینز دیگر چندان رادیکال نیست. برآوردهای تجربی نرخ بهره واقعی بدون ریسک در اواخر قرن بیستم، حاکی از این است که این نرخ بین یک تا دو درصد قرار دارد، بر این مبنا سیاست مرگ تدریجی رانت‌خواران به معنای حذف چنین حاشیه‌ای از تمام بازده‌ها و در همه بخش‌ها خواهد بود که هدفی دسترس‌پذیر پول قابل عملیاتی شدن خواهد بود (آسپرومورگوس، ۲۰۰۴).

چنان‌که لیپر و سیمز^۱ (۱۹۹۱) خاطرنشان کرده‌اند، با فرض این که سیاست پولی در صورت صفر بودن نرخ بهره اثربخشی کمتری داشته باشند، در شرایط نرخ بهره صفر، سیاست مالی می‌تواند ابزار بسیار توانمند و قوی برای تحقق اهداف سیاستی باشد. استدلالی که لیپر و سیمز ذکر نموده‌اند این است که اساساً قیمت و نرخ تورم بیش از آن که تحت تأثیر سیاست پولی باشند، از سیاست مالی متأثر هستند.

دومین مانع بزرگ برای دستیابی به سیاست حذف تدریجی رانت خواران، یافتن مقام پولی در جهان واقعی است که به دنبال اعمال سیاست حذف تدریجی باشد. این مشکل خصوصاً در اقتصادهای باز کنونی که جهانی سازی شده اند خود را بیشتر نشان می دهد. صرفاً در یک اقتصاد با بازارهای سرمایه تقریباً بسته یا یک اقتصاد دارای نقش تعیین کننده و محوری در تعیین نرخ های جهانی بهره چنین سیاستی قابل اعمال است. اما اگر با یک سیستم جهانی بدون مقام پولی واحد مواجه باشیم، در این صورت تعیین برون زای «نرخ بهره» تحت تأثیر ماتریس پیچیده ای از نیروها از جمله تعاملات بین بانک های مرکزی بزرگ و نیروهای بازار آزاد قرار خواهد داشت. راهکار پیکتی نیز یک راهکار «پسینی» (بازتوزیع پس از ایجاد نابرابری) و به شدت وابسته به قدرت دولت ها است که در عمل با فرار سرمایه و رفتن به مکان های دارای معافیت مالیاتی شکست می خورد. این راه حل مشکل مشروعیت درآمدهای غیرمولد را نمی تواند حل کند.

یافته های پژوهش

نهاد قرض الحسنه به عنوان ابزاری عملیاتی برای «مرگ تدریجی رانت خواران»

کینز و پیکتی به رغم دستاوردهای نظری که داشته اند، اما جهت گیری تجویزی آن ها انحرافی است و صرفاً با هدف بقای منافع طبقات حاکم سرمایه دار صورت می پذیرد. به عنوان نمونه، در اقتصاد کینزی، مصرف گرایی فضیلت محسوب می شود، در حالی که از دیدگاه دینی مصرف مسرفانه ردیلت است. کینز معتقد بود با مداخله بانک مرکزی و کاهش نرخ بهره به سمت صفر، رانت خواران به تدریج از بین می روند. راهکار جلوگیری از رانت پولی و عواقب و تبعات سوء آن بایستی یک طرح انقلابی و نه صرفاً انجام اصلاحات جزئی باشد. نظام پولی سرمایه داری را با اصلاحات سطحی و صوری نمی توان اصلاح نمود، زیرا از اساس بر پایه اصولی ظالمانه و ناعادلانه استوار گردیده است. بنابراین ضرورت دارد به دنبال پی ریزی نهادهای پولی و مالی مبتنی بر حدود و احکام الهی و حقوق انسانی باشیم که بدون تردید قرض الحسنه از مهم ترین آن ها است. تا مادامی که «نرخ بهره» وجود داشته باشد، اقتصاد دائماً به سمت عدم تعادل میل خواهد کرد. از منظر پارادایم اسلامی، بهره (ربا) صرفاً یک متغیر سیاست گذاری نیست که با دستور کاهش یابد، بلکه به دلیل «حرمت ذاتی» باید به صورت کامل حذف شود. مرگ رانت خواران در اسلام از طریق دستکاری نرخ بهره رخ نمی دهد، بلکه از طریق تغییرات نهادی و حقوقی — یعنی حذف کامل قراردادهای مبتنی بر بازدهی ثابت و بدون ریسک (ربا) و جایگزینی آن با اقتصاد مشارکتی (مضاربه، مشارکت و تقسیم سود و زیان واقعی) — محقق می شود. وضع نهادهایی مانند «زکات بر پول راکد» در صدر اسلام، دقیقاً با هدف مقابله با «رجحان تقدینگی» و جلوگیری از حبس پول انجام شده است که بسیار بنیادین تر از سیاست «پول ارزان» کینزی است.

پارادایم اسلامی می تواند افق تحلیلی متفاوتی برای بازخوانی مسئله حذف رانت خواران بگشاید. در این پارادایم، ربا نه فقط یک نارسایی در توزیع درآمد، بلکه نوعی اختلال در مشروعیت ساختار مبادله و تحصیل درآمد تلقی می شود؛ زیرا درآمد پولی تضمین شده و منفک از ریسک، کار و فعالیت واقعی، از منظر اسلامی با موازین عدالت اقتصادی و اخلاق مبادله سازگار نیست. از این رو، رویکرد اسلامی علاوه بر حساسیت به پیامدهای توزیعی نابرابری، به منشأ شکل گیری درآمد، نسبت میان پول و بخش واقعی و جایگاه نهادهای مالی غیربرروی نیز توجه می کند. این ظرفیت می تواند امکان آن را فراهم آورد که هم محدودیت های راه حل کینزی روشن تر شود و هم افق سیاستی اثربخش و اصیلی برای مهار رانت پولی و تحدید «درآمدهای بدون کار» (رانت) صورت بندی شود. قرض الحسنه، برخلاف «کنز پول» که از سویی منجر به رکود می شود و از سوی دیگر محیط را برای وام دهی و وام گیری مهیا می سازد، به شکوفایی و رونق اقتصاد منجر می شود. اگر معیار عدالت به جای معیار کارایی جایگزین شود، نتایج تغییر خواهد کرد. به عنوان نمونه،

وجود بهره توزیع را برهم خواهد زد. بهره ناعادلانه است و باعث فقر و بیکاری خواهد شد. اگر بر اساس معیار عدالت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کنیم، آثار قرض الحسنه بسیار بیشتر خواهد بود، گرچه بر اساس ملاک کارایی نیز ضرورت قرض الحسنه قابل اثبات است. قرض الحسنه نسبت به پرداخت‌های انتقالی (از قبیل صدقه) آثار مثبت‌تری دارد؛ زیرا در قرض الحسنه به دلیل رفت‌وبرگشتی بودن، ضریب فزاینده مصرف به کرات عمل نموده، حال آن‌که در پرداخت بلاعوض فقط یک بار ضریب فزاینده عمل می‌کند. در مورد کاهش شکاف درآمدی نیز به همین ترتیب، چون بارها این فرآیند تکرار می‌شود، توزیع درآمد را به مراتب عادلانه‌تر می‌سازد (دلایلی اصفهانی، ۱۳۸۶).

کینز برای مقابله با رکود اقتصادی ناشی از انگیزه‌های سوداگرانه و احتیاطی و پیشی گرفتن پس‌انداز بر سرمایه‌گذاری و همچنین رواج وام‌گیری و وام‌دهی مبتنی بر نرخ بهره، راه‌حل مسرفانه تشدید مصرف‌گرایی را پیشنهاد می‌کند که قاعدتاً با مبانی الهی ناسازگار است و منجر به تخریب محیط زیست و بی‌عدالتی بین‌نسلی و درون‌نسلی می‌شود. در غیاب قرض الحسنه، کنز پول و شکل‌گیری رانت بر روی پول و کنز دارایی‌های دیگر مانند زمین گسترش خواهد یافت. این وضعیت در نهایت به توجیه وجود بهره بر روی پول، به‌بهانه راهکاری برای جلوگیری از سوداگری روی سایر دارایی‌ها، منجر می‌شود. به همین دلیل، باید با تبعیت از معیارها و موازین الهی، نظام پولی مبتنی بر فضیلت‌هایی از قبیل عدالت بین‌نسلی و درون‌نسلی و عاری از مصرف‌گرایی مسرفانه طراحی شود. نهاد اسلامی قرض الحسنه مبتنی بر این معیارها شکل گرفته است. قرض الحسنه نهادی اساسی برای دستیابی به جامعه عاری از رانت محض است.

قرض الحسنه می‌تواند با کنز پول مقابله کرده و آثار زیان‌آور آن از قبیل رکود اقتصادی را از بین ببرد و شرایط را برای تحصیل حداکثر شکوفایی اقتصادی فراهم سازد. تحلیل‌های اقتصادی نشان می‌دهند که در جوامعی که مبادلات بین‌زمانی با بهره پولی مثبت وجود دارد، ضرورتاً تبعات از قبیل بیکاری، تورم و سایر عدم‌تعادل‌های کلان اقتصادی بروز می‌کند که منجر به دور شدن از اشتغال کامل و عدم استفاده از حداکثر توان بالقوه جامعه در زمینه نیروی انسانی و منابع می‌شود. نرخ بهره مثبت به‌طور مستقیم حدی بر بازدهی سرمایه‌گذاری قرار داده و موجب کاهش سرمایه‌گذاری و تولید شده و بیکاری را افزایش می‌دهد. هر چه نرخ بهره بالاتر باشد، نرخ بیکاری نیز بالاتر خواهد بود. چنان‌که فلیس نشان داده است، نرخ بهره یکی از ریشه‌های اصلی بیکاری ساختاری است و نرخ بیکاری طبیعی را افزایش می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌های اقتصادی قادر به کاهش آن نخواهند بود (فلیس، ۱۹۹۴؛ ۱۹۹۵).

نقش حیاتی قرض الحسنه در پایان دادن به کنز پول، این نهاد را به‌عنوان یک نهاد اساسی برای تحقق و استمرار جامعه بدون رانت پولی طرح می‌کند. افراد بخشی از درآمد خود را به مصرف و یا سرمایه‌گذاری اختصاص می‌دهند و بخشی دیگر را به‌عنوان پس‌انداز نگهداری می‌کنند. این پس‌انداز می‌تواند به دلایل مختلفی از جمله انگیزه سوداگرانه یا انگیزه‌های احتیاطی شکل بگیرد و یا به صورت «کنز»^۱ در دارایی‌های دیگر مانند زمین درآید که به اشتباه سرمایه‌گذاری نامیده می‌شود. در حقیقت، بسیاری از پس‌اندازها به‌معنای علمی دقیق کلمه، «کنز» پول هستند که در فضای اقتصاد کلان آثار منفی از جمله بیکاری به‌همراه دارند و از طریق مکانیسم ضریب فزاینده، آثار رکودی را تشدید کرده و تأثیرات منفی بیشتری بر اقتصاد تحمیل می‌کند و می‌تواند به تشدید رانت‌های اقتصادی و تثبیت نرخ بهره پولی مثبت کمک کنند (کینز، ۱۹۳۶: ۱۶۱).

ابعاد کنز پول در وضعیت کنونی به مراتب گسترده‌تر از موارد فوق است و می‌تواند آثار بیشتری برجای بگذارد. سیستم بانکداری و مؤسسات پولی و مالی با ابزارهایی مانند اوراق قرضه، وضعیت کنز پول را تشدید کرده و با کاهش پول واقعی در گردش و افزایش تقاضا

برای پول از طریق افزایش قیمت‌ها، زمینه را برای تثبیت نرخ بهره پولی و افزایش آن در مقیاس وسیع‌تر فراهم می‌آورد. این فرآیند همچنین شکاف میان نرخ‌های بهره را تعمیق می‌بخشد و زمینه‌ساز دخالت دولت از طریق سیاست‌های پولی و مالی می‌شود که مشکلات خاص خود را دارد. به علاوه، در چنین وضعیتی همواره پس‌انداز بیشتر از سرمایه‌گذاری ($S > I$) خواهد بود و اقتصاد به طور مداوم در شرایط عدم تعادل قرار خواهد گرفت (توبین^۱، ۱۹۶۵).

بنابراین، جلوگیری از ابعاد کنز پول به صورت فردی و نهادی برای جلوگیری از آثار رکود و عدم تعادل و به‌ویژه اجتناب از تثبیت نرخ بهره پولی، ضروری است. قرض الحسنه یک راه‌حل‌های اساسی مقابله با کنز پول است. قرض الحسنه با کاهش کنز پول و تزریق آن به اقتصاد، قدرت خرید را به افراد کم‌درآمد با میل نهایی به مصرف (MPC) بالا منتقل کرده و نه تنها جلوی رکود اقتصادی را می‌گیرد، بلکه منجر به افزایش شکوفایی اقتصادی می‌شود. اگر قرض الحسنه ناظر به اعطای وام‌های تولیدی باشد و به سرمایه‌گذاری‌های کوچک منجر شود، آثار مثبت‌تری را برای جامعه به همراه خواهد داشت. همچنین، قرض الحسنه با جلوگیری از افزایش تقاضا برای پول و کاهش عرضه پول واقعی در گردش، فضای لازم برای شکل‌گیری نرخ بهره پولی مثبت را از بین می‌برد.

مهم‌ترین معضل پیش روی قاعده فریدمن^۲، شکاف میان «ارزش استفاده‌ای» و «ارزش مبادله‌ای» پول و یا به بیانی دیگر، عدم برابری «بازده روی جریان پول»^۳ (قدرت خرید پول) و «بازده روی موجودی پول»^۴ بود (سسارانو^۵، ۱۹۹۸). چون قرض الحسنه، بازده روی پول را به صفر می‌رساند، با حذف نوسانات قدرت خرید پول، ارزش مبادله‌ای پول را با ارزش مصرفی آن برابر می‌کند. در نتیجه، قرض الحسنه از طریق حذف بازده بر ذخیره و جریان پول، محیطی را فراهم می‌آورد که در آن نرخ بهره پولی مثبت از بین می‌رود و رانت پولی را حذف می‌کند.

جمع‌بندی

از منظر این پژوهش و با ارجاع به نظریه عمومی کینز، نرخ بهره تجلی تاریخی و نظری رانت خالص است. در این مقاله نشان داده شد که بهره، برخلاف مدعای نظریه وجوه وام‌دانی، مکانیزم طبیعی تعادل بخش میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نیست؛ بلکه یک برساخت توافقی و نهادی است. بهره به‌عنوان یک «کف بازدهی ساختاری» عمل می‌کند؛ به این معنا که اگر بازده نهایی سرمایه (MEC) از نرخ بهره کمتر باشد، سرمایه‌گذاری مولد متوقف می‌شود. پیامد اقتصاد سیاسی این پدیده سه چیز است: کاهش تقاضای مؤثر، بروز بیکاری ساختاری و گسترش نابرابری. در واقع، تقاضای سوداگرانه برای پول، اقتصاد را در دام نقدینگی گرفتار کرده و تولید واقعی را به نفع سفته‌بازی مالی فلج می‌کند. راه‌حل پیشنهادی کینز «مرگ تدریجی رانت‌خواران» از طریق اتخاذ دائم «سیاست پول ارزان» و کاهش نرخ بهره به سمت صفر بود. این سیاست به معنای زوال تدریجی «درآمد بدون کار» است و قدرت چانه‌زنی سرمایه مالی را از بین می‌برد و اشتغال کامل را تضمین می‌کند. در این راستا کینز معتقد بود از آنجا که کاهش بهره به‌تنهایی ممکن است برای تحریک تقاضا کافی نباشد، دولت باید با «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» بدون الغای کامل مالکیت خصوصی، «حجم کل سرمایه‌گذاری» و «نرخ سود پایه» را به صورت نهادی هدایت و برنامه‌ریزی کند.

مقاله با رویکردی انتقادی، خوش‌بینی تاریخی کینز را در پرتو داده‌های تجربی توماس پیکتی به آزمون گذاشت. تحلیل‌ها نشان داد که در دهه‌های اخیر، نرخ بازده سرمایه همواره از نرخ رشد اقتصادی بیشتر بوده است. این نابرابری بنیادین، بقای طبقه رانت‌خوار

1. Tobin
2. Friedman Rule
3. Return on Money Flow
4. Return on Money Stock
5. Cesarano

را در عصر نئولیبرالیسم تضمین کرده است. از این رو، پژوهش نتیجه گرفت که اگرچه کینز در تشخیص سرشت رانتی بهره و در تبیین پول به‌عنوان «عامل رانت خالص» بینشی عمیق و راهگشا ارائه می‌کند، اما راه‌حل وی برای «مرگ تدریجی رانت‌خواران» در شرایط سرمایه‌داری مالی شده معاصر کافی نیست. پیکتی با هدف حل این مشکل، ابزارهای رادیکال‌تری از قبیل مالیات بر سرمایه، مالیات‌های تصاعدی به‌ویژه مالیات بر ارث جهت تعدیل انباشت ثروت و تقویت میل نهایی به مصرف، در کنار مداخله ساختاری در بازار زمین و مسکن پیشنهاد نمود تا بتوان استیلای رانت‌خواران را مهار نمود. نشان داده شد که این راه‌حل، بدون اصلاحات نهادی عمیق‌تر در ساختار اعتبار، دارایی و مشروعیت درآمدهای پولی، قادر به مهار بازتولید رانت نخواهد بود. پارادایم اسلامی، از طریق اصلاحات نهادی و حقوقی از قبیل تحریم ربا، تقبیح مشروعیت درآمد تضمین‌شده بدون کار و ریسک و تأکید بر مشارکت و پیوند تأمین مالی با فعالیت واقعی، می‌تواند چارچوبی نهادی برای بازآرایی ساختاری نظام مالی در جهت مهار رانت پولی و کاهش نابرابری فراهم آورد.

ملاحظات اخلاقی

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسنده اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده است و این موضوع مورد تأیید وی است.

تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسندگان این مقاله تعارض منافع ندارد.

سپاسگزاری

از داوران محترم به خاطر ارائه نظرهای ساختاری و علمی سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- دلالی اصفهانی، رحیم (۱۳۸۶). راهکارهای دستیابی به جامعه بدون ربا. مجموعه مقالات ارائه‌شده در چهارمین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- Aspromourgos, T. (2004). "The Functionless Investor": Keynes's euthanasia of the rentier revisited. In J. Lodewijks, *History and Political Economy* (pp. 217–235). Taylor & Francis.
- Cesarano, F. (1998). Providing for the optimum quantity of money. *Journal of Economic Studies*, 25(6), 441–449.
- Dallali Esfahani, R. (2007). Strategies for achieving a usury-free society. Proceedings of the 4th Biennial Conference on Islamic Economics. Tehran: Tarbiat Modares University. (in Persian)
- Deleplace, G. (2014). The Essentiality of Money in the Sraffa Papers. In R. Bellofiore & S. Carter (Eds.), *Towards a New Understanding of Sraffa* (pp. 139–166). Palgrave Macmillan UK. https://doi.org/10.1057/9781137034328_7
- Ferguson, T., & Johnson, R. (2013). When wolves cry 'wolf': Systemic financial crises and the myth of the Danaid Jar. In *Monetary Economies of Production* (pp. 73–98). Edward Elgar Publishing.
- Harvey, D. (2007). *A brief history of neoliberalism*. Oxford University Press, USA.
- Howson, S. (1993). *British monetary policy, 1945-51*. clarendon.
- Kaldor, N. (1955). Alternative theories of distribution. *The Review of Economic Studies*, 23(2), 83–100.
- Keynes, J. M. (1923). *A tract on monetary reform*. Cosimo Classics.
- Keynes, J. M. (1930a). *A Treatise on Money: Vol. I*. Macmillan.
- Keynes, J. M. (1930b). Economic Possibilities for Our Grandchildren. In J. M. Keynes, *Essays in Persuasion* (pp. 321–332). Palgrave Macmillan UK. https://doi.org/10.1007/978-1-349-59072-8_25

- Keynes, J. M. (1933). National self-sufficiency. *Studies: An Irish Quarterly Review*, 177–193.
- Keynes, J. M. (1936). *The general theory of employment, interest and money*. Harcourt, Brace & World.
- Keynes, J. M. (1937). Alternative theories of the rate of interest. *The Economic Journal*, 47(186), 241–252.
- Leeper, E. M., & Sims, C. A. (1991). Equilibria under ‘active’ and ‘passive’ monetary and fiscal policies. *Journal of Monetary Economics*, 27(1), 129–147.
- Meade, J. E. (1990). *The collected papers of James Meade* (D. E. Moggridge & S. Howson, Eds.). Unwin Hyman.
- Naito, A. (2016). Relevance of the Euthanasia of the Rentier Concept. 12th International Keynes Conference at Hitotsubashi University.
- Phelps, E. S. (1994). *Structural slumps: The modern equilibrium theory of unemployment, interest, and assets*. Harvard University Press.
- Phelps, E. S. (1995). The structuralist theory of employment. *The American Economic Review*, 85(2), 226–231.
- Piketty, T. (2014). *Capital in the Twenty-First Century*. Harvard University Press.
- Pivetti, M. (2000). Money endogeneity and monetary non-neutrality: A Sraffian perspective. In *Credit, interest rates and the open economy* (pp. 104–119). Edward Elgar Publishing.
- Skidelsky, R. (2000). *John Maynard Keynes: Fighting for Britain 1937-46* (Vol. 3). Macmillan London.
- Smithin, J. (1996). *Macroeconomic Policy and the Future of Capitalism: The Revenge of the Rentiers and the Threat to Prosperity*. Edward Elgar.
- Tobin, J. (1965). Money and economic growth. *Econometrica: Journal of the Econometric Society*, Oct. 671–684.



Conceptual Modeling of the Relationship Between Project Management Practices and Knowledge Absorptive Capacity in the Context of a Knowledge-Based Economy
(Case Study: Project-Oriented Knowledge-Based Firms)

ElhamoSadat Hosseinifard¹, ElhamoSadat Hosseinifard^{2✉}, and Alireza Babakhan³

1. Master's student, Department of Management, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Qom, Qom, Iran. Email: mngqomuni@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Management, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding author). Email: abd.mousavi@gmail.com
3. Visiting Lecturer, Department of Management, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Qom, Qom, Iran. Email: alibabakhan1990@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research

Article history:
Received: 2025/11/26
Received in revised form:
2025/12/28
Accepted: 2026/01/25
Available online: 2026/06/22

Keywords:
Knowledge Absorptive Capacity, Project Management Practices, Knowledge-Based Firms, Interpretive Structural Modeling (ISM), Knowledge-Based Economy.

Given the central role of knowledge and technology in the economic growth and development of countries, the knowledge-based economy has today replaced the resource-based economy. One of the most important pillars of the knowledge-based economy is the existence of knowledge-based firms, whose formation, survival, and development require the utilization of knowledge absorption and creation mechanisms. Due to the project-oriented nature of technological and knowledge-based products in these firms, in many cases specialized knowledge exists for each technological project; however, their managers fail to successfully absorb and apply external knowledge due to a lack of project management knowledge or neglect of the necessary measures for managing technological projects. Therefore, the purpose of this study is to investigate the relationships between absorptive capacity and project management practices in these firms. To this end, this study first identified project management practices based on the Project Management Body of Knowledge (PMBOK) standard and the dimensions of knowledge absorptive capacity through a review of theoretical and empirical literature. Then, using the results of an expert survey questionnaire and the interpretive structural modeling (ISM) method, the relevant variables were categorized, leveled, and the relationships between them were explained. The theoretical population of the study consisted of experts from knowledge-based firms in Kerman province, and the theoretical sample included 20 qualified expert practitioners selected from ten selected firms (that agreed to cooperate) based on a judgmental and purposive sampling method. The research findings indicated that in the resulting multi-level interpretive structural model, knowledge absorptive capacity was positioned at the highest level as a dependent variable, while three variables—project integration management, project scope management, and project stakeholder management—were placed at the lowest level as independent variables; other variables were positioned at intermediate levels. Furthermore, no variable fell into the autonomous variable group.

Cite this article: Hosseinifard, ElhamoSadat; Mousavi, Seyed Abdolreza; Babakhan, Alireza (2026). Conceptual Modeling of the Relationship Between Project Management Practices and Knowledge Absorptive Capacity in the Context of a Knowledge-Based Economy (Case Study: Project-Oriented Knowledge-Based Firms), *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 76 - 95. <https://doi.org/10.22091/ise.2026.14663.1113>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2026.14663.1113>

Publisher: University of Qom.

JEL Classification: O32, M15, L25, C44

مدل‌سازی مفهومی ارتباط بین اقدامات مدیریت پروژه و ظرفیت جذب دانش در بستر اقتصاد دانش‌بنیان (مورد مطالعه: شرکت‌های دانش‌بنیان پروژه‌محور)

الهام‌السادات حسینی‌فرد^۱، سید عبدالرضا موسوی^۲، و علیرضا باباخان^۳

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه مدیریت، دانشکده علوم اقتصادی و اداری، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: mnggomuni@gmail.com
۲. استادیار، گروه مدیریت، دانشکده علوم اقتصادی و اداری، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: abd.mousavi@gmail.com
۳. مدرس مدعو گروه مدیریت، دانشکده علوم اقتصادی و اداری، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: alibabakhan1990@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

ظرفیت جذب دانش، اقدامات مدیریت پروژه، شرکت‌های دانش‌بنیان، مدل‌سازی ساختاری تفسیری، اقتصاد دانش‌بنیان.

با توجه به پیرنگ شدن نقش محوری دانش و فناوری در رشد و توسعه اقتصادی کشورها، امروزه اقتصاد دانش‌بنیان جایگزین اقتصاد منبع‌محور شده است. یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصاد دانش‌بنیان، وجود شرکت‌های دانش‌بنیان است که شکل‌گیری، بقا و توسعه آن‌ها مستلزم بهره‌گیری از سازوکارهای جذب و خلق دانش است. با توجه به ماهیت پروژه‌محوری محصولات فناورانه و دانش‌بنیان در این شرکت‌ها، در بسیاری از مواقع دانش تخصصی برای هر پروژه فناورانه وجود دارد، اما مدیران آن‌ها به دلیل نداشتن دانش مدیریت پروژه و یا غفلت از اقدامات لازم برای مدیریت پروژه‌های فناورانه، در جذب و به‌کارگیری دانش بیرونی نمی‌توانند موفق عمل کنند. لذا هدف از این پژوهش، بررسی روابط بین ظرفیت جذب و اقدامات مدیریت پروژه در این شرکت‌هاست. بدین منظور، در این مطالعه ابتدا با بررسی ادبیات نظری و تجربی پژوهش، اقدامات مدیریت پروژه بر اساس استاندارد پیکره‌بندی مدیریت پروژه و ابعاد ظرفیت جذب دانش شناسایی شدند. سپس با استفاده از نتایج حاصل از پرسشنامه خبره‌سنجی و روش مدل‌سازی ساختاری تفسیری، متغیرهای مربوطه دسته‌بندی، سطح‌بندی و روابط بین آن‌ها تبیین گردید. جامعه نظری پژوهش شامل خبرگان شرکت‌های دانش‌بنیان استان کرمان و نمونه نظری نیز شامل ۲۰ نفر از خبرگان شاغل واجد صلاحیت است که از ۱۰ شرکت منتخب (که حاضر به همکاری بودند) بر اساس روش قضاوتی و هدفمند انتخاب شدند. یافته‌های پژوهش نشان داد که در مدل ساختاری تفسیری چندسطحی حاصله، ظرفیت جذب دانش در بالاترین سطح به‌عنوان متغیر وابسته و سه متغیر مدیریت یکپارچگی پروژه، مدیریت محدوده پروژه و مدیریت ذی‌نفعان پروژه در پایین‌ترین سطح به‌عنوان گروه متغیرهای مستقل قرار گرفتند؛ سایر متغیرها نیز در سطوح میانی جای گرفتند. ضمن این‌که هیچ متغیری در گروه متغیرهای خودمختار قرار نگرفت.

استناد: حسینی‌فرد، الهام‌السادات؛ موسوی، سید عبدالرضا؛ باباخان، علیرضا (۱۴۰۵). مدل‌سازی مفهومی ارتباط بین اقدامات مدیریت پروژه و ظرفیت جذب دانش در بستر اقتصاد دانش‌بنیان (مورد مطالعه: شرکت‌های دانش‌بنیان پروژه‌محور). *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲ (۲)، ۹۵-۷۶.

<https://doi.org/10.22091/ise.2026.14663.1113>



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.

طبقه‌بندی JEL: O32, M15, L25, C44

مقدمه

با توجه به تحولات چشمگیری که در سال‌های اخیر در حوزه علم و فناوری به وقوع پیوسته است، نقش بی‌بدیل اقتصاد دانش‌بنیان و تبیین مؤلفه‌هایی که در تحقق آن سهمیم هستند، بیش از پیش اهمیت پیدا کرده است؛ چنانکه بسیاری از کشورها را واداشته است که برای شتاب‌بخشی به رشد و توسعه اقتصادی، متناسب با توانمندی‌ها و مزیت‌های نسبی و رقابتی خود، از اقتصاد منبع‌محور به اقتصاد دانش‌محور سوق یابند و در این حوزه سرمایه‌گذاری قابل‌توجهی داشته باشند. یکی از مهم‌ترین ارکان و مؤلفه‌های چنین اقتصادی، شکل‌گیری، بقا و توسعه کسب‌وکارهای دانش‌بنیان است. در چنین فضایی، کسب‌وکارهایی می‌توانند با موفقیت شکل گرفته و توسعه یابند که بتوانند به‌طور مستمر بر توانمندی‌ها و قابلیت‌های خود بیفزایند و با رویکردی کنش‌گرایانه و مبتنی بر نوآوری، از ظرفیت‌های خلق دانش و یا جذب دانش بهره‌گیرند. البته با توجه به محدودیت‌هایی که اغلب کسب‌وکارها با آن مواجه هستند، بهره‌گیری از ظرفیت جذب دانش خارج از کسب‌وکار هزینه‌ای به مراتب کمتر از خلق دانش در داخل کسب‌وکار دارد؛ لذا بر اساس مطالعات موجود، ظرفیت جذب دانش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازه‌ها در توسعه کسب‌وکارها تبدیل شده است (سیلوا^۱ و همکاران، ۲۰۲۴؛ سائپودین^۲ و همکاران، ۲۰۲۴ و پیامی و همکاران، ۲۰۲۴). از دیدگاه زهرا و جورج^۳ (۲۰۰۲)، ظرفیت جذب شامل چهار بعد اکتساب، ادغام، تحول و بهره‌برداری است که در حالت کلی در دو طبقه ظرفیت جذب بالقوه و ظرفیت جذب تحقق‌یافته قرار می‌گیرد؛ به طوری که اکتساب و جذب دانش به‌عنوان ظرفیت جذب بالقوه و تحول و بهره‌برداری از دانش به‌عنوان ظرفیت جذب تحقق‌یافته در نظر گرفته می‌شود. بنابراین با توجه به اهمیت زیاد منابع دانش خارجی برای توسعه کسب‌وکارها، به‌ویژه کسب‌وکارهای دانش‌بنیان، به‌نظر می‌رسد کسب‌وکارهایی که از ظرفیت جذب دانش کافی برخوردارند، می‌توانند با استفاده از فناوری‌های نوین، محیط خارجی خود را به شکل بهتری ارزیابی کرده، دانش خارجی جدید را جذب نموده و آن را در فرایندهای نوآوری خود ادغام کنند (پارسی و همکاران، ۱۴۰۳).

برخی از پژوهشگران ظرفیت جذب را به‌عنوان قابلیت پویا در نظر گرفته‌اند که می‌تواند به‌عنوان عامل یادگیری، به عملکرد پروژه‌های موجود در سازمان کمک کند. از منظر یادگیری سازمانی، سازمان‌ها باید برای سرمایه‌گذاری در کسب دانش از منابع خارجی و برای تسهیل یادگیری سازمانی، سطح قابل‌توجهی از ظرفیت جذب را دارا باشند (آرگوته و اینگرام^۴، ۲۰۰۰؛ لن^۵ و همکاران، ۲۰۰۶). به‌همین دلیل در محیط‌های تجاری امروزی، سازمان‌ها به‌طور فزاینده‌ای به منابع دانش خارجی برای ارتقای نوآوری و بهبود عملکرد خود وابسته هستند. با این وجود، بسیاری از آن‌ها در بهره‌گیری از جریان‌های دانش خارجی، حتی در صنایعی که منابع اطلاعاتی به آسانی قابل دسترس است، با مشکلات زیادی مواجه هستند (کاسیمان و وولرس^۶، ۲۰۰۲ و اسکریبانو^۷ و همکاران، ۲۰۰۹). زمانی که دانش جدید در سازمان‌ها جریان داشته باشد، خلاقیت افراد برانگیخته شده و بهره‌وری افزایش می‌یابد. علی‌رغم ضرورت افزایش ظرفیت جذب دانش برای توسعه کسب‌وکار، گاهی اوقات به‌دلیل پیچیدگی‌های فنی دانش خارجی، بررسی و انتخاب شیوه‌های مناسب مدیریت پروژه‌های تحقیق و توسعه ممکن است در افزایش و اثربخشی ظرفیت جذب دانش برای توسعه کسب‌وکار نقش مهمی ایفا کند. بنابراین، بررسی روش‌ها، ابزارها و استراتژی‌های مدیریت پروژه متناسب با پروژه‌های مبتنی بر فناوری،

1. Silva
2. Saepudin
3. Zahra & George
4. Argote & Ingram
5. Lane
6. Cassiman & Veugelers
7. Escribano

بینش‌هایی در مورد چگونگی کمک آن‌ها به گسترش بازار و توسعه محصول ارائه می‌دهد (عطاء^۱ و همکاران، ۲۰۲۴) که می‌تواند منجر به شکل‌گیری و تقویت ظرفیت جذب‌شده و تأثیر این اقدامات را بر ابعاد مختلف ظرفیت جذب نشان دهد (ویسنت الیوا^۲ و همکاران، ۲۰۱۵). لذا شرایط موجود حاکم بر کسب‌وکارها، شرکت‌ها را با فشار قابل‌توجهی برای تنظیم و اجرای پروژه‌های پیچیده به‌منظور تضمین بقای خود در یک بازار رقابتی و افزایش یا حفظ موقعیت بازارشان مواجه کرده است (رامادهان^۳ و همکاران، ۲۰۲۴). بنابراین یکی از چالش‌هایی که کسب‌وکارهای دانش‌بنیان با آن مواجه هستند، این است که اغلب آن‌ها علی‌رغم ظرفیت بالا در جذب بالقوه دانش خارجی، به‌خاطر عدم برخورداری از دانش و تخصص کافی در مدیریت پروژه، در روند بهره‌برداری از دانش خارجی برای پروژه‌های ایجاد و توسعه محصولات فناورانه و نوآورانه با چالش‌های جدی مواجه هستند و پروژه‌های آن‌ها گاهی اوقات تنها به همین دلیل با شکست مواجه می‌شود. این شکست به‌طور مبسوط‌تر از عواملی همچون مواجهه با کمبود منابع مالی و انسانی، افزایش ریسک و طولانی شدن پروژه نشأت می‌گیرد. از آنجا که بر اساس استاندارد مدیریت پروژه اگر در هر پروژه‌ای، مدیر پروژه با انجام اقدامات ده‌گانه در حوزه‌های دانشی که شامل مدیریت یکپارچگی پروژه^۴، مدیریت محدوده پروژه^۵، مدیریت زمان پروژه^۶، مدیریت هزینه پروژه^۷، مدیریت کیفیت پروژه^۸، مدیریت منابع انسانی پروژه^۹، مدیریت ارتباطات پروژه^{۱۰}، مدیریت ریسک پروژه^{۱۱}، مدیریت تدارکات پروژه^{۱۲} و مدیریت ذی‌نفعان پروژه^{۱۳} هستند، پیشرفت آن پروژه را با توجه به اهداف پروژه به درستی مدیریت و اجرا کند، موفقیت و اثربخشی آن به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌یابد. لذا با توجه به پیچیدگی پروژه‌های فناورانه که از هر کسب‌وکاری به کسب‌وکار دیگر متفاوت است، بررسی این که کدامیک از اقدامات مدیریت پروژه در افزایش ظرفیت جذب دانش نقش زیربنایی‌تری دارند و کدامیک نقش روبنایی‌تری، موضوعی است که در مطالعات پیشین به آن اشاره‌ای نشده است. البته تنها مطالعه‌ای که صرفاً به مدیریت زمان و هزینه پروژه پرداخته است، مطالعه بجراتن و والد^{۱۴} (۲۰۱۸) بوده است که خود بیانگر آن است که در آن پژوهش اغلب اقدامات مدیریت پروژه مورد توجه واقع نشده است. لذا از این منظر، پژوهش حاضر جدید محسوب می‌شود و می‌تواند به غنای دانش نظری در این حوزه بیفزاید.

با وجود انجام مطالعات مختلف در زمینه ظرفیت جذب دانش، مطالعات محدودی به نقش مدیریت پروژه در انتقال دانش به شرکت‌ها انجام شده است. لذا با توجه به این خلأ پژوهشی، پژوهش حاضر تلاش دارد تا بررسی کند که در پروژه‌های فناورانه شرکت‌های دانش‌بنیان، کدام اقدامات مدیریت پروژه و در چه سطحی می‌تواند بر سایر اقدامات مدیریت پروژه اثرگذار باشد و این که این اقدامات در نهایت بر اساس چه مدلی، ظرفیت جذب شرکت‌های دانش‌بنیان را متأثر و بهبود می‌بخشد. بنابراین، این پژوهش بر مدل‌سازی چگونگی تأثیر اقدامات مدیریت پروژه بر ظرفیت جذب دانش تأکید دارد.

1. Attah
2. Vicente-Oliva
3. Ramadhan
2. Project Integration Management
5. Project Scope Management
6. Project Time Management
7. Project Cost Management
8. Project Quality Management
9. Project Human Resource Management
10. Project Communications Management
11. Project Risk Management
12. Project Procurement Management
13. Project Stakeholders Management
14. BJORVATN & WALD

پیشینه نظری و تجربی پژوهش

در ادبیات پژوهش، تعابیر مختلفی از کسب‌وکارهای دانش‌بنیان ارائه شده است. از نظر فودیکار و هوتنروت^۱ (۲۰۱۹)، شرکت‌های مبتنی بر فناوری جدید (NTBFs^۲) در صنایع با فناوری پیشرفته یا دانش‌محور فعالیت می‌کنند. این شرکت‌ها با وجود داشتن منابع محدود، بسیار نوآور هستند و سرریز جانبی دانش در اکوسیستم کسب‌وکار به نوآوری آن‌ها کمک می‌کند. این شرکت‌ها با توجه به ظرفیت‌های خود و انتقال دانش و پژوهش به کسب‌وکارهای محلی و تولیدی، باعث ارتقا و عمومی کردن دانش فنی در جامعه می‌شوند؛ بنابراین باید توجه ویژه‌ای به این شرکت‌ها شود. شرکت‌های دانش‌بنیان، شرکت‌هایی هستند که دانش را تولید می‌کنند یا به‌دست می‌آورند و آن را به کالا یا خدمات تبدیل می‌کنند. این شرکت‌ها همچنین در انتقال فناوری بسیار فعال هستند؛ در واقع این شرکت‌ها بین ایده و فناوری قرار دارند و می‌توانند ایده‌ها را در مسیر رسیدن به فناوری هدایت کنند (جعفری و رفیعی^۳، ۲۰۱۴).

کوهن و لوینتال^۴ (۱۹۸۹) ظرفیت جذب را به‌عنوان توانایی یادگیری از دانش خارجی از طریق فرآیندهای شناسایی، جذب و بهره‌برداری از دانش تعریف می‌کنند. چنان‌که فرآیندهای جذب دانش خارجی به عنصری اساسی برای نوآوری در شرکت‌ها و سازگاری با تغییرات در محیط رقابتی تبدیل شده‌اند (کوهن و لوینتال، ۱۹۹۰). بسیاری از مطالعات انجام‌شده در این حوزه توافق دارند که ظرفیت جذب یک سازه چندبعدی است، اما ابعاد مختلفی را برای این سازه در نظر گرفته‌اند.

کمیسون و فورس^۵ (۲۰۱۰) ابعاد و مؤلفه‌های ظرفیت جذب را با مطالعه روی ۹۵۲ شرکت اسپانیایی بررسی و شناسایی کرده‌اند که در جدول شماره (۱) تشریح شده است.

جدول ۱. ابعاد و مؤلفه‌های ظرفیت جذب

ظرفیت جذب: توانایی قراردادن ایده‌های جدید و ترکیب آن‌ها با فرآیندهای داخلی			
اکتساب: شناسایی و ارزیابی و کسب دانش خارجی	ادغام: تفسیر و درک اطلاعات کسب‌شده از منابع خارج از سازمان	انتقال: توانایی سازمان برای توسعه و بهبود رویه‌ها	بهره‌برداری: توانایی بهره‌برداری از دانش خارجی
ظرفیت جذب بالقوه: اکتساب دانش و قابلیت جذب و درونی‌سازی		ظرفیت جذب تحقق‌یافته: تبدیل دانش و بهره‌برداری از آن	

مأخذ: کمیسون و فورس، ۲۰۱۰

چنان‌که قبلاً اشاره شد، گاهی اوقات عدم موفقیت پروژه‌های فناورانه ناشی از مسائل فنی نیست، بلکه در نبود یا ضعف در مدیریت آن‌هاست که معمولاً با پیچیدگی‌های فراوانی نیز همراه هستند، ناشی می‌شود. از آن‌جا که ظرفیت جذب دانش در کسب‌وکارهای دانش‌بنیان بدون شناخت مناسب از اقدامات مدیریت پروژه ممکن است به‌درستی محقق نشود، تبیین اقدامات مدیریت پروژه در قالب استاندارد پیکره دانش مدیریت پروژه^۶ می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. بنابراین مدیران می‌توانند نیازمندی‌های خود را در مدیریت پروژه‌های مختلف با کمک‌گرفتن از راهنمای پیکره دانش مدیریت پروژه تامین نمایند. این پیکره دانش عنوان می‌کند برای انجام موفقیت‌آمیز یک پروژه نیاز به دانستن پنج فرآیند زیر است: (۱) گروه‌های فرآیندی آغازین^۷، (۲) گروه‌های فرآیندی برنامه‌ریزی^۸،

1. Fudickar & Hottenrott
2. New Technology-Based Firms
3. Jafari & Rafiei
4. Cohen & Levinthal
5. Camisón & Forés
6. Project Management Body of Knowledge
7. Initiating Process Group
8. Planning Process Group

۳) گروه‌های فرآیندی اجرایی^۱، ۴) گروه‌های فرآیندی کنترلی^۲ و ۵) گروه‌های فرآیندی اختتامی^۳؛ و جهت پیاده‌سازی این پنج فرآیند نیاز به فراگیری ۱۰ حوزه دانش است که این ۱۰ حوزه جزو اقدامات مدیریت پروژه محسوب می‌شوند.

۱. مدیریت یکپارچگی پروژه: شامل فرآیندها و فعالیت‌هایی برای شناسایی، تعریف، ترکیب و هماهنگی فرآیندهای مختلف و فعالیت‌های مدیریت پروژه در گروه‌های فرآیندی.
۲. مدیریت محدوده پروژه: شامل فرآیندهایی جهت اطمینان از به‌کار گرفتن تمامی فعالیت‌های مورد نیاز برای اجرای پروژه و اتمام موفقیت‌آمیز آن.
۳. مدیریت زمان پروژه: شامل فرآیندهایی برای مدیریت کردن اتمام به‌موقع پروژه.
۴. مدیریت هزینه پروژه: شامل فرآیندهای برنامه‌ریزی، برآورد، بودجه‌ریزی، تأمین سرمایه، تأمین مالی، مدیریت و کنترل هزینه‌ها در بودجه تخصیص داده‌شده.
۵. مدیریت کیفیت پروژه: شامل فرآیندها و فعالیت‌های عملکردی سازمان با تعیین کیفیت برای برطرف کردن نیازهای پروژه.
۶. مدیریت منابع انسانی پروژه: شامل فرآیندهای شناسایی، جذب، سازماندهی، مدیریت و هدایت تیم پروژه به‌منظور اتمام موفقیت‌آمیز پروژه.
۷. مدیریت ارتباطات پروژه: شامل فرآیندهایی برای اطمینان از برنامه‌ریزی مناسب، جمع‌آوری، ایجاد، توزیع، ذخیره، بازیابی، مدیریت، کنترل، نظارت و انتقال نهایی اطلاعات پروژه.
۸. مدیریت ریسک پروژه: شامل فرآیندهای اجرای برنامه‌ریزی مدیریت ریسک، شناسایی، تحلیل، برنامه‌ریزی پاسخ، اجرای پاسخ، نظارت و کنترل ریسک در یک پروژه.
۹. مدیریت تدارکات پروژه: شامل فرآیندهای لازم برای خرید و یا به‌دست آوردن محصولات، خدمات و یا نتایج مورد نیاز خارج از تیم پروژه و همچنین مدیریت قرارداد و فرآیندهای کنترل تغییرات مورد نیاز برای توسعه.
۱۰. مدیریت ذی‌نفعان پروژه: شامل فرآیندهای مورد نیاز برای شناسایی افراد، گروه‌ها یا سازمان‌های تأثیرگذار بر پروژه یا تأثیرپذیر از پروژه و همچنین شناسایی نیازها و انتظارات آن‌ها و تدوین راهبردهایی برای مشارکت دادن آن‌ها (موسسه بین‌المللی مدیریت پروژه^۴، ۲۰۱۹).

با مرور پیشینه تجربی پژوهش، مطالعات تجربی محدودی پیرامون موضوع پژوهش انجام شده است که در ادامه به برخی از این موارد اشاره شده است. چنان‌که ویسنت‌آلیوا و همکاران (۲۰۱۵) در پژوهش خود که با هدف بررسی رابطه بین شیوه‌های مدیریت پروژه با ظرفیت جذب دانش در شرکت‌های اسپانیایی فعال در پروژه‌های تحقیق و توسعه انجام دادند، دریافتند که این شیوه‌ها به‌طور مثبت با دو بعد انتقال و بهره‌برداری دانش از ظرفیت جذب هماهنگی بیشتری دارند. این بدان معنی است که شیوه‌های مدیریت پروژه باعث نمی‌شوند که شرکت‌ها صرفاً دریافت‌کننده دانش باشند، بلکه آن‌ها را به شکل مؤثر انتقال داده و در پروژه‌ها یا در کسب‌وکار خود بهره‌برداری می‌کنند. ضمن این‌که آن‌ها به این نکته نیز پی‌بردند که بعضی ابعاد مانند اکتساب و آمیختن دانش، وابستگی کمتر یا

پیچیده‌تری به شیوه‌های مدیریت پروژه دارند. نویسندگان در این مطالعه تأکید کرده‌اند که برای تقویت ظرفیت جذب دانش، لازم است رویه‌های سیستماتیک یادگیری پس از پروژه اجرا شود. ضمن این که نباید از زمینه و بستر دانشی که بر کسب‌وکار حاکم است غفلت کرد؛ بسترهایی نظیر نوع فرهنگ تعامل و کانال‌های ارتباطی از این قبیل هستند.

از پژوهش‌های دیگری که با رویکرد سنجش ظرفیت جذب در مدیریت پروژه انجام شده است، پژوهشی است که آکوستا والسکوئز^۱ و همکاران (۲۰۲۲) انجام دادند که هدف آن توسعه مکانیسم‌هایی برای شرکت‌های کوچک و متوسط کوبایی بود تا این شرکت‌ها بتوانند بر اساس آن خود را با محیط رقابتی جهانی سازگار کنند. در این راستا، آن‌ها پروژه‌ها و مدیریت آن‌ها را فرصتی برای انعطاف‌پذیری بیشتر در این زمینه می‌دانند. لذا برای تحقق این کار، با استفاده از مدل‌یابی معادلات ساختاری و مطالعه ۱۴۸ شرکت کوچک و متوسط کلمبیایی، مدلی را ارائه کردند که برای سنجش جذب پویا، توانایی شناسایی ارزش دانش خارجی جدید، جذب آن به‌عنوان دانش داخلی و به‌کارگیری آن برای خدمت به اهداف تجاری را داشته باشد و شاخص اندازه‌گیری نیز با یک محیط سازمانی پویا تطبیق داده شده و به یک پروژه توانایی تعامل و نظارت بر متغیرها را می‌دهد. آن‌ها یکی از دستاوردهای مهم این مدل را این‌طور ارزیابی کرده‌اند که مدیران پروژه می‌توانند از طریق به‌کارگیری این مدل، میزان ظرفیت جذب سازمان خود را در پروژه‌ها ارزیابی کرده و نقاط قوت و ضعف را شناسایی کنند و در نتیجه به بهبود راهبردی یادگیری در سازمان کمک کنند تا به پایدارتر شدن فرایندهای نوآورانه آن‌ها منجر شود.

در مطالعه ای دیگر، باربوسا و مونتیرو^۲ (۲۰۲۴) با استفاده از تحلیل کیفی و مطالعه بر روی سازمان‌های پروژه‌محور، چارچوبی ارائه کردند که در آن نشان دادند ظرفیت جذب غالباً زمانی فعال می‌شود که محرک‌هایی نظیر پروژه‌های چالش‌برانگیز، نیاز به فناوری جدید، یا روابط راهبردی با شرکا وجود داشته باشند. این محرک‌ها باعث می‌شوند منابع دانش بیرونی شناسایی شوند و ظرفیت جذب سازمان به شکل واکنشی افزایش یابد. آن‌ها دریافتند که ظرفیت جذب این‌طور نیست که همیشه وجود داشته باشد؛ بلکه ممکن است در برخی زمان‌ها، خصوصاً زمانی که پروژه‌هایی در حال انجام است، از وضعیت غیرفعال به فعال تغییر کند. آن‌ها نتیجه گرفتند که این یافته برای مدیران پروژه اهمیت زیادی خواهد داشت، زیرا آن‌ها باید طراحی آگاهانه پروژه‌ها را به‌نحوی انجام دهند که محرک‌های یادگیری را به‌طور عمدی ایجاد کنند تا بتوانند به بهترین شکل، ظرفیت جذب دانش را فعال نمایند.

در پژوهشی دیگر، نیکخواه و همکاران (۱۳۹۷) رابطه بین ظرفیت جذب دانش و عملکرد نوآورانه را در شرکت‌های دانش‌بنیان مستقر در مراکز رشد دانشگاه‌های آزاد استان اصفهان با استفاده از مدل ساختاری بررسی کردند. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل مدل معادلات ساختاری نشان داد که رابطه ابعاد ظرفیت جذب دانش بر عملکرد نوآورانه مثبت و معنادار بوده است.

مطالعه دیگری که با هدف بررسی پیچیدگی پروژه و ظرفیت جذب در سطح تیمی به‌عنوان محرک‌های عملکرد مدیریت پروژه انجام شده، بر روی تعامل بین پیچیدگی پروژه و ظرفیت جذب تیم پروژه متمرکز بوده است. نتایج حاصل از بررسی و تحلیل داده‌ها با استفاده از روش مدل‌سازی معادلات ساختاری نشان داد که یک رابطه آماری شفاف، مستقیم و مثبت بین پیچیدگی پروژه و تأخیر و هزینه پیدا شد. علاوه بر این، یافته‌ها نشان داد که اولاً اثر نامطلوب پیچیدگی باعث کاهش نفوذپذیری ظرفیت جذب در موفقیت مدیریت پروژه می‌شود. ثانیاً، ظرفیت جذب با این وجود نقش مهمی در واسطه‌گری ایفا می‌کند (بجرباتن و والد، ۲۰۱۸).

چنان‌که در مطالعات فوق ملاحظه می‌شود، با وجود اهمیت اکتساب و به‌کارگیری دانش خارجی برای کمک به توسعه کسب‌وکارهای دانش‌بنیان پروژه‌محور، مطالعات محدودی پیرامون نقش مدیریت پروژه در افزایش ظرفیت جذب انجام شده است. در این مطالعات عمدتاً بخشی از محرک‌های اثرگذار بر ظرفیت جذب نظیر پیچیدگی پروژه، چالشی بودن پروژه، نیاز به فناوری‌های جدید بررسی شده است. هر چند در پژوهش ویسنت‌آلیوا و همکاران (۲۰۱۵) به اقدامات مدیریت پروژه اشاره شده است، اما این اقدامات به هنجارها، روال‌های مرسوم و قوانینی محدود شده است که راهنمای رفتار کارشناسان باشد. این در حالی است که تبیین نقش و جایگاه اقدامات مدیریت پروژه با محوریت استاندارد پیکره دانش مدیریت پروژه در ظرفیت جذب دانش این شرکت‌ها می‌تواند روزنه جدیدی را در افزایش ظرفیت جذب دانش بگشاید. بنابراین بررسی این که کدامیک از این اقدامات نقش زیربنایی‌تر و کدامیک نقش روبنایی‌تری در ظرفیت جذب دانش دارند، از مسائلی است که پیرامون آن در پیشینه پژوهش مطالعه‌ای مشاهده نشده است.

روش پژوهش

در پژوهش حاضر، به نقش اقدامات مدیریت پروژه در ظرفیت جذب دانش کسب‌وکارهای دانش‌بنیان پرداخته شده است. با توجه به موضوع پژوهش و نقشی که این نوع کسب‌وکارها در توسعه زیست‌بوم اقتصاد دانش‌بنیان و سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی دارند، از یک‌طرف تعدد متغیرها (اقدامات مدیریت پروژه) و از طرف دیگر لزوم ساختارمند کردن و ساده‌سازی روابط بین متغیرها، مخصوصاً در مسائلی که دارای ساختار پیچیده هستند، موجب شد تا از روش مدل‌سازی ساختاری تفسیری^۱ (ISM) که برای چنین مسائلی کاربرد دارد استفاده شود. این روش در مقایسه با روش‌هایی نظیر مدل‌یابی معادلات ساختاری و دیمتل، هم کاربردی‌تر و ساده‌تر است و نتایج آن برای صاحبان این کسب‌وکارها قابلیت کاربرد بیشتری دارد.

با توجه به ماهیت این پژوهش، برای جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز از پرسشنامه خبره‌سنجی استفاده شده است. جامعه نظری پژوهش، مدیران و کارشناسان مجرب شرکت‌های دانش‌بنیان پروژه‌محور در استان کرمان است و نمونه نظری منتخب که شامل ۲۰ خبره بود، با استفاده از روش قضاوتی و هدفمند از میان ۱۰ شرکت دانش‌بنیان پروژه‌محوری که حاضر به همکاری بودند، انتخاب شده است. مشخصات این افراد بر اساس معیارهای خبرگی در جدول شماره (۲) آمده است. در انتخاب خبرگان، معیارهای مهم تعیین‌کننده عبارت بودند از: داشتن دانش تخصصی و تجربه کافی در پروژه‌های محصولات فناورانه در این شرکت‌ها و همچنین حداقل تحصیلات مرتبط (کارشناسی). با توجه به تلاش انجام شده در انتخاب افراد خبره‌ای که هم اشراف کافی به موضوع داشته باشند و هم به اندازه کافی با ادبیات این نوع کسب‌وکارها آشنایی لازم را داشته باشند، می‌توان این‌گونه بیان کرد که تا حد امکان پژوهش از روایی و اعتبار کافی برخوردار است.

جدول ۲. مشخصات خبرگان پژوهش

نام شرکت دانش‌بنیان	سابقه کار مرتبط	سمت	میزان تحصیلات و تخصص	سن (سال)	جنسیت
تردد راهنما	۲ سال	کارشناس	کارشناسی ارشد کامپیوتر	۲۹	زن
تردد راهنما	۳ سال	کارشناس	کارشناسی شیمی	۲۷	زن
تردد راهنما	۲ سال	کارشناس	کارشناسی ارشد هوافضا	۳۰	مرد
تردد راهنما	۴ سال	کارشناس	کارشناسی IT	۳۵	مرد
پیشرو صنعت دانش فراز	۱۰ سال	مدیرعامل	دکترای مکانیک	۳۵	مرد

جنسیت	سن (سال)	میزان تحصیلات و تخصص	سمت	سابقه کار مرتبط	نام شرکت دانش‌بنیان
زن	۲۷	مهندسی متالوژی	کارشناس QC	۴ سال	صنایع ممتازان
مرد	۳۳	مهندسی الکترونیک	برنامه‌نویس	۸ سال	کوشا هوشمند
مرد	۶۳	مهندسی مکانیک	مدیرعامل	۴۰ سال	خدمات صنعتی
مرد	۳۰	مهندسی عمران	کارشناس	۱۰ سال	فراسوی ابعاد خیال
مرد	۳۱	مهندسی نقشه‌برداری	کارشناس	۵ سال	فراسوی ابعاد خیال
مرد	۲۸	کارشناسی ارشد بیوالکترونیک	کارشناس سخت‌افزار	۷ سال	محققان یاسین
مرد	۳۱	کارشناسی ارشد الکترونیک	کارشناس تحقیق و توسعه	۳ سال	محققان یاسین
مرد	۳۲	کارشناسی ارشد برق	مدیر بخش تحقیق و توسعه	۷ سال	محققان یاسین
مرد	۲۹	کارشناسی ارشد برق	کارشناس تحقیقات	۱ سال	محققان یاسین
مرد	۳۰	کارشناسی ارشد مهندسی صنایع	کارشناس برنامه‌ریزی	۵ سال	محققان یاسین
زن	۳۲	دکترای شیمی	رئیس هیئت مدیره	۵ سال	آتیه‌پویندگان اکسیر
مرد	۳۵	دکترای ساخت و تولید	رئیس هیئت مدیره استارت آپ کامپانینگ	۷ سال	خلأپوشان فلز
مرد	۲۷	مهندسی مکانیک	مدیر واحد تحقیق و توسعه	۴ سال	گهرربات
مرد	۳۴	کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک	مدیر واحد مهندسی معکوس و ساخت	۸ سال	گهرربات
مرد	۲۸	کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک	مدیر واحد فنی و مهندسی	۳ سال	گهرربات

مأخذ: یافته‌های پژوهش

از آن‌جا که هدف این پژوهش بررسی ارتباط بین اقدامات مدیریت پروژه و ظرفیت جذب دانش است، یک پژوهش کاربردی محسوب می‌شود. از طرف دیگر، چون سازه‌های پژوهش کیفی هستند و نویسندگان درصدد بوده‌اند که روابط علیّ تفسیری بین سازه‌ها را با رویکرد سلسله‌مراتبی نشان دهند تا به مدلی ساختاری تفسیری دست یابند، از روش مدل‌سازی ساختاری تفسیری (ISM) با نرم افزار متلب^۱ استفاده شده است. این روش، عناصر اندازه‌گیری شده در مقیاس‌های معمولی را در خود جای می‌دهد و بنابراین رویکرد مدل‌سازی را فراهم می‌کند که باعث می‌شود عوامل کیفی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از مدل حفظ شوند. این روش به‌طور قابل‌توجهی با بسیاری از روش‌های مدل‌سازی سنتی که تنها می‌توانند با متغیرهای کمی کنار بیایند، تفاوت دارد (جانسن^۲، ۱۹۸۸). ISM از واژگان، گراف‌ها و ریاضیات گسسته برای نشان دادن ساختار درونی سیستم‌ها، موضوعات پیچیده و مشکل‌مورد بررسی استفاده می‌کند. ISM توسط محققان برای درک روابط مستقیم و غیرمستقیم بین متغیرهای مختلف در صنایع مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد و یک فرآیند تکراری و تفسیری است. از این رو نیاز به مشارکت ذی‌نفعان باتجربه و آگاه و با اعضای تیم دارد (تیروپاتی و ویندو^۳، ۲۰۱۶). روش ISM می‌تواند عناصر یک سیستم را سطح‌بندی کند و این کار به مدیران کمک می‌کند تا مدل را بهتر اجرا

1. Matlab
2. Janes
3. Thirupathi & Vinodh

کنند. از روش مدل‌سازی ساختاری تفسیری در پژوهش‌های مختلفی در داخل و خارج از کشور استفاده شده است. در بخش بعدی مراحل اجرای این روش توضیح داده شده است (کومار^۱، ۲۰۱۳).

۱. شناسایی متغیرهای مرتبط با مسئله: با بررسی پژوهش‌های پیشین و ادبیات نظری در زمینه پژوهش مورد نظر، عوامل و شاخص‌های مهم شناسایی می‌شوند.
۲. تشکیل ماتریس خودتعاملی ساختاری: برای تشکیل ماتریس خودتعاملی ساختاری نیاز است که متغیرهای شناسایی شده دو به دو بررسی و رابطه بین آن‌ها توسط خبرگان شناسایی شود. در این ماتریس برای نشان دادن ارتباط بین متغیرها از نمادهایی چون V, A, X, O استفاده شده است که هر یک از نمادها بیانگر نوعی از ارتباط است.
 - V: متغیر i بر متغیر j اثر دارد، اما متغیر j بر i اثر ندارد.
 - A: متغیر j بر i اثر دارد، اما متغیر i بر j اثر ندارد.
 - X: متغیر i و j اثر متقابل بر یکدیگر دارند.
 - O: دو متغیر هیچ اثری بر یکدیگر ندارند.
۳. تشکیل ماتریس دستیابی: در این مرحله با استفاده از یکسری قواعد، اعداد صفر و یک جایگزین نمادهای V, A, X, O می‌شوند.

جدول ۳. نمادهای مورد استفاده در ماتریس ISM

نماد	i به j	j به i
V	۱	۰
A	۰	۱
X	۱	۱
O	۰	۰

مأخذ: جانس (۱۹۸۸) و تزنگ و هانگ (۲۰۱۱)

۴. سازگار کردن ماتریس دستیابی (تولید ماتریس دستیابی نهایی): پس از آن که ماتریس دستیابی اولیه به دست آمد، سازگاری درونی آن باید تعیین شود. برای سازگار کردن ماتریس دستیابی اولیه، روش‌های گوناگونی وجود دارد که در این پژوهش ماتریس دستیابی نهایی با به توان رساندن ماتریس دستیابی اولیه در توان (k+1) با استفاده از قاعده‌های بولی به دست می‌آید (رمضانیان^۳ و همکاران، ۲۰۱۵). ابتدا ماتریس دستیابی اولیه با ماتریس همانی خود جمع می‌شود. به این ترتیب ماتریس M به دست می‌آید. سپس ماتریس M، (K+1) بار به توان می‌رسد تا ماتریس دستیابی نهایی به دست آید (تزنگ و یانگ، ۲۰۱۱).

$$M = D + I \quad (1)$$

$$M^* = M^K = M^{K+1} \quad K > 1 \quad (2)$$

۵. تعیین سطح و اولویت‌بندی متغیرها: در این مرحله برای تعیین سطح متغیرها باید مجموعه خروجی^۱ و مجموعه ورودی^۲ و مجموعه مشترک^۳ تعیین شوند.

- مجموعه ورودی: شامل خود متغیر و سایر متغیرهایی که به آن متغیر منتهی می‌شوند.
- مجموعه خروجی: شامل خود متغیر و سایر متغیرهایی که متغیر اصلی به آن‌ها منتهی می‌شود.
- مجموعه مشترک: اشتراک دو مجموعه خروجی و ورودی.

چنانچه مجموعه اشتراک و مجموعه خروجی برای یک متغیر یکسان باشد، آن متغیر در بالاترین سطح قرار می‌گیرد. پس از آن متغیر شناسایی شده از فهرست متغیرها حذف شده و این عمل تا تعیین سطح همه متغیرها تکرار می‌شود.

۶. ترسیم مدل: بعد از تعیین سطح و شناسایی ارتباط بین متغیرها، می‌توان متغیرها را به شکل مدلی ترسیم کرد. ابتدا باید متغیرها بر حسب سطحی که دارند از بالا به پایین مرتب شوند. سپس با استفاده از ماتریس دستیابی سازگار شده، ارتباط بین متغیرها را با پیکان جهت‌دار مشخص می‌گردد.

۷. تجزیه و تحلیل: هدف از این مرحله تشخیص قدرت نفوذ^۴ و وابستگی^۵ بین متغیرها است. از طریق جمع‌کردن یک‌های موجود در هر سطر، قدرت نفوذ و از طریق جمع یک‌های موجود در هر ستون، میزان وابستگی متغیرها مشخص می‌شود. در این مرحله، متغیرها با توجه به میزان قدرت نفوذ و وابستگی که دارند در چهار طبقه تقسیم‌بندی می‌شوند:

- متغیرهای خودمختار^۶: این متغیرها دارای قدرت نفوذ و وابستگی بسیار کمی هستند.
 - متغیرهای وابسته^۷: این متغیرها دارای قدرت نفوذ پایین اما وابستگی بالایی هستند.
 - متغیرهای ارتباطی^۸: این متغیرها دارای قدرت نفوذ و وابستگی بالایی هستند.
 - متغیرهای مستقل^۹: این متغیرها از قدرت نفوذ بالا و وابستگی کمی برخوردار هستند.
- بدین ترتیب، جایگاه هر یک از متغیرها از نظر وابستگی و قدرت نفوذ در ماتریس^{۱۰} MICMAC مشخص می‌شود.

یافته‌های پژوهش

در این بخش، به بررسی و تبیین اجرای گام‌های روش ISM و ارائه یافته‌های پژوهش پرداخته شده است. مطابق گام اول، متغیرهای مهم مربوطه از طریق مرور پیشینه نظری و تجربی شناسایی شدند که این متغیرها عبارت‌اند از: ظرفیت جذب دانش، مدیریت محدوده پروژه، مدیریت زمان پروژه، مدیریت هزینه پروژه، مدیریت کیفیت پروژه، مدیریت منابع پروژه، مدیریت ارتباطات پروژه، مدیریت تدارکات پروژه، مدیریت ریسک پروژه، مدیریت ذی‌نفعان پروژه و مدیریت یکپارچگی پروژه. در این راستا، پرسشنامه ISM توسط ۲۰ خبره و متخصص در شرکت‌های دانش‌بنیان پروژه‌محور تکمیل شد. خبرگان بر اساس رابطه مفهومی «منجر به» و با استفاده از علائم تعیین شده، به تکمیل ماتریس موجود در پرسشنامه پرداختند. سپس بر اساس منطق رویکرد مدل‌سازی ساختاری

1. Antecedent Set
2. Reachability Set
3. Intersection Set
4. Driving Power
5. Dependence
6. Autonomous Variables
7. Dependent Variables
8. Linkage Variables
9. Independent Variables
10. Matrix of Crossed Impact Multiplication Applied to a Classification

تفسیری (که منطبق بر روش‌های ناپارامتریک است)، پاسخ‌ها بر مبنای پاسخ‌های مشترکی که بیشترین فراوانی را داشتند، انتخاب شدند. این کار موجب تشکیل ماتریس خودتعاملی ساختاری (SSIM) گردید که در جدول شماره (۴) ارائه شده است.

جدول ۴. ماتریس خودتعاملی ساختاری

مدیریت یکپارچگی	مدیریت ذی‌نفعان	مدیریت ریسک	مدیریت تدارکات	مدیریت ارتباطات	مدیریت منابع	مدیریت کیفیت	مدیریت هزینه	مدیریت زمان	مدیریت محدوده	ظرفیت جذب دانش	
O	O	O	O	A	O	O	O	O	O		ظرفیت جذب دانش
X	X	V	O	O	V	O	O	O			مدیریت محدوده
O	O	A	V	O	A	X	X				مدیریت زمان
O	O	A	V	O	A	X					مدیریت هزینه
O	O	A	V	O	A						مدیریت کیفیت
A	A	X	O	O							مدیریت منابع
O	O	O	A								مدیریت ارتباطات
O	O	O									مدیریت تدارکات
A	A										مدیریت ریسک
X											مدیریت ذی‌نفعان
											مدیریت یکپارچگی

مأخذ: یافته‌های پژوهش

در گام سوم با توجه به قواعد مربوطه، هر یک از نمادهای O, A, X, V به اعداد صفر و یک تبدیل شدند که در قالب ماتریس دستیابی اولیه در جدول شماره (۵) نشان داده شده است.

جدول ۵. ماتریس دستیابی اولیه

مدیریت یکپارچگی	مدیریت ذی‌نفعان	مدیریت ریسک	مدیریت تدارکات	مدیریت ارتباطات	مدیریت منابع	مدیریت کیفیت	مدیریت هزینه	مدیریت زمان	مدیریت محدوده	ظرفیت جذب دانش	
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱	ظرفیت جذب دانش
۱	۱	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۱	۰	مدیریت محدوده

مدیریت زمان	۰	۰	۰	۱	۰	۰	۱	۱	۱	۰	۰
مدیریت هزینه	۰	۰	۰	۱	۰	۰	۱	۱	۱	۰	۰
مدیریت کیفیت	۰	۰	۰	۱	۰	۰	۱	۱	۱	۰	۰
مدیریت منابع	۰	۰	۱	۰	۰	۱	۱	۱	۱	۰	۰
مدیریت ارتباطات	۰	۰	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱
مدیریت تدارکات	۰	۰	۰	۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مدیریت ریسک	۰	۰	۱	۰	۰	۱	۱	۱	۱	۰	۰
مدیریت ذی‌نفعان	۱	۱	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۱	۰
مدیریت یکپارچگی	۱	۱	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۱	۰

مأخذ: یافته‌های پژوهش

بعد از آن با توجه به قواعدی که در گام چهارم روش مدل‌سازی ساختاری تفسیری توضیح داده شد، ماتریس دستیابی اولیه به ماتریس دستیابی نهایی تبدیل شد که در جدول شماره (۶) نشان داده شده است.

جدول ۶. ماتریس دستیابی نهایی

مدیریت یکپارچگی	مدیریت ذی‌نفعان	مدیریت ریسک	مدیریت تدارکات	مدیریت ارتباطات	مدیریت منابع	مدیریت کیفیت	مدیریت هزینه	مدیریت زمان	مدیریت محدوده	ظرفیت جذب دانش	
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱	ظرفیت جذب دانش
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	مدیریت محدوده
۰	۰	۰	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۰	۱	مدیریت زمان
۰	۰	۰	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۰	۱	مدیریت هزینه
۰	۰	۰	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۰	۱	مدیریت کیفیت
۰	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	مدیریت منابع
۰	۰	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱	مدیریت ارتباطات
۰	۰	۰	۱	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۱	مدیریت تدارکات

مدیریت ریسک	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱
مدیریت ذی نفعان	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
مدیریت یکپارچگی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

مأخذ: یافته‌های پژوهش

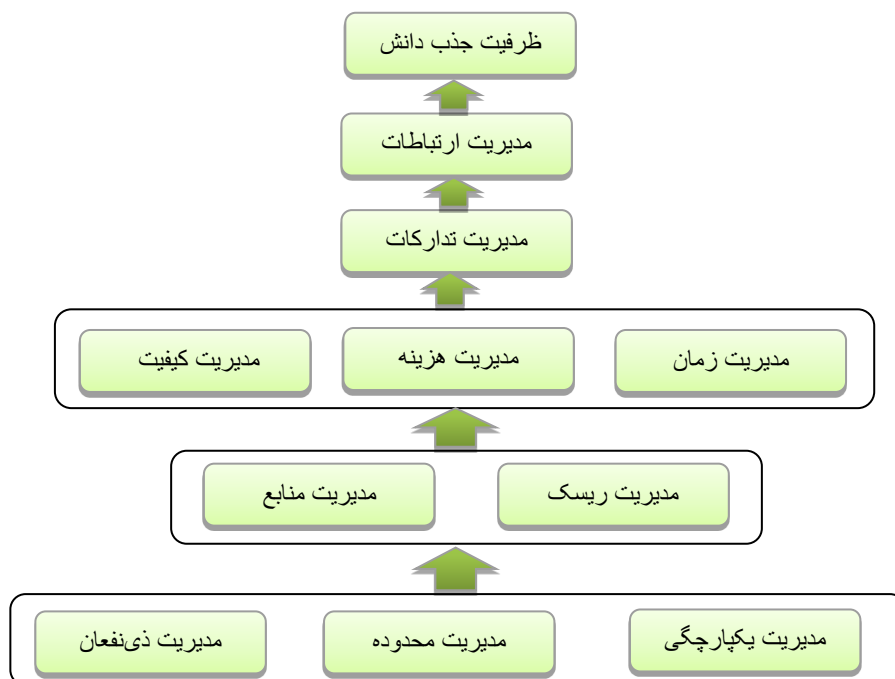
گام پنجم مربوط به تعیین سطح هر یک از متغیرها است که قبل از آن باید مجموعه ورودی، خروجی و مجموعه مشترک مشخص شود تا بر اساس آن سطح بندی صورت گیرد. جدول شماره (۷) مجموعه ورودی، خروجی، مشترک و سطح هر یک از متغیرها را نمایش می‌دهد.

جدول ۷. سطح بندی عوامل

سطح	مجموعه اشتراکی	مجموعه خروجی	مجموعه ورودی	متغیرها
۱	۱	۱	۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۱۱	ظرفیت جذب دانش
۶	۱۱ و ۱۰ و ۲	۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۱۱ و ۱۰ و ۱۱	۱۱ و ۱۰ و ۲	مدیریت محدوده
۴	۵ و ۴ و ۳	۸ و ۷ و ۵ و ۴ و ۳ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲	مدیریت زمان
۴	۵ و ۴ و ۳	۸ و ۷ و ۵ و ۴ و ۳ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲	مدیریت هزینه
۴	۵ و ۴ و ۳	۸ و ۷ و ۵ و ۴ و ۳ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲	مدیریت کیفیت
۵	۹ و ۶	۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۶ و ۲	مدیریت منابع
۲	۷	۷ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲	مدیریت ارتباطات
۳	۸	۸ و ۷ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲	مدیریت تدارکات
۵	۹ و ۶	۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۱	۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۶ و ۲	مدیریت ریسک
۶	۱۱ و ۱۰ و ۲	۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۱۱ و ۱۰ و ۱۱	۱۱ و ۱۰ و ۲	مدیریت ذی نفعان
۶	۱۱ و ۱۰ و ۲	۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۱۱ و ۱۰ و ۱۱	۱۱ و ۱۰ و ۲	مدیریت یکپارچگی

مأخذ: یافته‌های پژوهش

در گام ششم با توجه به سطوح تعیین شده در مرحله قبل مدل مفهومی پژوهش رسم می‌شود که شکل شماره (۱) این مدل را نشان می‌دهد.



مأخذ: یافته‌های پژوهش

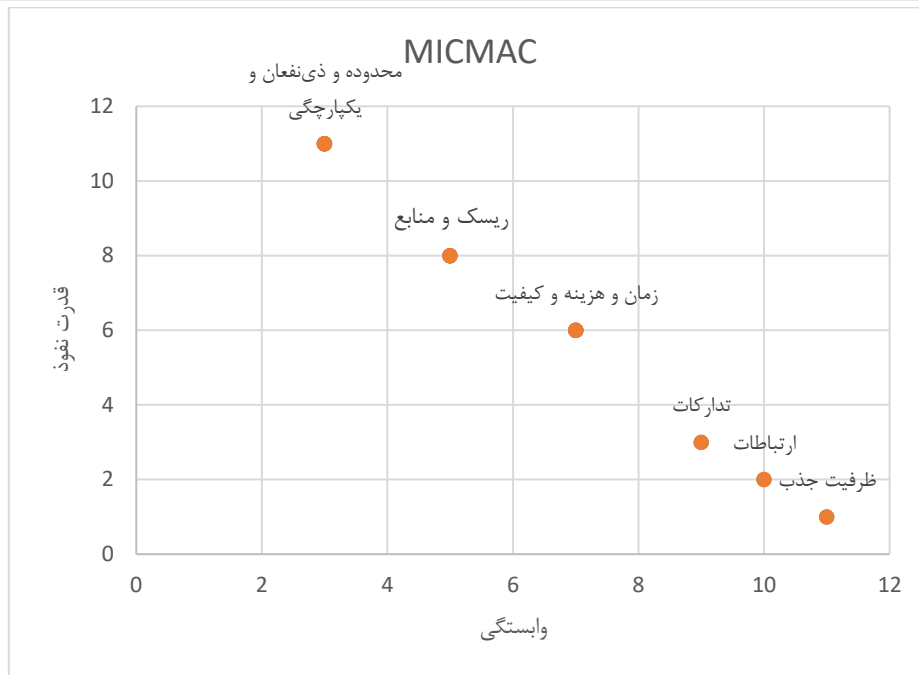
شکل ۱. مدل مفهومی پژوهش

در گام آخر با توجه به جمع سطری و ستونی، میزان وابستگی و قدرت نفوذ هر یک از متغیرها مشخص می‌شود تا با کمک آن بتوان ماتریس MICMAC را رسم و به تجزیه و تحلیل نتایج پرداخت. جدول شماره (۸) بیانگر میزان وابستگی و قدرت نفوذ هر کدام از متغیرهای پژوهش است.

جدول ۸. قدرت نفوذ و وابستگی

متغیرها	قدرت نفوذ	وابستگی
ظرفیت جذب دانش	۱	۳
مدیریت یکپارچگی	۱۱	۱۱
مدیریت محدوده	۱۱	۳
مدیریت زمان	۶	۸
مدیریت هزینه	۶	۸
مدیریت کیفیت	۶	۸
مدیریت منابع	۸	۵
مدیریت ارتباطات	۲	۱۰
مدیریت تدارکات	۳	۹
مدیریت ریسک	۸	۵
مدیریت ذی‌نفعان	۱۱	۳

مأخذ: یافته‌های پژوهش



شکل ۲. ماتریس MICMAC

مأخذ: یافته‌های پژوهش

بر اساس ماتریس MICMAC، متغیرهای ظرفیت جذب دانش، مدیریت ارتباطات و مدیریت تدارکات در گروه متغیرهای وابسته قرار می‌گیرند. از آنجا که این متغیرها وابستگی زیاد و قدرت نفوذ کمی دارند، به سایر متغیرها وابسته هستند و تأثیرگذاری کمی بر سیستم دارند.

متغیرهای مدیریت هزینه، مدیریت زمان و مدیریت کیفیت در گروه متغیرهای ارتباطی قرار می‌گیرند. این متغیرها وابستگی زیاد و همچنین قدرت نفوذ بالایی دارند. این متغیرها بسیار تأثیرپذیر بوده و اثرات بسیاری بر سیستم دارند؛ هرگونه تغییر بر روی این متغیرها، تغییرات اساسی را در سیستم ایجاد می‌کند.

متغیرهای مدیریت منابع، مدیریت ریسک، مدیریت یکپارچگی، مدیریت ذی‌نفعان و مدیریت محدوده در گروه متغیرهای مستقل قرار گرفته‌اند. این متغیرها وابستگی کم اما قدرت نفوذ بالایی دارند؛ به عبارتی تأثیرپذیری کم و تأثیرگذاری بالا از ویژگی‌های این متغیرهاست.

گروه بعدی متغیرهای خودمختار هستند که وابستگی بالا و قدرت نفوذ کمی دارند، اتصالات ضعیفی دارند و به راحتی از سیستم جدا می‌شوند. تغییر در این متغیرها، تغییری در سیستم ایجاد نمی‌کند. در این پژوهش، با توجه به تحلیل نتایج و ماتریس MICMAC، هیچ متغیری در گروه متغیرهای خودمختار قرار نگرفته است.

بحث و نتیجه‌گیری

شرکت‌های دانش‌بنیان نقش بی‌بدیلی در توسعه اقتصادی و پیشرفت کشورها دارند؛ به طوری که مشارکت این شرکت‌ها در رونق اقتصادی می‌تواند منجر به ایجاد مفهوم جدیدی تحت عنوان «اقتصاد دانش‌بنیان مشارکتی» شود (عبدی و میرباقری، ۱۴۰۳). آن‌ها برای این که بتوانند نوآورانه‌تر عمل کنند و در عرصه رقابت باقی بمانند، علاوه بر دانش داخلی، نیاز به کسب دانش خارج از سازمان

دارند. در عصر دانش، شرکت‌های دانش‌بنیانی موفق هستند که استراتژی‌های جدید مبتنی بر مزیت‌های رقابتی را با سرعت اجرا کنند و با یادگیری از بازار و مشتریان، فرآیندها و عملیات خود را اصلاح کرده و بهبود بخشند.

در این پژوهش، با بهره‌گیری از مدل‌سازی ساختاری تفسیری (ISM)، ارتباط بین ظرفیت جذب دانش و اقدامات مدیریت پروژه در شرکت‌های دانش‌بنیان پروژه‌محور مورد مطالعه قرار گرفت. چنان‌که از یافته‌های پژوهش ملاحظه می‌شود، با استفاده از روش شبکه‌ای جامع از متغیرها با تمامی روابط میان آن‌ها شکل گرفت. علی‌رغم وجود مطالعات محدود و ناقصی نظیر پژوهش ویسنت الیوا (۲۰۱۵) که اقدامات مدیریت پروژه را به هنجارها، روال‌های مرسوم و قوانین محدود کرده است (که راهنمای رفتار کار شنا سان با شد) یا در مطالعه باربو سا و مونتیرو (۲۰۲۴) که تأثیر محرک‌هایی نظیر پروژه‌های چالش‌برانگیز، نیاز به فناوری جدید، یا روابط راهبردی با شرکا را در ظرفیت جذب دانش پروژه‌های فناورانه مؤثر دانسته‌اند، با این حال در هیچ‌یک از مطالعات قبلی به اقدامات مدیریت پروژه در قالب اقدامات ده‌گانه PMBOK توجه و بررسی نشده است. لذا پیش از آغاز پژوهش، درک قابل‌قبولی از موضوع و متغیرهای آن و روابط میان آن‌ها در خصوص این شرکت‌ها وجود نداشت و از این جهت، پژوهش حاضر با رویکردی جدید به مقوله ظرفیت جذب دانش در این شرکت‌ها پرداخته است.

پس از شناخت وضعیت اثرگذاری و اثرپذیری متغیرهای مورد مطالعه نسبت به یکدیگر در قالب یک مدل گرافیکی، بینش کامل‌تری از روابط متغیرها حاصل شد و سطح‌بندی انجام‌شده، درک بهتری از فضای تصمیم‌گیری فراهم کرد. چنان‌که از نتایج به‌دست‌آمده مشخص شده است، ظرفیت جذب دانش در بالاترین سطح قرار گرفته است. بدین ترتیب مشخص شد که ظرفیت جذب دانش به‌شدت تحت تأثیر اقدامات مدیریت پروژه قرار دارد. این بدان معناست که اقدامات مدیریت پروژه، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، عملکرد شرکت‌هایی را که از منابع دانش خارجی برای توسعه پروژه‌های فناورانه دانش‌بنیان خود استفاده می‌کنند، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در این میان مشخص شد که متغیر مدیریت ارتباطات پروژه (شامل فرآیند حصول اطمینان از تولید، بازیابی، گردآوری، ذخیره، توزیع، مدیریت، نظارت و تنظیم نهایی به‌موقع اطلاعات پروژه) تأثیر مستقیمی بر ظرفیت جذب دانش در پروژه‌های فناورانه این شرکت‌ها دارد. بر اساس مدل گرافیکی خروجی پژوهش، در سطح پایین‌تر، متغیر مدیریت تدارکات پروژه، متغیر مدیریت ارتباطات پروژه را تحت تأثیر قرار داده است. دلیل این امر به ماهیت فعالیت‌های مدیریت تدارکات بازمی‌گردد که اموری همچون شناسایی فروشندگان بالقوه اقلام مورد نیاز پروژه، انتخاب فروشندگان صلاحیت‌دار و تعامل با آن‌ها برای انعقاد قرارداد، ارزیابی، نظارت و کنترل تغییرات مورد نیاز برای توسعه و مدیریت قراردادهای سفارشات خرید را برنامه‌ریزی، اجرا و کنترل می‌کند.

در یک سطح پایین‌تر، متغیرهای مدیریت زمان، مدیریت هزینه و مدیریت کیفیت پروژه واقع شده‌اند. این اقدامات از کلیدی‌ترین اقدامات مدیریت پروژه هستند، چرا که عدم تأمین به‌موقع منابع مالی برای اجرای پروژه، تأخیر در اجرا و تغییر در زمان‌بندی پروژه، و همچنین اعتبارسنجی و تعریف استانداردهای کیفی اقلام و فرآیندهای مورد نیاز اجرای پروژه، به‌طور مستقیم کلیه فعالیت‌های تدارکاتی در تأمین اقلام استاندارد مورد نیاز پروژه را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهند. بنابراین بی‌توجهی به این فعالیت‌ها، سایر اقدامات مدیریت پروژه را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌همین دلیل به این متغیرها غیرمانا اطلاق می‌شود؛ زیرا هر اقدامی که روی این متغیرها انجام شود، افزون بر خود متغیر، بر سایر متغیرها نیز تأثیر می‌گذارد.

در سطحی پایین‌تر، متغیرهای مدیریت منابع و مدیریت ریسک پروژه قرار گرفته‌اند. برنامه‌ریزی مدیریت منابع، برآورد منابع تیم، نوع و کمیت مواد، تجهیزات و ملزومات مورد نیاز برای انجام کار پروژه، جذب منابع، توسعه و مدیریت تیم پروژه از یک سو و فرآیندهای

اجرای برنامه‌ریزی مدیریت ریسک، شناسایی، تحلیل، برنامه‌ریزی پاسخ و کنترل ریسک از سوی دیگر، از محوری‌ترین اقداماتی هستند که در این سطح انجام می‌پذیرند و به‌طور مستقیم اقدامات مدیریت زمان، هزینه و کیفیت پروژه را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهند.

در پایین‌ترین سطح، متغیرهای مدیریت محدوده، مدیریت ذی‌نفعان و مدیریت یکپارچگی پروژه قرار دارند که مستقل‌ترین متغیرها (اقدامات) در مدل محسوب می‌شوند. این متغیرها از هیچ‌یک از متغیرهای دیگر تأثیر نمی‌پذیرند، بلکه بر سایر متغیرها چه به‌طور مستقیم و چه غیرمستقیم تأثیر می‌گذارند. تغییر در این متغیرها، تغییرات اساسی را در سایر متغیرهای مدل ایجاد می‌کند. از آن‌جا که این متغیرها قدرت نفوذ بالایی دارند، شرکت‌های دانش‌بنیان برای بهبود ظرفیت جذب دانش خود باید نظارت ویژه‌ای بر این متغیرها داشته باشند.

در این پژوهش، نقش و نوع اثرگذاری هر یک از اقدامات مدیریت پروژه بر ظرفیت جذب دانش در شرکت‌های دانش‌بنیان بررسی و تحلیل شد. علت این که مطالعه ظرفیت جذب دانش در این شرکت‌ها به‌عنوان مبنایی برای توسعه آن‌ها قرار گرفته است، به این دلیل است که بر اساس مطالعات فراوان انجام‌شده در ادبیات پژوهش، شرکت‌هایی که قابلیت بهره‌برداری از دانش و فناوری‌های به‌روز و نوظهور را متناسب با تغییر و تحولات جامعه و صنعت داشته باشند، نه تنها در عرصه رقابت عقب نمی‌مانند، بلکه می‌توانند به‌عنوان شرکت‌های پیشرو، منشأ تحولات فراوانی در جامعه و صنعت محسوب شوند. لذا برای کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر ایران که به دلایل متعددی از جمله تحریم‌های شدید ظالمانه کشورهای غربی و مشکلات ناشی از ضعف یا فقدان مدیریت پروژه‌های فناورانه رنج می‌برد، بررسی این موضوع می‌تواند برای سیاست‌گذاران علم و فناوری و همچنین مدیران کسب‌وکارهای دانش‌بنیان و شرکت‌هایی که در مسیر دانش‌بنیان شدن حرکت می‌کنند، مفید و سودمند باشد.

با وجود این که در این پژوهش تلاش شد بررسی و مطالعه کاملی پیرامون موضوع انجام پذیرد، به دلیل وجود برخی محدودیت‌ها در تعمیم نتایج، باید جانب احتیاط را نگه داشت. از محدودیت‌های اصلی این تحقیق، جامعه و نمونه نظری بود که عمدتاً معطوف به افراد خبره فعال در شرکت‌های دانش‌بنیان استان کرمان بوده است؛ در حالی که اگر امکان جمع‌آوری اطلاعات از سایر استان‌ها نیز وجود داشت، اعتبار پژوهش بیشتر می‌شد. هرچند تلاش شد در نمونه انتخابی، افرادی گزینش شوند که هم تسلط کافی داشته باشند و هم تمایل به همکاری، اما در پژوهش‌های کیفی همواره امکان سوگیری در نظرات وجود دارد. به‌همین منظور، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، با توجه به دسته‌بندی‌هایی که در معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری برای شرکت‌های دانش‌بنیان در حوزه‌های مختلف علمی انجام شده است، این دسته‌بندی‌ها و نوع صنعت مربوطه نیز مد نظر قرار گیرند تا نتایج دقیق‌تری حاصل شود. همچنین پژوهشگران می‌توانند در مطالعات آتی خود از روش‌هایی نظیر مدل‌یابی معادلات ساختاری (SEM) و دیمتل^۱ که روابط و اندازه آن را با دقت بیشتری می‌سنجند، استفاده کنند.

منابع

- عبدی، ا.، و میرباقری، س. م. (۱۴۰۳). اقتصاد دانش‌بنیان مشارکتی: بررسی ضرورت حکمرانی مشارکتی در کسب‌وکار دانش‌بنیان (گزارش شماره ۱۹۸۳۱). گزارش راهبردی ۱۹۸۳۱ مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- نیکخواه، م.، جعفری‌بنه‌عیسی، ز.، و کرمپور، ع. (۱۳۹۷). مدل ساختاری ظرفیت جذب دانش و عملکرد نوآورانه در شرکت‌های دانش‌بنیان (مورد مطالعه: شرکت‌های مستقر در مراکز رشد دانشگاه‌های آزاد استان اصفهان). کنفرانس بین‌المللی مدیریت و توسعه پایدار (دوره اول).

- پارسی، ا.، سعیدی، م.، و جوکار، م. (۱۴۰۳). تأثیر ظرفیت جذب دانش بر بهبود نوآوری و ارتقای عملکرد شرکت‌های دانش‌بنیان دفاعی. مدیریت نوآوری در سازمان‌های دفاعی، ۷(۴)، ۲۳-۴۲.
- پیامی، ف.، چراغعلی، م.، و سهرابی، ط. (۲۰۲۴). ارائه مدل ارتباط میان ظرفیت جذب و نوآوری با رویکرد پویایی‌شناسی سیستم‌ها در شرکت‌های دانش‌بنیان. فصلنامه توسعه تکنولوژی صنعتی، ۲۲(۵۶)، ۴۷-۶۴.
- Abdi, I., & Mirbagheri, S. M. (2024). Participatory knowledge-based economy: Investigating the necessity of participatory governance in knowledge-based businesses (Report No. 19831). Strategic Report 19831 of the Research Center of the Islamic Consultative Assembly. (in Persian).
- Acosta-Velásquez, R. D., León-Pulido, J., García-Pérez, A., Fajardo-Moreno, W. S., & Espinosa-Leal, L. (2022). Contemporary management practice applying the dynamic absorptive capacity measurement model (PM4AC) for improved business sustainability. *Sustainability*, 14(17), 11036.
- Argote, L., & Ingram, P. (2000). Knowledge transfer: A basis for competitive advantage in firms. *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, 82(1), 150-169.
- Attah, R. U., Garba, B. M. P., Gil-Ozoudeh, I., & Iwuanyanwu, O. (2024). Best practices in project management for technology-driven initiatives: A systematic review of market expansion and product development techniques. *International Journal of Engineering Research and Development*, 20(11), 1350-1361.
- Barbosa, M. T. J., & Monteiro de Carvalho, M. (2024). Absorptive capacity activation triggers: Insights from learning in project epochs of a project-based organization. *International Journal of Project Management*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1016/j.ijproman.2024.102637>
- Bjorvatn, T., & Wald, A. (2018). Project complexity and team-level absorptive capacity as drivers of project management performance. *International Journal of Project Management*, 36(6), 876-888.
- Camison, C., & Fores, B. (2010). Knowledge absorptive capacity: New insights for its conceptualization and measurement. *Journal of Business Research*, 63(7), 707-715.
- Cassiman, B., & Veugelers, R. (2002). R&D cooperation and spillovers: Some empirical evidence from Belgium. *American Economic Review*, 92(4), 1169-1184.
- Cohen, W. M., & Levinthal, D. A. (1989). Innovation and learning: The two faces of R & D. *The Economic Journal*, 99(397), 569-596.
- Cohen, W. M., & Levinthal, D. A. (1990). Absorptive capacity: A new perspective on learning and innovation. *Administrative Science Quarterly*, 35(1), 128-152.
- Escribano, A., Fosfuri, A., & Tribo, J. A. (2009). Managing external knowledge flows: The moderating role of absorptive capacity. *Research Policy*, 38(1), 96-105.
- Fudickar, R., & Hottenrott, H. (2019). Public research and the innovation performance of new technology-based firms. *The Journal of Technology Transfer*, 44(2), 326-358. <https://doi.org/10.1007/s10961-018-9695-z>
- Jafari, A., & Siyah Rafiei, S. (2014). Law of knowledge-based companies. Majd Scientific and Cultural Association.
- Janes, F. R. (1988). Interpretive structural modelling: A methodology for structuring complex issues. *Transactions of the Institute of Measurement and Control*, 10(3), 145-154.
- Kumar, S., Luthra, S., & Haleem, A. (2013). Customer involvement in greening the supply chain: An interpretive structural modeling methodology. *Journal of Industrial Engineering International*, 9(1), 6.
- Lane, P. J., Koka, B. R., & Pathak, S. (2006). The reification of absorptive capacity: A critical review and rejuvenation of the construct. *Academy of Management Review*, 31(4), 833-863.
- Nikkhah, M., Jafari baneh Isa, Z., & Karampur, A. (2018). Structural model of knowledge absorptive capacity and innovative performance in knowledge-based firms (Case study: Companies located in growth centers of Islamic Azad universities of Isfahan province). *International Conference on Management and Sustainable Development (Vol. 1)*. (in Persian)

- Parsi, A., Saidi, M., & Jokar, M. (2024). The impact of knowledge absorptive capacity on improving innovation and enhancing performance of defense knowledge-based firms. *Innovation Management in Defense Organizations*, 7(4), 23-42. (in Persian)
- Project Management Institute. (2017). *A guide to the project management body of knowledge (PMBOK guide) (6th ed.)*. Project Management Institute.
- Ramadhan, A., Iyiola, K., & Alzubi, A. B. (2024). Linking absorptive capacity to project success via mediating role of customer knowledge management capability: The role of environmental complexity. *Business Process Management Journal*, 30(3), 939-962.
- Ramezani, M., Moradi, M., & Soltani, F. (2015). Analysis of barriers to cultural interaction in the automotive industry supply chain using structural-interpretive modeling (ISM) approach. *Organizational Culture Management*, 13(2), 369-391. (in Persian)
- Saepudin, D., Agusiady, R., & Aripin, Z. (2024). Micro and Small Enterprise Development: Modeling the Triangle of Business Consulting, Knowledge Absorption Capacity, and Innovation in Indonesia. *Journal of Economics, Accounting, Business, Management, Engineering and Society*, 1(2), 1-15.
- Silva, A. M., Santa, R., Fajardo, M., Cruz, M., Estrada, M., Ferreira, D., & Gómez, D. (2024). Knowledge management and its impact on social performance in solidarity organizations: the role of absorptive capacity and organizational learning. *CIRIEC-España, revista de economía pública, social y cooperativa*, (110), 291-319.
- Thirupathi, R. M., & Vinodh, S. (2016). Application of interpretive structural modelling and structural equation modelling for analysis of sustainable manufacturing factors in Indian automotive component sector. *International Journal of Production Research*, 54(22), 6661-6682.
- Tzeng, G. H., & Huang, J. J. (2011). *Multiple attribute decision making: Methods and applications*. CRC Press.
- Vicente-Oliva, S., Martinez-Sanchez, A., & Berges-Muro, L. (2015). Research and development project management best practices and absorptive capacity: Empirical evidence from Spanish firms. *International Journal of Project Management*, 33(8), 1704-1716.
<https://doi.org/10.1016/j.ijproman.2015.05.010>
- Zahra, S. A., & George, G. (2002). Absorptive capacity: A review, reconceptualization, and extension. *Academy of Management Review*, 27(2), 185-203.



Determinants of Bank Corporate Ownership in Iranian Banks (with
Emphasis on Fixed Assets) during 2020–2023:
The Tension between Structural Roots and Macroeconomic Incentives

Omid Izanloo¹ , and Seyed Saman Hosseini² 

1. PhD student in Islamic Economics, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran and researcher at Qadr Institute (corresponding author). Email: omidezanlo@gmail.com
2. Master's student in Economics, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: saman20880@gmail.com

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2025/10/20
Received in revised form:
2025/12/06
Accepted: 2025/12/23
Available online: 2026/06/22

Keywords:

Bank corporate ownership,
structural risk, institutional
inertia, fixed assets, corporate
governance, banking
behavioral patterns.

ABSTRACT

The aim of this study is to provide a quantitative analysis of the determinants of corporate ownership behavior of Iranian banks—defined as investment in fixed assets—over the period 2020–2023. The central research question is whether bank corporate ownership represents a reactive response to macroeconomic fluctuations (including housing inflation and economic growth), or whether it is rooted in the structural and persistent institutional characteristics of banks. The study employs panel data from 24 banks and applies a threefold analytical framework consisting of a fixed-effects model, a dynamic panel model, and cluster analysis. The results indicate that macroeconomic and bank performance variables, including housing inflation and profitability, have no statistically significant effect on the level of corporate ownership. In contrast, the dynamic model confirms the presence of a very strong institutional inertia, such that past behavior is the only significant and decisive determinant of current behavior. Furthermore, cluster analysis, by dissecting this structural nature, identifies three distinct behavioral patterns: stable conservatives, high-risk aggressors—which play a significant role in generating systemic risk—and moderate opportunists. Taken together, these findings point to the ineffectiveness of uniform regulatory policies and suggest that overcoming this structural inertia is only possible through heterogeneous, behavior-based supervision tailored to banks' behavioral clusters.

Cite this article: Izanloo, Omid; Hosseini, Seyed Saman (2026). Determinants of Bank Corporate Ownership in Iranian Banks (with Emphasis on Fixed Assets) during 2020–2023: The Tension between Structural Roots and Macroeconomic Incentives, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 96 - 113. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.14276.1074>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Qom.

DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2025.14276.1074>

JEL Classification: G21, G28, G32, G34, C23



تحلیل عوامل تعیین‌کننده بنگاه‌داری بانک‌های ایرانی (با تأکید بر دارایی‌های ثابت) طی دوره ۱۴۰۲-۱۳۹۹: تقابل ریشه‌های ساختاری و انگیزه‌های کلان

امید ایزانلو^۱، و سید سامان حسینی^۲

۱. دانش‌آموخته دکتری اقتصاد اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران و پژوهشگر اندیشکده قدر (نویسنده مسئول)، رایانامه: omidezanlo@gmail.com
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: saman20880@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

بنگاه‌داری بانک‌ها، ریسک

ساختاری، اینرسی نهادی،

دارایی‌های ثابت، حاکمیت

شرکتی، الگوهای رفتاری بانکی.

هدف این پژوهش، تحلیل کمی عوامل تعیین‌کننده بنگاه‌داری بانک‌های ایرانی - به معنای سرما به گذاری در دارایی‌های ثابت- طی دوره ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۲ است. پرسش محوری تحقیق آن است که آیا بنگاه‌داری رفتاری «واکنشی» نسبت به نوسانات کلان اقتصادی (از جمله تورم مسکن و رشد اقتصادی) محسوب می‌شود یا این که ریشه در ویژگی‌های «ساختاری» و پایدار نهادی بانک‌ها دارد. پژوهش با بهره‌گیری از داده‌های تابلویی ۲۴ بانک و یک چارچوب تحلیلی سه‌گانه (مدل اثرات ثابت، مدل پانل پویا و تحلیل خوشه‌ای) انجام شده است. نتایج نشان می‌دهد متغیرهای کلان و عملکردی بانک‌ها، از جمله تورم مسکن و سودآوری، اثر معناداری بر سطح بنگاه‌داری ندارند. در مقابل، مدل پویا وجود «اینرسی نهادی» بسیار قوی را تأیید می‌کند؛ به گونه‌ای که رفتار سال گذشته، تنها عامل معنادار و تعیین‌کننده رفتار کنونی است. تحلیل خوشه‌ای نیز با کالبد شکافی این ماهیت ساختاری، سه الگوی رفتاری متمایز را شناسایی می‌کند: «محافظه‌کاران باثبات»، «مهاجمان پریسک» - که نقشی مهم در ایجاد ریسک سیستمی دارند - و «فرصت‌طلبان میانه». مجموعه این یافته‌ها بر ناکارآمدی سیاست‌های نظارتی یکسان دلالت دارد و نشان می‌دهد که شکست این اینرسی ساختاری، تنها از طریق نظارت ناهمگن و مبتنی بر خوشه‌های رفتاری بانک‌ها امکان‌پذیر است.

استناد: ایزانلو، امید؛ حسینی، سید سامان (۱۴۰۵). تحلیل عوامل تعیین‌کننده بنگاه‌داری بانک‌های ایرانی (با تأکید بر دارایی‌های ثابت) طی دوره ۱۳۹۹-۱۴۰۲: تقابل

ریشه‌های ساختاری و انگیزه‌های کلان. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲ (۲)، ۹۶-۱۱۳. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.14276.1074>

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.



طبقه‌بندی JEL: G21, G28, G32, G34, C23

مقدمه

نظام بانکی به‌عنوان شریان حیاتی اقتصاد، نقشی تعیین‌کننده در تخصیص بهینه منابع از طریق واسطه‌گری مالی ایفا می‌کند. عملکرد کارآمد بانک‌ها در تجهیز پس‌اندازهای خرد و کلان و هدایت آن به سمت فعالیت‌های مولد، پیش‌شرطی اساسی برای تحقق رشد اقتصادی پایدار، کنترل تورم و ارتقای ثبات کلان اقتصادی است. در اقتصادهای بانک‌محور مانند ایران، که بیش از ۸۰ درصد تأمین مالی اقتصاد توسط نظام بانکی انجام می‌شود، اهمیت این نقش دوچندان است. با این حال، شواهد تجربی و گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر، نظام بانکی ایران از مأموریت اصلی خود فاصله گرفته و با چالش‌های ساختاری عمیقی مواجه شده است.

مسئله اصلی این پژوهش، انحراف ساختاری و ناهمگون بانک‌ها از وظیفه اصلی خود - یعنی تجهیز و تخصیص بهینه منابع - به سمت فعالیت‌های غیرمولد و سوداگرانه است. این انحراف عمدتاً در قالب سرمایه‌گذاری گسترده در دارایی‌های ثابت، به‌ویژه املاک و مستغلات، نمود یافته است؛ پدیده‌ای که در ادبیات اقتصادی با عنوان «بنگاهداری بانک‌ها» شناخته می‌شود. شایان ذکر است که پدیده بنگاهداری در ادبیات بانکی ایران شامل دو بخش سرمایه‌گذاری در سهام شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات است. با این حال، تمرکز این پژوهش صرفاً بر «بنگاهداری فیزیکی» (دارایی‌های ثابت) است؛ زیرا این بخش از دارایی‌ها به‌دلیل نقدشوندگی پایین‌تر و اثرگذاری مستقیم بر بازار مسکن، چسبندگی و اینرسی نهادی بالاتری نسبت به پورتفوی سهام داشته و چالش‌های عمیق‌تری را برای ترازنامه بانک‌ها ایجاد می‌کند.

بررسی‌های آماری اولیه (که در بخش یافته‌ها به تفصیل خواهد آمد) نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج، این پدیده یک «بحران فراگیر و یکسان» در کل نظام بانکی نیست، بلکه یک «بحران متمرکز» است. وجود شکاف عمیق میان میانگین و میانه نسبت بنگاهداری در شبکه بانکی، حاکی از آن است که اکثریت بانک‌ها رفتاری نسبتاً محافظه‌کارانه دارند، اما عملکرد تعداد محدودی از بانک‌ها با رفتار پریسک، میانگین کل سیستم را به سطوح نگران‌کننده‌ای رسانده و ثبات کل نظام مالی را به مخاطره انداخته است. اهمیت و ضرورت این پژوهش از پیامدهای چندبعدی و مخرب این پدیده ناشی می‌شود. در سطح خرد، ورود گسترده بانک‌ها به بازار املاک موجب اختلال در سازوکار عرضه و تقاضا، شکل‌گیری حباب‌های قیمتی و کاهش قدرت خرید خانوارها شده است. در سطح کلان، قفل شدن منابع مالی در دارایی‌های غیرمولد، اثربخشی سیاست‌های پولی بانک مرکزی را کاهش داده و کنترل تورم را با چالش مواجه کرده است. از این رو، تحلیل دقیق و کمی ابعاد این معضل و شناسایی ریشه‌های آن، برای سیاست‌گذاری اصلاحی و بازگرداندن نظام بانکی به مسیر اصلی خود، امری ضروری است.

پژوهش حاضر با هدف تحلیل الگوی ناهمگون سرمایه‌گذاری بانک‌های ایرانی در دارایی‌های ثابت و شناسایی ریشه‌های این پدیده انجام شده است. این ناهمگونی شدید در رفتار بانک‌ها، پرسش اصلی تحقیق را برجسته‌تر می‌سازد: آیا رفتار بنگاهداری بانک‌ها اساساً یک پدیده «ساختاری» و ریشه‌دار در ماهیت نهادی متفاوت هر بانک است یا یک پدیده «واکنشی» و کوتاه‌مدت که تابع نوسانات متغیرهای کلان اقتصادی (مانند تورم) و مالی (مانند سودآوری) می‌باشد؟

به عبارت دیگر، آیا این تفاوت فاحش در رفتار بانک‌ها، ناشی از «سرشت نهادی» و ساختار حاکمیتی متمایز آن‌هاست (که ضرورت تحلیل خوشه‌ای را ایجاد می‌کند) یا حاصل واکنش‌های متفاوت به یک محیط کلان یکسان است؟

بر این اساس، فرضیه‌های تحقیق عبارت‌اند از:

۱. فرضیه اول (ساختاری): رفتار بنگاهداری بانک‌ها بیش از آن‌که تابعی از نوسانات کوتاه‌مدت کلان و مالی باشد، یک پدیده ساختاری، ریشه‌دار و ناشی از ویژگی‌های ذاتی و ثابت در زمان هر بانک است.
۲. فرضیه دوم (عدم تأثیر): در نتیجه فرضیه اول، انتظار می‌رود متغیرهای کلان اقتصادی (مانند تورم بخش مسکن) و متغیرهای درون‌بانکی (مانند سودآوری و اندازه)، اثر آماری معناداری بر نوسانات کوتاه‌مدت رفتار بنگاهداری نداشته باشند.

در ادامه، ساختار مقاله بدین شرح سازمان‌دهی شده است: در بخش دوم، مبانی نظری و پیشینه پژوهش مرور می‌شود. بخش سوم به تشریح روش‌شناسی تحقیق، معرفی متغیرها و تبیین مدل‌های اقتصادسنجی (اثرات ثابت و پویا) و روش خوشه‌بندی اختصاص دارد. در بخش چهارم، یافته‌های تجربی حاصل از تحلیل توصیفی، برآورد مدل‌های رگرسیونی و تحلیل خوشه‌ای ارائه می‌گردد. در نهایت، بخش پنجم به بحث پیرامون یافته‌ها، نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهاد‌های سیاستی و پژوهشی اختصاص یافته است.

مبانی نظری

سرمایه‌گذاری گسترده بانک‌ها در دارایی‌های ثابت غیرمولد، به‌ویژه املاک و مستغلات، پدیده‌ای است که در ادبیات اقتصادی با عنوان «بنگاهداری بانکی» شناخته می‌شود و در بسیاری از کشورها، به‌ویژه اقتصادهای در حال توسعه، یکی از مهم‌ترین موانع ایفای نقش واسطه‌گری مالی بانک‌ها تلقی می‌گردد. این پدیده در تعارض با نقش کلاسیک بانک‌ها در تجهیز منابع و تخصیص آن‌ها به فعالیت‌های مولد اقتصادی قرار دارد و در چارچوب قانونی ایران نیز مغایر با فلسفه بانکداری بدون ربا و تأکید آن بر مشارکت در تولید محسوب می‌شود (آزاداندیش و همکاران، ۱۴۰۱).

مبانی نظری این پژوهش را می‌توان در چارچوب چند رویکرد کلیدی در اقتصاد مالی و نهادی بررسی کرد. نظریه نمایندگی در توضیح رفتار بانک‌ها جایگاه مهمی دارد، زیرا بر تضاد منافع میان سهام‌داران و سپرده‌گذاران به‌عنوان کارفرما و مدیران بانک به‌عنوان کارگزار تأکید می‌کند (جنسن و مک‌کلینگ^۱، ۱۹۷۶). مطابق این نظریه، مدیران ممکن است در شرایط عدم تقارن اطلاعات، منابع بانک را به سمت دارایی‌های امن‌تر و ملموس‌تری همچون املاک سوق دهند تا سودهای اسمی کوتاه‌مدت و تصویری بزرگ‌تر از ترازنامه ارائه دهند. با این حال، ضعف این نظریه آن است که نقش محیط کلان اقتصادی و ساختار نهادی نظارت را چندان برجسته نمی‌کند؛ گویی تمام مسئله صرفاً در سطح تضاد منافع فردی و سازمانی مدیران خلاصه می‌شود، در حالی که شواهد تجربی نشان می‌دهد حتی در بانک‌هایی با ساختار مالکیت و حاکمیت شرکتی متفاوت، کارایی و رفتار بانک می‌تواند تحت تأثیر عوامل دیگری قرار گیرد (برگر و بوناکورسی دی پاتی^۲، ۲۰۰۲).

از سوی دیگر، نظریه مدارای نظارتی بعد دیگری از مسئله را روشن می‌سازد. این رویکرد بیان می‌کند که بنگاهداری بانکی، تنها نتیجه انحراف مدیران نیست، بلکه ناشی از ضعف نهادی نهاد ناظر است؛ زیرا بانک مرکزی یا نهاد‌های نظارتی، به دلایل سیاسی، فشار ذی‌نفعان قدرتمند یا نگرانی از بروز بحران سیستمی، از اعمال قاطعانه مقررات پرهیز می‌کنند (براون و دینچ^۳، ۲۰۰۵). این تحلیل، گرچه توضیح مناسبی از تداوم پدیده فراهم می‌آورد، اما محدودیت مهم آن در این است که همچنان نگاه تک بعدی به موضوع

1. Jensen & Meckling
2. Berger & Bonaccorsi di Patti
3. Brown & Dinc

دارد و کمتر به این می‌پردازد که چرا بانک‌ها در غیاب چنین مدارایی، انگیزه ورود به دارایی‌های ثابت را پیدا می‌کنند. در واقع، این نظریه بیشتر بر ناکامی‌های بیرونی (نظارت) تمرکز دارد تا انگیزه‌های درونی (مدیریت بانک‌ها).

سومین چارچوب، یعنی انگیزه‌های کلان اقتصادی، نگاهی مکمل به دو رویکرد پیشین عرضه می‌کند. این دیدگاه نشان می‌دهد که شرایطی مانند تورم و نرخ بهره بالا بر حاشیه سود و سودآوری بانک‌ها اثرگذار است و بانک‌ها رفتار خود را با این شرایط محیطی تطبیق می‌دهند (دمیرگوج-کونت و هویزینگا^۱، ۱۹۹۹). از این منظر، تغییر در ترکیب دارایی‌ها می‌تواند واکنشی عقلانی و استراتژیک به هزینه‌های عملیاتی بالاتر و شرایط تورمی باشد. با این حال، این رویکرد نیز محدودیت خاص خود را دارد؛ چراکه با تأکید بر عقلانیت اقتصادی بانک‌ها، از مخاطرات بلندمدت این رفتار برای تخصیص بهینه منابع و تعمیق بخش واقعی اقتصاد غافل می‌ماند.

در مجموع، هر یک از این نظریه‌ها بخشی از واقعیت را آشکار می‌سازد، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به توضیح جامع رفتار بنگاهداری بانکی نیستند. تلفیق این رویکردها نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری بانک‌ها در دارایی‌های ثابت، محصولی از ترکیب سه سطح تحلیلی است: تضاد منافع مدیران (سطح خرد)، ضعف نهادی نهاد ناظر (سطح میانی) و فشارهای بی‌ثباتی اقتصاد کلان (سطح کلان). تنها در پرتو چنین تلفیقی می‌توان فهمی جامع از ریشه‌های نهادی و اقتصادی بنگاهداری بانکی به‌دست آورد. پژوهش حاضر تلاش دارد تا به‌صورت تجربی، سهم هر یک از این سطوح تحلیلی را در رفتار بانک‌های ایرانی آزمون کرده و مشخص سازد که آیا این پدیده، محصول فشارهای «کلان» و واکنشی است یا ریشه در تعارضات «خرد» و ساختارهای «میانی» دارد.

پیشینه پژوهش

ادبیات پژوهشی مرتبط با عملکرد نظام بانکی ایران و پدیده بنگاهداری نشان می‌دهد که این رفتارها پیامدهای گسترده‌ای بر اقتصاد کلان دارند و هم‌زمان دارای ریشه‌های ساختاری و نهادی عمیقی هستند که با ضعف‌های نظارتی تقویت می‌شوند. پژوهش پورصفر و معصومی‌نیا (۱۴۰۱) با استفاده از داده‌های پانل نشان داد که فعالیت بنگاهداری بانک‌ها تأثیر منفی و معناداری بر رشد اقتصادی ایران دارد؛ این یافته، انحراف بانک‌ها از واسطه‌گری مالی را به‌عنوان یک معضل کلان تأیید می‌کند. موضوعی که آزاداندیش و همکاران (۱۴۰۱) نیز با تأکید بر مغایرت آن با فقه و قوانین بانکداری مورد توجه قرار داده‌اند.

ریشه‌های این رفتار در ساختارهای درونی بانک‌ها نیز به‌وضوح قابل مشاهده است. فرزانه (۱۳۹۶) نشان داد که میان ساختار مالکیت بانک‌ها - شامل تمرکز مالکیت و مالکیت دولتی یا شرکت - و ریسک‌پذیری، رابطه معناداری وجود دارد. این پیوند توسط شاهچرا (۱۴۰۰) در قالب کژمنشی تبیین شد و شواهدی از ارتباط مثبت میان سطح ریسک و اهرم بانکی ارائه کرد که ناشی از ناکارآمدی نظارت بانکی مرکزی است. محمدپور زرنندی و همکاران (۱۴۰۰) نیز با تمرکز بر حاکمیت شرکتی نشان دادند که متغیرهایی مانند نفوذ مدیر عامل و سهامداران نهادی، ارتباط مستقیمی با شاخص‌های سودآوری بانک‌ها دارند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که رفتار پریسک بانک‌ها بیش از آن‌که واکنشی به شرایط محیطی باشد، در ساختار مالکیت و حاکمیت شرکتی آن‌ها نهفته است.

نقش محیط کلان و نظارت نیز در شکل‌دهی رفتارهای بانکی برجسته است. گرجی و باقری (۱۴۰۳) با بررسی تطبیقی نشان دادند که با توجه به تورم بالا، نمی‌توان ممنوعیت یا مجوز کلی برای سرمایه‌گذاری بانک‌ها صادر کرد و باید سطح بهینه سرمایه‌گذاری متناسب با چرخه اقتصادی تعیین شود. خوشخوی (۱۴۰۳) در بررسی تحولات بانکی دهه ۱۳۹۰، ریشه بحران بانکی را ضعف در زیرساخت‌های حکمرانی و برخورد منفعلانه با بانک‌های ناسالم دانست. شعبانی‌فرد و سید موسوی (۱۴۰۲) نیز این ضعف نظارتی را

تأیید کردند و نشان دادند که تمرکز بر کنترل تورم به جای نظارت عملیاتی بانک‌ها، اثر محدودی بر رفتار بانکی دارد. پژوهش‌های مظاهری و همکاران (۱۳۹۷ الف و ب) در کشورهای در حال توسعه نیز نشان داد که مقررات سخت‌گیرانه بر بنگاهداری می‌تواند تقدینگی و کفایت سرمایه بانک‌ها را تحت تأثیر قرار دهد، هرچند اثرگذاری آن در ایران به دلیل ضعف‌های ساختاری محدود است. با مرور این ادبیات، روشن می‌شود که دو دیدگاه رقیب در تحلیل بنگاهداری وجود دارد: یک رویکرد «واکنشی» که رفتار بانک‌ها را تابعی از نوسانات کلان می‌داند و یک رویکرد «ساختاری» که ریشه رفتار را در حاکمیت شرکتی، ساختار مالکیت و کژمنشی ناشی از ضعف نظارت می‌بیند. با این حال، تاکنون هیچ پژوهشی این دو فرضیه را به صورت تجربی در کنار یکدیگر آزمون نکرده است. همچنین شواهد نشان می‌دهد که شکست نظارت یکسان و وجود کژمنشی، ضرورت حرکت به سوی الگوهای نوین نظارتی را ایجاد می‌کند. موسوی ایوانکی و همکاران (۱۴۰۲) با ارائه الگویی برای نظارت مبتنی بر ریسک، بر نیاز به شناسایی الگوهای رفتاری متفاوت بانک‌ها تأکید کرده‌اند.

پژوهش حاضر در این زمینه دارای نوآوری‌های مفهومی، روش‌شناختی و سیاستی است. از منظر مفهومی، این تحقیق برای نخستین بار دو دیدگاه رقیب ساختاری و واکنشی را به طور هم‌زمان در یک مدل تجربی آزمون می‌کند تا مشخص شود آیا بنگاهداری پاسخی به نوسانات کلان است یا پدیده‌ای ریشه‌دار و نهادی. از نظر روش‌شناختی، پژوهش حاضر با استفاده از مدل پانل پویا (GMM)، ضریب «اینرسی نهادی» را اندازه‌گیری کرده و با تحلیل خوشه‌ای، ناهمگونی شبکه بانکی و الگوهای رفتاری متمایز بانک‌ها را شناسایی می‌کند. نوآوری سیاستی این تحقیق نیز ارائه مبنای داده‌محور برای تفکیک بانک‌ها به خوشه‌های پریسک و کم‌ریسک است؛ امری که امکان اجرای نظارت ناهمگن و مبتنی بر ریسک را فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد سیاست‌های یکسان مبتنی بر متغیرهای کلان، به دلیل اینرسی ساختاری و ناهمگونی رفتاری بانک‌ها، ناکارآمد هستند.

روش‌شناسی

این پژوهش از نظر ماهیت، در زمره تحقیقات کاربردی قرار دارد و از منظر فنی بر سه رویکرد تحلیلی مکمل استوار است. جامعه آماری تحقیق شامل ۲۴ بانک فعال کشور طی سال‌های ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۲ بوده و داده‌ها به صورت پانل متوازن با ۹۵ مشاهده بانک-سال گردآوری شده‌اند. هدف اصلی، شناسایی ریشه‌های رفتاری و ساختاری پدیده بنگاهداری از طریق ترکیب سه روش تحلیلی رگرسیونی، خوشه‌ای و پویا است.

در گام نخست، یک مدل رگرسیون داده‌های تابلویی برای سنجش اثر متغیرهای اقتصادی و نهادی بر رفتار بنگاهداری بانک‌ها برآورد گردید. متغیر وابسته پژوهش، نسبت خالص دارایی‌های ثابت به کل دارایی‌ها^۱ انتخاب شد. در حالی که در برخی مطالعات از نسبت دارایی‌های ثابت به حقوق صاحبان سهام استفاده می‌شود، وجود حقوق صاحبان سهام منفی در تعدادی از بانک‌های نمونه (نظیر آینده، دی و سرمایه) موجب تورش شدید و ناپایداری مدل می‌شود. از این رو، استفاده از کل دارایی‌ها در مخرج کسر، شاخصی پایدارتر و قابل اعتمادتر برای سنجش رفتار بنگاهداری فراهم می‌آورد.

متغیرهای توضیحی در سه دسته اصلی تعریف شدند:

(۱) ویژگی‌های درونی بانک شامل لگاریتم دارایی‌ها به‌عنوان شاخص اندازه بانک^۱، بازده دارایی‌ها^۲، نسبت کفایت سرمایه^۳ و نسبت نقدشوندگی^۴؛

(۲) شرایط اقتصاد کلان شامل رشد تولید ناخالص داخلی^۵ و تورم بخش مسکن^۶؛

(۳) متغیرهای مجازی نهادی شامل نوع مالکیت بانک (خصوصی، خصوصی شده و دولتی به‌عنوان گروه مبنا) و متغیر مربوط به مقررات^۷.

متغیر مجازی مربوط به مقررات برای سنجش اثر ابلاغیه بانک مرکزی در خصوص الزام به واگذاری دارایی‌های مازاد در سال ۱۴۰۱ تعریف شده است؛ بر این اساس، این متغیر برای سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ مقدار «۰» و برای سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ مقدار «۱» در نظر گرفته است.

ساختار کلی مدل پانل به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

$$Y_{it} = \alpha + \beta X_{it} + \gamma Z_t + \mu_i + \varepsilon_{it} \quad \text{رابطه (۱)}$$

که در این رابطه:

Y_{it} : متغیر وابسته (بنگاهداری) برای بانک i در زمان t ؛

X_{it} : بردار متغیرهای مستقل مربوط به ویژگی‌های خاص هر بانک؛

Z_t : بردار متغیرهای مستقل مربوط به شرایط اقتصاد کلان؛

α : عرض از مبدأ؛

μ_i : جمله اثرات مختص هر بانک (اثرات ثابت یا تصادفی) که ویژگی‌های غیرقابل مشاهده و ثابت هر بانک در طول زمان (مانند

فرهنگ سازمانی) را کنترل می‌کند؛

ε_{it} : جمله خطای تصادفی مدل.

با جایگزینی متغیرهای تحقیق، مدل تجربی نهایی به صورت رابطه (۲) تدوین شد:

$$\begin{aligned} \text{FixedAssetRatio_Assets}_{it} &= \alpha + \beta_1 \text{LOG_ASSETS}_{it} + \beta_2 \text{ROA}_{it} + \beta_3 \text{CAPITALRATIO}_{it} \\ &+ \beta_4 \text{LIQUIDITYRATIO}_{it} + \gamma_1 \text{GDP_GROWTH}_t \\ &+ \gamma_2 \text{HOUSING_INFLATION}_t + \delta_1 \text{PRIVATE_DUMMY}_{it} \\ &+ \delta_2 \text{PRIVATIZED_DUMMY}_{it} + \delta_3 \text{REGULATION_DUMMY}_t + \mu_i \\ &+ \varepsilon_{it} \end{aligned} \quad \text{رابطه (۲)}$$

1. LOG_ASSETS

2. ROA

3. CAPITALRATIO

4. LIQUIDITYRATIO

5. GDP_GROWTH

6. HOUSING_INFLATION

7. REGULATION_DUMMY

پس از انجام آزمون‌های تشخیصی (از جمله آزمون F لیمر)، برتری مطلق مدل اثرات ثابت^۱ بر مدل‌های تلفیقی^۲ و اثرات تصادفی^۳ اثبات گردید. بنابراین، تحلیل پایه بر اساس مدل اثرات ثابت انجام شد که بر تغییرات درون هر بانک در طول زمان تمرکز دارد. در گام دوم، با توجه به نتایج مدل پایه که نشان داد تفاوت اصلی رفتار بنگاهداری میان بانک‌ها ناشی از ویژگی‌های ذاتی و ثابت هر بانک است، از تحلیل خوشه‌ای K-Means برای کالبد شکافی این تفاوت‌ها استفاده گردید. برای هر بانک، میانگین و انحراف معیار نسبت بنگاهداری در طول دوره چهار ساله محاسبه و به‌عنوان متغیرهای ورودی الگوریتم خوشه‌بندی به‌کار گرفته شد. این رویکرد، بانک‌های دارای الگوی رفتاری مشابه را - صرف‌نظر از نوع مالکیت یا اندازه- در خوشه‌های همگن طبقه‌بندی نمود و امکان شناسایی گونه‌های رفتاری متمایز را فراهم ساخت.

در نهایت، مدل‌های ایستا مانند اثرات ثابت، اگرچه برای آزمون فرضیه ساختاری بودن پدیده مفیدند، اما دو محدودیت عمده دارند:

۱. مشکل همبستگی درونی: این مدل‌ها قادر به کنترل روابط دوسویه نیستند. برای مثال، این احتمال وجود دارد که نه تنها سودآوری (ROA) بر بنگاهداری اثر بگذارد، بلکه سطح بالای بنگاهداری نیز به‌دلیل قفل شدن منابع، بر سودآوری بانک اثر معکوس بگذارد.

۲. تورش متغیر وابسته با وقفه: در پدیده‌هایی مانند بنگاهداری که دارای «اینرسی» یا ماندگاری بالایی هستند، رفتار گذشته (بنگاهداری سال قبل) بر رفتار فعلی اثر می‌گذارد. ورود متغیر وابسته با یک وقفه^۴ به مدل، در برآوردهای FE یا OLS ایجاد تورش می‌کند.

برای کنترل هم‌زمان این مشکلات (همبستگی درونی و تورش متغیر وابسته با وقفه) و نیز سنجش دقیق میزان «اینرسی نهادی»، در گام سوم از مدل پانل پویای گشتاورهای تعمیم‌یافته^۵ به شیوه آرلانو-باند^۶ استفاده شد.

داده‌های مورد استفاده در تمامی مراحل، از صورت‌های مالی حسابرسی شده بانک‌ها در سامانه کدال و پایگاه‌های آماری بانک مرکزی استخراج گردید.

نکته حائز اهمیت در تعریف متغیر وابسته، شمولیت آثار «تجدید ارزیابی دارایی‌ها» در ارزش دفتری دارایی‌های ثابت است. اگرچه جهش‌های ناشی از تجدید ارزیابی (نظیر آنچه در سال ۱۴۰۲ برای برخی بانک‌ها رخ داد) لزوماً بیانگر جریان نقدی خروجی برای خرید ملک جدید نیست، اما در چارچوب رویکرد نهادی این پژوهش، به‌عنوان شاخصی از رفتار بنگاهداری تفسیر می‌گردد. استدلال اصلی آن است که تصمیم مدیریت بانک به حفظ این دارایی‌ها در ترازنامه پس از جهش قیمتی و عدم تمایل به واگذاری آن‌ها - به‌ویژه در شرایط فشار نظارتی برای فروش - بیانگر ترجیح آشکار بانک به نگهداری ثروت در قالب دارایی‌های فیزیکی و چسبندگی به بنگاهداری است.

1 Fixed Effects

2. Pooled

3. RE

4. FIXEDASSETRATIO_ASSETS_t-1

5. GMM

6. Arellano -Bond GMM

یافته‌ها

تحلیل توصیفی

در این پژوهش، برای افزایش پایداری مدل و جلوگیری از تورش ناشی از وجود حقوق صاحبان سهام منفی، از متغیر «نسبت دارایی ثابت به کل دارایی‌ها» (FIXEDASSETRATIO_ASSETS) به‌عنوان شاخص اصلی بنگاهداری استفاده شده است. بررسی توصیفی داده‌ها (جدول ۱) نشان می‌دهد که میانگین این نسبت در کل نمونه مورد بررسی برابر با ۶ درصد بوده است. دامنه تغییرات این نسبت کاملاً باثبات و در محدوده منطقی (حداقل ۶ درصد و حداکثر ۳۷/۷ درصد) قرار دارد. نکته بسیار مهم، تفاوت قابل توجه میان میانگین (۶ درصد) و میانه (۳/۲ درصد) است. بالاتر بودن میانگین از میانه - که توسط شاخص چولگی مثبت (Skewness = ۲/۷۷) نیز تأیید می‌شود - یک یافته مهم محسوب می‌گردد و نشان می‌دهد که توزیع بنگاهداری در نظام بانکی دارای چولگی به راست است. این موضوع بدین معناست که اکثریت بانک‌ها (بیش از نیمی از نمونه) نسبت دارایی‌های ثابت پایینی (در حدود ۳/۲ درصد) دارند، اما تعداد معدودی از بانک‌ها با نسبت‌های بسیار بالا (تا حدود ۳۷ درصد)، میانگین کل نمونه را به سمت بالا کشیده‌اند.

این یافته، فرضیه پژوهش مبنی بر این که بنگاهداری یک پدیده بحرانی اما محدود به چند بانک خاص (و نه یک معضل فراگیر) است را از نظر آماری تأیید می‌کند.

علاوه بر این، بررسی سایر متغیرها نشان می‌دهد که میانگین بازده دارایی‌ها برابر با ۰/۳۵۸ است، اما میانه آن (۰/۰۲۱) تصویر دقیق‌تری از وضعیت عمومی شبکه بانکی ارائه می‌دهد و حاکی از عملکرد سودآوری ضعیف در سطح عموم بانک‌ها است. هم‌چنین نسبت کفایت سرمایه به‌طور میانگین در سطح منفی ۱۰ درصد قرار دارد که بیانگر آسیب‌پذیری جدی و ساختاری بانک‌ها از منظر الزامات نظارتی است.

جدول ۱. آماره‌های توصیفی متغیرهای پژوهش (۱۳۹۹-۱۴۰۲)

متغیر (شاخص)	میانگین	میانه	حداکثر	حداقل	انحراف معیار	مشاهدات
نسبت دارایی ثابت به کل دارایی‌ها	۰/۰۶۰	۰/۰۳۲	۰/۳۷۷	۰/۰۰۶	۰/۰۷۳	۹۵
اندازه بانک (لگاریتم دارایی‌ها)	۹/۷۴۱	۹/۳۶۱	۲۰/۵۶۱	۸/۱۶۸	۲/۲۳۹	۹۵
بازده دارایی‌ها (ROA)	۰/۳۵۸	۰/۰۲۱	۸/۹۲۹	-۱/۵۵۵	۱/۷۸۳	۹۵
نسبت کفایت سرمایه	-۰/۱۰۰	۰/۰۴۰	۰/۱۳۷	-۳/۶۰۵	۰/۵۳۱	۹۵
نسبت نقدشوندگی	۰/۱۷۵	۰/۱۶۸	۰/۳۰۳	۰/۰۷۱	۰/۰۵۳	۹۵
متغیر مجازی بانک خصوصی	۰/۵۳۶	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۵۰۱	۹۵
متغیر مجازی بانک خصوصی‌شده	۰/۱۶۸	۰/۰۰۰	۱/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۳۷۶	۹۵
رشد اقتصادی	۰/۰۳۶	-۰/۰۳۶	۰/۰۳۹	۰/۰۳۴	۰/۰۰۱	۹۵
تورم بخش مسکن	۰/۵۴۷	۰/۲۴۸	۰/۹۳۷	۰/۱۶۰	۰/۳۵۱	۹۵
متغیر مجازی مقررات	۰/۴۹۴	-۰/۰۰۰	۱/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۵۰۲	۹۵

منبع: یافته‌های پژوهش (مبتنی بر ۹۵ مشاهده)

برای بررسی دقیق‌تر فرضیه‌های پژوهش، میانگین نسبت دارایی ثابت به کل دارایی‌ها برحسب نوع مالکیت در جدول شماره (۲) محاسبه و ارائه شده است.

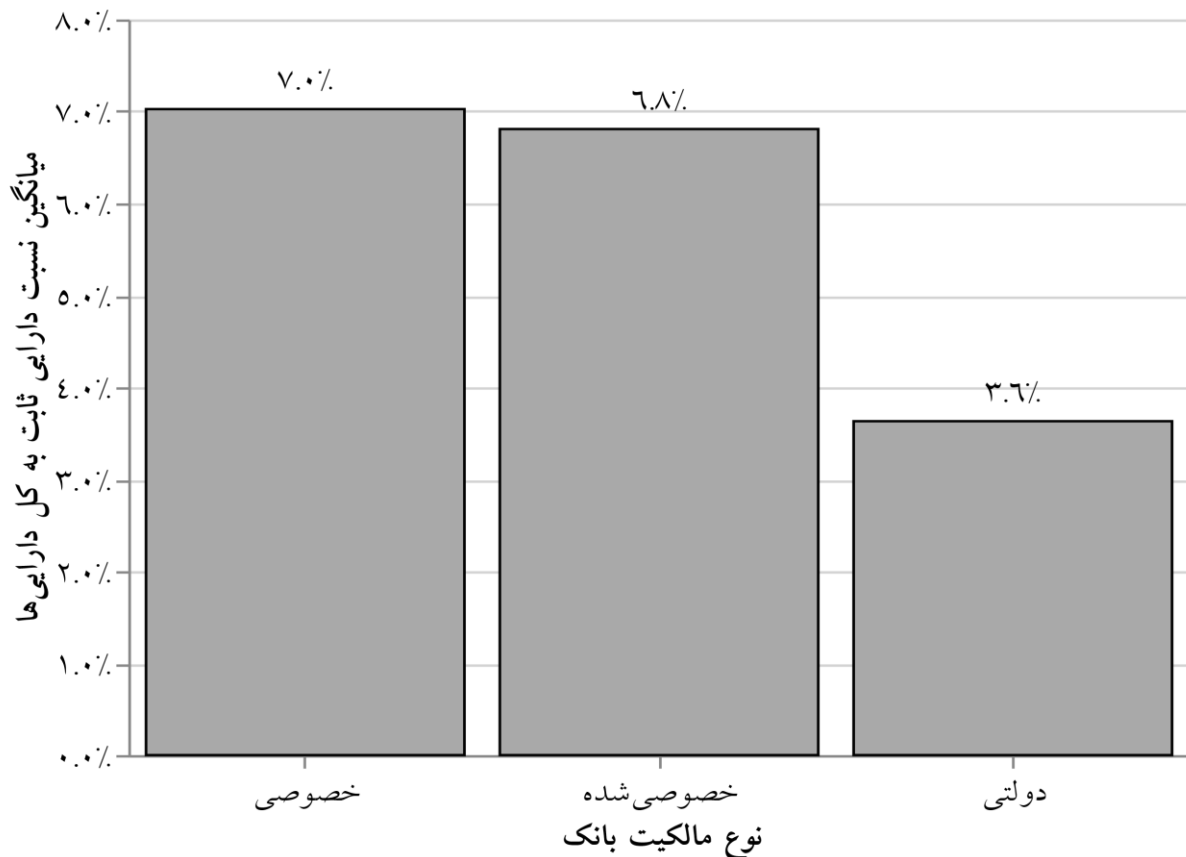
جدول ۲. مقایسه میانگین نسبت دارایی ثابت به کل دارایی‌ها برحسب نوع مالکیت (۱۳۹۹-۱۴۰۲)

گروه بانکی	میانگین نسبت دارایی ثابت (درصد)	تعداد مشاهدات (N)
دولتی (گروه پایه)	۳/۶۳	۲۸
خصوصی	۷/۰۲	۵۱
خصوصی شده	۶/۸۰	۱۶

منبع: یافته‌های پژوهش

یافته‌های توصیفی جدول شماره (۲) نشان می‌دهد که شکاف آشکاری میان بانک‌های دولتی و غیردولتی وجود دارد؛ بانک‌های دولتی با میانگین ۳/۶۳ درصد، کمترین میزان بنگاهداری را دارند، در حالی که بانک‌های خصوصی (۷/۰۲ درصد) و خصوصی شده (۶/۸۰ درصد) نسبت‌هایی تقریباً دو برابر دارند. این الگو بیانگر وجود یک چالش ساختاری در بانک‌های غیردولتی است. داده‌ها همچنین نشان می‌دهد که بانک‌های خصوصی حتی به‌طور میانگین، سطح بنگاهداری اندکی بالاتری نسبت به بانک‌های خصوصی شده دارند. این یافته تأکید می‌کند که پدیده بنگاهداری محدود به بانک‌های خصوصی شده نیست و هر دو گروه بانک‌های غیردولتی به‌طور معناداری با این چالش مواجه‌اند.

نمودار شماره (۱) این تفاوت فاحش میانگین‌ها را به‌صورت بصری نشان می‌دهد.



نمودار ۱. مقایسه میانگین بنگاهداری بانک‌ها بر اساس نوع مالکیت (۱۳۹۹-۱۴۰۲)

منبع: صورت‌های مالی بانک‌ها

بررسی روند زمانی میانگین نسبت دارایی ثابت به کل دارایی‌ها به تفکیک نوع مالکیت طی سال‌های ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۲، نشان‌دهنده الگوهای رفتاری متمایز و معناداری میان سه گروه بانکی است.

- بانک‌های دولتی: این گروه در تمام دوره مورد بررسی، رفتاری باثبات و در سطحی پایین از خود نشان داده‌اند. میانگین نسبت دارایی ثابت در این بانک‌ها همواره پایین‌ترین سطح در میان سه گروه بوده و در محدوده نسبتاً پایدار (بین ۲/۸ درصد تا ۴/۹ درصد) باقی مانده است.
- بانک‌های خصوصی: این بانک‌ها نیز رفتاری بسیار پایدار و قابل پیش‌بینی داشته‌اند. سطح بنگاهداری در بانک‌های خصوصی به‌طور مداوم بالاتر از دو گروه دیگر بوده است (به استثنای سال آخر دوره) و در یک بازه مشخص (بین ۶/۶ درصد تا ۷/۶ درصد) نوسان کرده است.
- بانک‌های خصوصی‌شده (یافته مهم): در نقطه مقابل، بانک‌های خصوصی‌شده الگوی کاملاً متفاوتی را به نمایش گذاشته‌اند. این گروه در سه سال ابتدایی دوره (۱۳۹۹ تا ۱۴۰۱)، عملکردی بسیار باثبات و محافظه‌کارانه، مشابه بانک‌های دولتی، داشته‌اند (در محدوده ۳/۹ درصد تا ۴/۷ درصد). اما یافته مهم، وقوع یک جهش ساختاری ناگهانی در سال ۱۴۰۲ است؛ در این سال، میانگین بنگاهداری در این گروه با بیش از سه برابر افزایش، به ۱۴/۶ درصد رسیده و به‌طور قابل توجهی از دو گروه دیگر پیشی گرفته است.

این الگو نشان می‌دهد که رفتار بنگاهداری در بانک‌های خصوصی‌شده، اگرچه در بیشتر دوره باثبات بوده است، اما پتانسیل بروز جهش‌های ناگهانی و شدید را در بازه‌های زمانی کوتاه دارا می‌باشد.

جدول ۳. روند زمانی میانگین نسبت دارایی ثابت به کل دارایی‌ها به تفکیک نوع مالکیت (۱۳۹۹-۱۴۰۲)

گروه بانکی	۱۳۹۹	۱۴۰۰	۱۴۰۱	۱۴۰۲
دولتی	۰/۰۳۴۴ (% ۳/۴)	۰/۰۴۸۷ (% ۴/۹)	۰/۰۳۳۶ (% ۳/۴)	۰/۰۲۸۴ (% ۲/۸)
خصوصی	۰/۰۶۹۳ (% ۶/۹)	۰/۰۷۰۵ (% ۷/۰)	۰/۰۷۵۷ (% ۷/۶)	۰/۰۶۵۷ (% ۶/۶)
خصوصی‌شده	۰/۰۳۸۶ (% ۳/۹)	۰/۰۴۰۰ (% ۴/۰)	۰/۰۴۷۴ (% ۴/۷)	۰/۱۴۶۱ (% ۱۴/۶)

منبع: یافته‌های پژوهش

نتایج تحلیل رگرسیونی (مدل اثرات ثابت)

نتایج برآورد مدل‌ها نشان داد که مدل اثرات تصادفی^۱ فاقد هرگونه اعتبار آماری است؛ به طوری که مقدار شاخص $\text{Prob}(F - \text{statistic}) = 0.533$ ، بی‌معنا بودن کامل این مدل را نشان می‌دهد. در مقابل، مدل اثرات ثابت^۲ نتایج کاملاً متفاوتی ارائه می‌دهد. همان‌طور که در جدول نتایج رگرسیون مشاهده می‌شود، اعتبار کلی این مدل با شاخص $\text{Prob}(F - \text{statistic}) = 0.533$ (عملاً صفر) به شدت تأیید می‌شود. این تضاد آشکار، برتری مطلق مدل اثرات ثابت را برای تحلیل این داده‌ها اثبات می‌کند. بنابراین، کلیه یافته‌ها و استنباط‌های نهایی پژوهش بر مبنای نتایج مدل اثرات ثابت ارائه می‌گردد.

1. Random Effects
2. Fixed Effects

جدول ۴. نتایج نهایی رگرسیون پدل با اثرات ثابت

متغیر	ضریب	مقدار احتمال	نتیجه
C (ثابت)	۰/۶۷۱۱	۰/۳۰۶۰	بی‌معنا
LOG_ASSETS (اندازه)	۰/۰۰۱۳	۰/۹۶۳۳	بی‌معنا
ROA (سودآوری)	۰/۰۱۶۲	۰/۲۸۱۷	بی‌معنا
CAPITALRATIO	۰/۰۱۳۸	۰/۴۲۹۵	بی‌معنا
LIQUIDITYRATIO	-۰/۲۰۲۴	۰/۰۷۷۲	بی‌معنا (در سطح ۵ درصد)
GDP_GROWTH	-۱۴/۹۸۶	۰/۲۷۲۰	بی‌معنا
HOUSING_INFLATION	-۰/۰۵۴۹	۰/۱۶۷۲	بی‌معنا
REGULATION_DUMMY	-۰/۰۳۱۳	۰/۳۵۲۱	بی‌معنا

منبع: یافته‌های پژوهش

نتایج برآورد مدل رگرسیون (جدول ۴)، هر دو فرضیه اصلی پژوهش را به‌طور قاطع تأیید می‌کند.

- تأیید فرضیه اول (اهمیت ساختار): قدرت تبیین‌کنندگی بالای مدل بسیار قابل توجه است. شاخص R^2 درون‌گروهی ۰/۷۷۹ نشان می‌دهد که مدل توانسته است حدود ۷۷/۹ درصد از تغییرات درون‌گروهی (نوسانات کوتاه‌مدت هر بانک حول میانگین خود) را صرفاً با اتکا به اثرات ثابت - که بیانگر DNA نهادی هر بانک است - توضیح دهد.
- تأیید فرضیه دوم (عدم تأثیر نوسانات کوتاه‌مدت): همان‌طور که در جدول شماره (۴) مشاهده می‌شود، ضرایب متغیرهای کلان و درون‌بانکی از نظر آماری معنادار نیستند. اگرچه بخشی از این بی‌معنایی می‌تواند به محدودیت حجم نمونه نسبت داده شود، اما هم‌زمانی آن با معناداری بسیار بالای اثرات ثابت و ضریب تعیین بالا، سازگاری قابل توجهی با فرضیه ساختاری پژوهش دارد. این یافته‌ها شواهدی فراهم می‌آورد که نشان می‌دهد رفتار بنگاهداری در دوره مورد بررسی، احتمالاً بیش از آن که واکنشی مکانیکی به نوسانات کوتاه‌مدت اقتصادی (مانند تورم مسکن) باشد، از منطق و ویژگی‌های پایدار و منحصربه‌فرد هر بانک تبعیت می‌کند.

ترکیب این دو نتیجه، پیام تحلیلی اصلی پژوهش را آشکار می‌سازد. پرسش کلیدی این است: چگونه مدلی با قدرت تبیین نزدیک به ۷۸ درصد، فاقد متغیر معناداری است؟ پاسخ در ماهیت مدل اثرات ثابت نهفته است:

۱. رفتار بنگاهداری، پدیده‌ای عمیقاً ساختاری و ریشه‌دار است (که توسط R^2 بالا تبیین می‌شود).
۲. این رفتار ساختاری، به نوسانات کوتاه‌مدت اقتصادی (تورم مسکن) یا مالی (سودآوری) واکنش معناداری نشان نمی‌دهد (که ضرایب بی‌معنا آن را تبیین می‌کند).

این یافته، تحلیل‌هایی را که صرفاً به دنبال توضیح رفتار بنگاهداری با نوسانات کوتاه‌مدت بازار هستند، به چالش می‌کشد. نکته قابل تأمل آن است که این بی‌معنایی، حتی شامل متغیر مجازی «مقررات^۱» نیز می‌شود. این امر نشان می‌دهد که در دوره مورد بررسی، حتی شوک‌های سیاستی و ابلاغیه‌های نظارتی مقطعی نیز نتوانسته‌اند بر این رفتار ساختاری و ریشه‌دار (DNA نهادی بانک‌ها) اثر آماری معناداری بگذارند.

نتایج تحلیل خوشه‌ای

نتایج مدل اثرات ثابت (جدول ۴) نشان داد که رفتار بنگاهداری، یک پدیده «ساختاری» است و حدود ۷۷/۹ درصد از تغییرات آن توسط سرشت (DNA) نهادی هر بانک تبیین می‌شود. با این حال، این مدل مشخص نمی‌کند که این سرشت نهادی دقیقاً چیست و به چند الگوی رفتاری متمایز قابل تفکیک است.

از این رو، در گام دوم و به منظور کالبد شکافی اثرات ثابت و شناسایی الگوهای رفتاری پنهان، از تحلیل خوشه‌ای به روش میانگین‌های K استفاده شد. این تحلیل بر اساس دو شاخص «میانگین نسبت بنگاهداری» و «نوسان بنگاهداری» (انحراف معیار نسبت مزبور در طول دوره ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۲) انجام شد. نتایج، ۲۴ بانک مورد بررسی را در قالب سه خوشه رفتاری متمایز طبقه‌بندی کرد (جدول ۵).

خوشه نخست، شامل «محافظه‌کاران باثبات» است که ۱۲ بانک را در بر می‌گیرد و با میانگین بنگاهداری بسیار پایین (۱/۹ درصد) و نوسان حداقلی (۰/۶ درصد) مشخص می‌شود. این بانک‌ها، فارغ از نوع مالکیت (دولتی، خصوصی یا خصوصی شده)، به مأموریت اصلی بانکداری، یعنی واسطه‌گری مالی، پایبند بوده و در سرمایه‌گذاری دارایی‌های ثابت، رفتاری محتاط و پایدار داشته‌اند. خوشه دوم، «مهاجمان پریسک» را شامل می‌شود که از پنج بانک تشکیل شده و با میانگین بنگاهداری بسیار بالا (۲۲/۶ درصد) و نوسان شدید (۱۰ درصد) مشخص می‌شوند. در این گروه، بنگاهداری بخش اصلی مدل کسب‌وکار بانک را تشکیل داده و عامل اصلی افزایش میانگین بنگاهداری در کل شبکه بانکی است.

خوشه سوم، شامل «فرصت‌طلبان میانه» با هفت بانک است که میانگین بنگاهداری متوسط (۶/۱ درصد) و نوسان نسبتاً بالا (۳/۱ درصد) دارند. رفتار این بانک‌ها بیانگر ورود مقطعی و غیرساختاری به عرصه بنگاهداری است، به گونه‌ای که تصمیمات سرمایه‌گذاری آن‌ها بیشتر جنبه فرصت‌طلبانه دارد تا راهبردی و بلندمدت.

جدول ۵. نتایج تحلیل خوشه‌ای (طبقه‌بندی رفتاری کامل بانک‌ها)

خوشه	ویژگی رفتاری	میانگین بنگاهداری	نوسان (انحراف معیار)	تعداد بانک‌ها	اعضای خوشه
۱	محافظه‌کاران باثبات	۱/۹٪ (بسیار پایین)	۰/۶٪ (بسیار پایین)	۱۳	کشاورزی، اقتصاد نوین، ملت، رسالت، شهر، سینا، خاورمیانه، مهر ایران، صنعت و معدن، سرمایه، پارسیان، پست بانک، گردشگری
۲	مهاجمان پریسک	۲۲/۶٪ (بسیار بالا)	۱۰/۰٪ (بسیار بالا)	۵	آینده، دی، پاسارگاد، ملی، رفاه
۳	فرصت‌طلبان میانه	۶/۱٪ (متوسط)	۳/۱٪ (قابل توجه)	۶	صادرات، تجارت، مسکن، سامان، کارآفرین، توسعه تعاون

منبع: یافته‌های پژوهش

نتایج تحلیل مدل پانل پویا

برای بررسی مکانیسم عمل سرشت نهادی بانک‌ها و سنجش میزان پایداری رفتار بنگاهداری، مدل پانل پویای GMM به روش آرلانو-باند برآورد شد. نتایج حاصل (جدول ۶) یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش را آشکار می‌سازد.

جدول ۶. نتایج برآورد مدل پانل پویا (Arellano-Bond GMM)^۱

متغیر	ضریب	مقدار احتمال	نتیجه
بنگاهداری با یک وقفه	۰/۷۸۱	۰/۰۰۲	بسیار معنادار (ماندگاری بالا)
سودآوری	۰/۰۰۹	۰/۴۱۵	بی‌معنا
اندازه بانک	-۰/۰۰۴	۰/۸۱۱	بی‌معنا
تورم بخش مسکن	-۰/۰۱۲	۰/۶۰۹	بی‌معنا
آزمون‌های تشخیصی مدل			
آزمون AR(۲)	-	۰/۲۱۴	مدل معتبر است
آزمون Hansen	-	۰/۳۳۰	ابزارها معتبرند

منبع: یافته‌های پژوهش

یافته اصلی جدول شماره (۶) نشان می‌دهد که ضریب بزرگ و مثبت ۰/۷۸ برای متغیر وابسته با یک وقفه زمانی، از نظر آماری بسیار معنادار است. به عبارت دیگر، تقریباً ۷۸ درصد از سطح بنگاهداری یک بانک در سال جاری، صرفاً توسط سطح بنگاهداری همان بانک در سال گذشته تعیین می‌شود.

این میزان بالای پایداری و وابستگی به عملکرد گذشته، نشان‌دهنده چسبندگی شدید یا اینرسی نهادی در رفتار بنگاهداری بانک‌هاست. به بیان دیگر، تصمیمات مربوط به بنگاهداری در بانک‌ها عمدتاً ماهیتی استراتژیک، بلندمدت و وابسته به مسیرهای پیشین دارند. هنگامی که یک بانک، مانند بانک‌های خوشه دوم (مهاجمان پرریسک)، وارد مسیر بنگاهداری پرریسک می‌شود، به‌نوعی در این مسیر قفل شده و خروج از آن توسط متغیرهای کوتاه‌مدت اقتصادی یا مالی، مانند تورم بخش مسکن یا سودآوری مقطعی، تقریباً امکان‌پذیر نیست.

این یافته تأکید می‌کند که رفتار بنگاهداری بانک‌ها تابع سرشت نهادی و تثبیت شده آنهاست و سیاست‌های اقتصادی کوتاه‌مدت یا تغییرات موقتی بازار، تأثیر قابل توجهی بر اصلاح مسیرهای سرمایه‌گذاری بلندمدت آنان ندارد.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش، امکان داوری نظری میان سه رویکرد رقیب مطرح شده در مبانی نظری را فراهم می‌آورد. به‌طور مشخص، بی‌معنا بودن آماری متغیرهای کلان (مانند تورم بخش مسکن و رشد اقتصادی) در مدل اثرات ثابت، به‌طور قاطع «نظریه انگیزه‌های کلان» را رد می‌کند. این یافته نشان می‌دهد که رفتار بنگاهداری بانک‌ها - حداقل در دوره مورد بررسی - واکنشی عقلانی یا کوتاه‌مدت به نوسانات محیطی نبوده است. در نقطه مقابل، یافته‌ها به‌شدت از ترکیبی از دو نظریه دیگر پشتیبانی می‌کنند. نخست، قدرت تبیین‌کنندگی بسیار بالای «اثرات ثابت» که به مثابه «سرشت نهادی» بانک تفسیر شد و دوم، تفکیک بانک‌ها به خوشه‌های رفتاری متمایز، که هر دو به‌صورت مستقیم «نظریه نمایندگی» و نقش تضاد منافع و تصمیمات خاص مدیریتی در سطح بانک را تأیید می‌کنند. هم‌زمان، ضریب بالای «اینرسی نهادی» و چسبندگی شدید رفتار بنگاهداری که در مدل پانل پویا آشکار شد، شاهدی بر «نظریه مدارای نظارتی» است؛ زیرا چنین رفتار ساختاری و پرریسکی نمی‌توانست با این قدرت در طول زمان تداوم یابد، مگر آن‌که نهاد ناظر از اعمال شوک‌های اصلاحی قاطع پرهیز کرده باشد. در مجموع، این پژوهش مسئله بنگاهداری را از حوزه «ضرورت اقتصادی» خارج کرده و آن را قاطعانه در حوزه «اقتصاد سیاسی نهادی» و «حاکمیت شرکتی» قرار می‌دهد.

۱. ضرایب و مقادیر احتمال سایر متغیرها به دلیل بی‌معنا بودن گزارش نشده‌اند.

نتایج مدل اثرات ثابت، هر دو فرضیه اصلی پژوهش را تأیید می‌کند. این مدل نشان داد که رفتار بنگاهداری نه واکنشی به نوسانات کوتاه‌مدت متغیرهایی نظیر تورم بخش مسکن یا سودآوری، بلکه پدیده‌ای عمیقاً ساختاری است. قدرت تبیین‌کنندگی ۷۷/۹ درصدی اثرات ثابت، در کنار بی‌معنا بودن تمامی متغیرهای کلان، قویاً نشان می‌دهد که ریشه‌های بنگاهداری را باید در ویژگی‌های پایدار و ذاتی هر بانک جست‌وجو کرد، نه در نوسانات کوتاه‌مدت اقتصادی.

دومین یافته عمیق پژوهش، از تحلیل کیفی اعضای خوشه‌های رفتاری (جدول ۵) حاصل می‌شود. این خوشه‌بندی، فراتر از یک دسته‌بندی صرفاً آماری، بیانگر نوعی «هم‌نشینی‌های عجیب» است که منطق ساده «دولتی/خصوصی» را به چالش کشیده و بار دیگر اهمیت «سرشت نهادی» را برجسته می‌سازد. برای مثال، قرار گرفتن بانکی مانند «بانک سرمایه» در خوشه «محافظه‌کاران باثبات» در نگاه اول تعجب‌برانگیز است. این هم‌نشینی نشان می‌دهد که سطح پایین بنگاهداری (میانگین ۱/۹ درصد) در این خوشه، لزوماً محصول یک «استراتژی محافظه‌کارانه و هوشمندانه» نیست. در مورد برخی بانک‌ها (مانند خاورمیانه) این رفتار می‌تواند نتیجه یک «انتخاب استراتژیک» باشد، در مورد برخی بانک‌های مسئله‌دار، این وضعیت احتمالاً بازتاب «محدودیت منابع» است؛ به این معنا که بانک عملاً توان یا ظرفیت ورود به پروژه‌های بنگاهداری جدید را ندارد.

هم‌چنین، قرار گرفتن «بانک ملی» (به‌عنوان یک بانک دولتی) در کنار بانک‌های پریسکی چون «آینده» و «دی»، یکی دیگر از مهم‌ترین یافته‌های این بخش است. این امر نشان می‌دهد که پدیده بنگاهداری تهاجمی، مسئله‌ای صرفاً مرتبط با بانکداری خصوصی نیست. این یافته مؤید آن است که «منطق ساختاری» می‌تواند متفاوت باشد، اما به نتیجه‌ای یکسان منجر شود؛ به‌گونه‌ای که بنگاهداری در بانک آینده می‌تواند ناشی از «منطق سوداگرانه» باشد، در حالی که در بانک ملی، همین رفتار ممکن است ناشی از «منطق سیاسی» و الزام به اجرای پروژه‌های کلان ملی که در ترازنامه به شکل دارایی ثابت ثبت می‌شوند، باشد.

در هر دو حالت، نتیجه یکسان است: خروج از کارکرد واسطه‌گری مالی. این تحلیل کیفی، فرضیه اصلی پژوهش مبنی بر «ساختاری» بودن رفتار بنگاهداری را تأیید کرده و آن را عمیق‌تر می‌کند. نوع مالکیت، به‌تنهایی عامل تعیین‌کننده الگوی رفتاری بانک‌ها نیست؛ بلکه «منطق حاکمیت شرکتی» و «سرشت نهادی» هر بانک، صرف‌نظر از نوع مالکیت، رفتار آن را تعیین می‌کند. این یافته، ضرورت «نظارت ناهمگن» و مبتنی بر خوشه‌های رفتاری را دوجندان می‌سازد.

نتایج مدل پانل پویا نیز نشان داد که رفتار بنگاهداری بانک‌ها دارای چسبندگی و ماندگاری بالاست و به‌شدت وابسته به مسیر گذشته است. ضریب ۰/۷۸ بیانگر آن است که سطح بنگاهداری یک بانک در سال جاری، عمدتاً تابع سطح بنگاهداری همان بانک در سال گذشته است. این نتیجه توضیح می‌دهد که چرا بانک‌های مهاجم، علی‌رغم سیاست‌های نظارتی کوتاه‌مدت، در مسیر رفتاری خود باقی می‌مانند و متغیرهای اقتصادی یا مالی مقطعی قادر به تغییر مسیر استراتژیک آن‌ها نیستند.

یافته‌های این پژوهش، فراتر از تأیید فرضیه‌های اصلی، دو پدیده عمیق‌تر را آشکار می‌سازد که نیازمند تحلیل کیفی و نهادی بوده و درک ما از ماهیت «ساختاری» بنگاهداری را کامل‌تر می‌کند. نخستین یافته شگفت‌انگیز، «شکست ساختاری» مشاهده شده در جدول شماره (۳) است. در حالی که بانک‌های دولتی و خصوصی رفتاری باثبات و قابل پیش‌بینی در دوره مورد بررسی داشته‌اند، گروه بانک‌های خصوصی شده در سال ۱۴۰۲ با جهشی ناگهانی و سه‌برابری در میانگین بنگاهداری (از ۴/۷ درصد به ۱۴/۶ درصد) مواجه شده‌اند.

این یافته، به خودی خود، یکی از قوی‌ترین شواهد در رد فرضیه «واکنشی» بودن بنگاهداری است. همان‌طور که نتایج رگرسیون (جدول ۴) نشان می‌دهد، این جهش شدید با هیچ‌یک از متغیرهای کلان اقتصادی مانند تورم بخش مسکن یا رشد اقتصادی،

هم‌بستگی معناداری نداشته است. این عدم هم‌بستگی نشان می‌دهد که این جهش، یک «واکنش» به نوسانات بازار نبوده، بلکه یک تصمیم مدیریتی-نهادی و احتمالاً برون‌زا نسبت به مدل تجربی پژوهش بوده است.

این جهش می‌تواند ناشی از اقداماتی در سطح حاکمیت شرکتی، مانند تجدید ارزیابی گسترده دارایی‌ها برای پوشش زیان‌های انباشته، اصلاح ساختار ترازنامه یا اجرای یک پروژه‌های کلان تهاثر دارایی در سطح آن گروه بانکی باشد. این پدیده نشان می‌دهد که تغییرات در بنگاهداری، حتی اگر ناگهانی باشند، لزوماً از نوسانات تدریجی متغیرهای اقتصادی پیروی نمی‌کنند، بلکه می‌توانند محصول شوک‌های ساختاری و دستوری باشند.

ترکیب این یافته‌ها، پیامدهای مهمی برای سیاست‌گذاری و نظارت بانکی دارد. از آنجا که مسئله بنگاهداری ریشه در سرشت نهادی هر بانک دارد، اعمال سیاست‌های کلی و یکنواخت، کارایی لازم را نخواهد داشت. نهاد ناظر باید بر اساس طبقه‌بندی رفتاری بانک‌ها، سیاست‌های متناسب اتخاذ کرده و با بانک‌های محافظه‌کار، مهاجم و فرصت‌طلب به شیوه‌ای متفاوت مواجه شود. مهار بنگاهداری مستلزم اعمال شوک‌های ساختاری و اصلاحات نهادی است که بر متغیرهای پایدار و مدیریتی، از جمله اصلاح حاکمیت شرکتی، واگذاری دارایی‌ها و بازطراحی ساختار انگیزشی مدیران ارشد، تمرکز دارد. در نهایت، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بازگرداندن نظام بانکی به مأموریت اصلی خود، یعنی واسطه‌گری مالی مولد، مستلزم عبور از تحلیل‌های سطحی و تمرکز بر اصلاحات ساختاری عمیق در سطح سرشت نهادی و حاکمیت شرکتی بانک‌هاست.

علی‌رغم تلاش برای استفاده از روش‌های آماری نوین، پژوهش حاضر با محدودیت‌هایی مواجه است که مهم‌ترین آن، کوتاهی دوره زمانی تحقیق ($T=4$) به دلیل محدودیت دسترسی به داده‌های یکپارچه و قابل اتکای پس از سال ۱۴۰۲ است.

این محدودیت، دو چالش ایجاد می‌کند: نخست امکان سنجش دقیق اثر شوک‌های سیاستی (مانند متغیر مقررات) را به دلیل هم‌خطی با روند زمانی، دشوار می‌سازد. دوم، اگرچه مدل پانل پویا اساساً برای شرایط N بزرگ و T کوچک طراحی شده است، اما دوره زمانی چهار ساله در مرز حداقل آستانه مورد نیاز برای برآورد قابل اتکای پارامترهای پویا قرار دارد. هرچند نتایج آزمون‌های تشخیصی اعتبار مدل را تأیید کردند، اما تکرار این پژوهش با دوره‌های زمانی طولانی‌تر می‌تواند به تأیید قطعی‌تر ضریب «اینرسی نهادی» و پایداری خوشه‌های رفتاری کمک کند. هم‌چنین پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، اثر تجدید ارزیابی دارایی‌ها از خالص سرمایه‌گذاری فیزیکی تفکیک شده و نقش هر یک به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرد.

منابع

آزاداندیش، ر.، حیدری، ع. و قیوم‌زاده، م. (۱۴۰۱). سرمایه‌گذاری در بانک‌های ایران از منظر فقه و قوانین بانکداری موجود. فصلنامه علمی مطالعات فقه اقتصادی، ۴(۴)، ۱۸-۲.

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. (بی‌تا). پایگاه سری‌های زمانی اقتصادی <https://tsd.cbi.ir>.

پور صفر، ز. و معصومی‌نیا، ع. (۱۴۰۱). تحلیل و بررسی ارتباط بین بنگاهداری بانک‌ها و رشد اقتصادی ایران. جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۲۳(۲۳)، ۸۴۸-۸۲۳.

خوشخوی، م. (۱۴۰۳). ارزیابی تحولات نظام بانکی کشور در دهه ۱۳۹۰ و دلالت‌های آن در اصلاح نظام بانکی. مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی، ۷(۷)، ۴۵-۱.

سازمان بورس و اوراق بهادار. (بی‌تا). سامانه جامع اطلاع‌رسانی ناشران (کدال): صورت‌های مالی سالانه بانک‌ها. <https://www.codal.ir>

شعبانی‌فرد، ع. و سید موسوی، م. (۱۴۰۲). آسیب‌شناسی ساختارهای نظارت بر مؤسسات پولی و مالی در ایران. مطالعات حقوقی، ۳۳، ۳۰۹-۲۹۵.

شاهچرا، م. (۱۴۰۰). شواهد نظری و تجربی کژمنشی در نظام بانکی ایران. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۲۶(۸۷)، ۱۳۳-۱۱۲.

فرزان، ح. (۱۳۹۶). رابطه بین ساختار مالکیت و ریسک‌پذیری در بانک‌های ایران. فصلنامه مطالعات مدیریت و حسابداری، ۳(۴)، ۹۹-۸۹.

گرگی، ف. و باقری، م. (۱۴۰۳). حدود فعالیت بانک‌ها: حد بهینه ممنوعیت قانونی سرمایه‌گذاری و بنگاهداری با رویکرد تطبیقی. مطالعات حقوق

- تطبیقی، ۱۱۵(۱)، ۱۸۶-۲۰۶.
- محمدمپور زرنندی، م.، مینویی، م.، و طبایی‌زاده فشارکی، ح. (۱۴۰۰). بررسی رابطه بین حاکمیت شرکتی و شاخص‌های سودآوری سرمایه‌گذاری در بانک‌های تجاری ایران. فصلنامه دانش سرمایه‌گذاری، ۱۰(۳۹)، ۲۶۵-۲۸۲.
- مظاهری، ط.، شیرکوند، س. و جمالی، ع. (۱۳۹۷ الف). بررسی تأثیر مقررات حاکم بر فعالیت‌های مالی غیربانکی و بنگاه‌داری بانک‌ها بر نقدینگی آن‌ها در کشورهای در حال توسعه. تحقیقات مالی، ۲۰(۴)، ۴۴۵-۴۶۶.
- مظاهری، ط.، شیرکوند، س.، و جمالی، ع. (۱۳۹۷ ب). تأثیر محدودیت فعالیت غیربانکی و بنگاه‌داری بانک‌ها بر کفایت سرمایه آن‌ها در کشورهای در حال توسعه. پژوهش‌های پولی-بانکی، ۳۷، ۳۵۵-۳۸۲.
- موسوی ایوانکی، س.، فلاح شمس، م.، و حنیفی، ف. (۱۴۰۲). ارائه الگوی نظارت مبتنی بر ریسک بر بانک‌ها و مؤسسات اعتباری با استفاده از نظریه داده‌بنیاد. فصلنامه سیاست‌های مالی و اقتصادی، ۱۱(۴۱)، ۱۹۷-۲۴۲.
- Azadandish, R., Heydari, A., & Ghayoomzadeh, M. (2022). Investment in Iranian banks from the perspective of Islamic jurisprudence and existing banking laws. *Journal of Economic Fiqh Studies*, 4(4), 2–18. (in Persian)
- Berger, Allen N., & Bonaccorsi di Patti, Emilia. (2002). Capital structure and firm performance: A new approach to testing agency theory and an application to the banking industry (Working paper). *Board of Governors of the Federal Reserve System*.
- Brown, Craig O., & Dinç, I. Serdar. (2005). The politics of bank failures: Evidence from emerging markets. *The Quarterly Journal of Economics*, 120(4), 1413–1444.
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran. (n.d.). Economic time series database. <https://tsd.cbi.ir> (in Persian)
- Demirgüç-Kunt, A & Huizinga, H. (1999). Determinants of commercial bank interest margins and profitability: Some international evidence. *The World Bank Economic Review*, 13(2), 379–408.
- Farzan, H. (2017). The relationship between ownership structure and risk-taking in Iranian banks. *Journal of Management and Accounting Studies*, 3(4), 89–99. (in Persian)
- Gorji, F & Bagheri, M. (2024). Limits of banks' activities: The optimal boundary of legal prohibition on investment and bank firm behavior from a comparative perspective. *Comparative Law Studies*, 15(1), 186–206. (in Persian)
- Jensen, M. C & Meckling, W. H. (1976). Theory of the firm: Managerial behavior, agency costs and ownership structure. *Journal of Financial Economics*, 3(4), 305–360.
- Khoshkhuy, M. (2024). Evaluation of developments in Iran's banking system during the 2010s and their implications for banking system reform. *Strategic Studies of the Islamic Revolution*, (7), 1–45. (in Persian)
- Mazaheri, T., Shirakvand, S & Jamali, A. (2018a). The impact of regulations governing non-banking financial activities and bank firm behavior on bank liquidity in developing countries. *Financial Research*, 20(4), 445–466. (in Persian)
- Mazaheri, T., Shirakvand, S & Jamali, A. (2018b). The effect of restrictions on non-banking activities and bank firm behavior on capital adequacy in developing countries. *Monetary and Banking Research*, 37, 355–382. (in Persian)
- Mohammadpour Zarandi, M., Minouei, M & Tabayi-Zadeh Fesharaki, H. (2021). Examining the relationship between corporate governance and investment profitability indicators in Iranian commercial banks. *Journal of Investment Knowledge*, 10(39), 265–282. (in Persian)
- Mousavi-Ivanki, S. M., Fallah Shams, M & Hanifi, F. (2023). Developing a risk-based supervision model for banks and credit institutions using grounded theory. *Quarterly Journal of Financial and*

- Economic Policies*, 11(41), 197–242. (in Persian)
- Poursafar, Z & Masoumiania, A. (2022). Analysis of the relationship between bank firm behavior and economic growth in Iran. *Iranian Journal of Political Sociology*, (23), 823–848. (in Persian)
- Securities and Exchange Organization of Iran. (n.d.). Comprehensive system for dissemination of issuers' information (CODAL): Annual financial statements of banks. <https://www.codal.ir> (in Persian)
- Shabani-Fard, A & Seyed Mousavi, . (2023). A pathology of supervisory structures over monetary and financial institutions in Iran. *Law Studies*, 33, 295–309. (in Persian)
- Shahchera, M. (2021). Theoretical and empirical evidence of moral hazard in Iran's banking system. *Iranian Economic Research*, 26(87), 112–133. (in Persian)



Identifying and Ranking the Obstacles to the Implementation of Performance-Based Budgeting in Cultural Organizations Based on the BSC Model

Hamidreza Najmabadi¹ , Karim Ebrahimi² , and Hossein Parkan³ 

1. Master's student, Department of Management, Faculty of Humanities, Narag University, Arak, Iran. Email: hrnajmabadi1362@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Management, Faculty of Economics and Administrative Sciences, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding author). Email: k.ebrahimi@qom.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Cultural and Social Studies, Institute for Civilization and Social Studies, Qom, Institute for Islamic Sciences and Culture, Iran. Email: h.parkan@isca.ac.ir

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2025/09/20

Received in revised form:
2025/12/31

Accepted: 2026/05/02

Available online: 2026/06/22

Keywords:

Performance-Based Budgeting, Balanced Scorecard, Cultural Organization, Performance-Based Budgeting.

ABSTRACT

As is evident, the traditional budgeting system is established in most cultural organizations of the country. Given that the traditional budgeting system has failed to achieve organizational goals, this study seeks to identify and rank the obstacles to the implementation of performance-based budgeting in order to solve this problem in cultural organizations. The present research is applied in terms of objective and descriptive-survey in terms of execution. This study aims to identify and rank the obstacles to the implementation of performance-based budgeting in cultural organizations located in the city of Qom, which has been considered as the statistical population. Among these cultural organizations, 105 experts from 8 cultural organizations were selected as the sample. The data collection method in this study is a mixed method (field, library), and a questionnaire was used to collect information to answer the questions. The questionnaire of this study is derived from the components extracted from the opinions of budgeting experts in each of the perspectives of the Balanced Scorecard model. The results of the study, based on the one-sample t-test, show that in cultural organizations, there are obstacles in all perspectives of the Balanced Scorecard model for the implementation of the performance-based budgeting system. In fact, cultural organizations must address the identified obstacles from all perspectives. To rank the identified obstacles, the Friedman test was also used, the results of which show that the employee satisfaction perspective is the first priority, followed by the growth and learning, environment and society, process, financial, and client perspectives, respectively.

Cite this article: Najmabadi, Hamidreza; Ebrahimi, Karim; Parkan, Hossein (2026). Identifying and Ranking the Obstacles to the Implementation of Performance-Based Budgeting in Cultural Organizations Based on the BSC Model, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 114 - 131. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.13931.1062>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Qom.

DOI: <https://doi.org/10.22091/ise.2025.13931.1062>

JEL Classification: H61, M14, H72, G31



شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی بر اساس مدل BSC

حمیدرضا نجم‌آبادی^۱، کریم ابراهیمی^۲، و حسین پرکان^۳

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه مدیریت، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه نراق، اراک، ایران. رایانامه: hrnajmabadi1362@gmail.com

۲. استادیار، گروه مدیریت، دانشکده علوم اقتصادی و اداری، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: k.abrahimi@qom.ac.ir

۳. استادیار گروه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، پژوهشکده مطالعات تمدنی و اجتماعی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ایران. رایانامه: h.parkan@isca.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

همان‌گونه که مشهود است، نظام بودجه‌ریزی سنتی در اغلب سازمان‌های فرهنگی کشور استقرار دارد. نظر به این‌که نظام بودجه‌ریزی سنتی توفیقی در تحقق اهداف سازمانی نداشته است، این پژوهش به دنبال شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی جهت حل این مشکل در سازمان‌های فرهنگی است. تحقیق حاضر از نظر هدف، پژوهشی کاربردی و از نظر اجرا، توصیفی پیمایشی است. این پژوهش جهت شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی مستقر در شهر قم است که به‌عنوان جامعه آماری در نظر گرفته شده است. از این میان سازمان‌های فرهنگی مذکور، ۱۰۵ متخصص از ۸ سازمان فرهنگی به‌عنوان نمونه انتخاب شده است. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش روش ترکیبی (میدانی، کتابخانه‌ای) است و از پرسشنامه جهت جمع‌آوری اطلاعات برای پاسخ به سؤالات بهره گرفته شده است. پرسشنامه این تحقیق برآمده از مؤلفه‌های احصاشده از نظر خبرگان حوزه بودجه‌ریزی در هر یک از مناظر مدل ارزیابی متوازن است. نتایج تحقیق با توجه به آزمون میانگین تک‌نمونه‌ای انجام‌شده، نشان می‌دهد که در سازمان‌های فرهنگی از تمام مناظر مدل ارزیابی متوازن جهت استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی مانع وجود دارد. درواقع سازمان‌های فرهنگی باید از تمام مناظر، نسبت به رفع موانع تبیین‌شده اقدام نمایند. به‌منظور رتبه‌بندی موانع احصاشده نیز از آزمون فریدمن استفاده شده است که نتیجه آن نشان می‌دهد که منظر رضایت کارکنان در اولویت اول و مناظر رشد و یادگیری، محیط و جامعه، فرآیندی، مالی و خدمت‌گیرندگان به‌ترتیب در اولویت‌های بعدی قرار دارند.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

بودجه‌ریزی عملیاتی، کارت امتیازی متوازن، سازمان فرهنگی، بودجه‌ریزی بر مبنای عملکرد.

استاد: نجم‌آبادی، حمیدرضا؛ ابراهیمی، کریم؛ پرکان، حسین (۱۴۰۵). شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی بر اساس

مدل BSC. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲ (۲)، ۱۳۱-۱۱۴. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.13931.1062>

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم.



طبقه‌بندی JEL: H61, M14, H72, G31

مقدمه

بودجه‌ریزی عملیاتی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فرآیندهای مدیریتی، نقش کلیدی در تخصیص منابع و تحقق اهداف استراتژیک سازمان‌ها ایفا می‌کند. در سازمان‌های فرهنگی که ماهیت ویژه و پیچیدگی‌های خاص خود را دارند، استقرار صحیح بودجه‌ریزی عملیاتی با چالش‌ها و موانع فراوانی مواجه است. این موانع می‌توانند ناشی از عوامل فنی، فرهنگی، ساختاری و سازمانی باشند که بر کارایی و اثربخشی فرایند بودجه‌اثرگذارند (حلیم^۱، ۲۰۲۳).

مدل کارت امتیازی متوازن، ابزاری مدیریتی معتبر است که در بسیاری از سازمان‌ها برای مدیریت استراتژیک و ارزیابی عملکرد استفاده می‌شود. این مدل چهار دیدگاه مالی، مشتری، فرآیندهای داخلی و یادگیری و رشد را برای ایجاد یک سیستم تعادل در اندازه‌گیری عملکرد سازمانی به‌کار می‌گیرد (کومار^۲، ۲۰۲۴). هدف اصلی کارت امتیازی متوازن، ترجمه چشم‌انداز و استراتژی سازمان به اصول عملیاتی و به‌عبارت دیگر، تبدیل لایه مدیریتی به عملیات روزمره سازمان است (عثمانی^۳، ۲۰۲۲).

یکی از مهم‌ترین موانع استقرار سیستم‌های بودجه‌ریزی در سازمان‌های فرهنگی، مقاومت فرهنگی و کمبود زیرساخت‌های فناوری و مالی است که می‌تواند روند تطبیق سازمان با فرآیندهای نوین بودجه‌ریزی را کند یا متوقف سازد (حلیم، ۲۰۲۳).

در دنیای امروز، سازمان‌های فرهنگی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی حفظ هویت ملی، ترویج ارزش‌های اجتماعی و توسعه اقتصادی خلاقانه، نقش محوری در جامعه ایفا می‌کنند. با این حال، محدودیت‌های مالی فزاینده و فشارهای رقابتی، این سازمان‌ها را وادار به اتخاذ رویکردهای مدیریتی نوین برای بهینه‌سازی منابع و افزایش کارایی کرده است. بودجه‌ریزی عملیاتی به‌عنوان یک ابزار استراتژیک، امکان هم‌راستایی تخصیص منابع با اهداف عملکردی را فراهم می‌آورد و می‌تواند به سازمان‌های فرهنگی کمک کند تا از حالت سنتی و هزینه‌محور به سمت مدل‌های نتیجه‌محور حرکت کنند.

مدل کارت امتیازی متوازن، که توسط کاپلان و نورتون^۴ (۲۰۱۵) معرفی شد، چارچوبی جامع برای اندازه‌گیری عملکرد از چهار منظر مالی، مشتری، فرآیندهای داخلی و یادگیری و رشد ارائه می‌دهد و در ادغام با بودجه‌ریزی عملیاتی، ابزاری قدرتمند برای غلبه بر چالش‌های مدیریتی ایجاد می‌کند. این مدل نه تنها به ارزیابی عملکرد کمک می‌کند، بلکه موانع فرهنگی و سازمانی را برجسته می‌سازد و راهکارهایی برای پیاده‌سازی پایدار پیشنهاد می‌دهد. در بخش فرهنگی، جایی که اهداف اغلب کیفی و بلندمدت هستند، ادغام مدل کارت امتیازی متوازن با بودجه‌ریزی عملیاتی می‌تواند به افزایش شفافیت و پاسخگویی منجر شود، اما موفقیت آن به شناسایی و مدیریت موانع وابسته است.

اهمیت این موضوع در شرایط اقتصادی کنونی دوچندان است؛ سازمان‌های فرهنگی با بودجه‌های محدود دولتی و وابستگی به کمک‌های خصوصی روبه‌رو هستند و نیاز به ابزارهایی برای توجیه سرمایه‌گذاری‌ها بر اساس عملکرد دارند. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد می‌تواند کارایی سازمانی را در بخش عمومی، از جمله دانشگاه‌ها و نهادهای فرهنگی، بهبود بخشد، اما چالش‌هایی مانند کمبود ظرفیت انسانی و مقاومت فرهنگی مانع از تحقق کامل آن می‌شود (هیبه و اسماعیل^۵، ۲۰۲۳). در

1. Halim
2. Kumar
3. Usmani
4. Kaplan, Norton
5. He & Ismail

این راستا، مدل کارت امتیازی متوازن به‌عنوان پلی بین استراتژی و اجرا عمل می‌کند و امکان رتبه‌بندی موانع را بر اساس ابعاد متوازن فراهم می‌آورد، که این امر به‌ویژه در سازمان‌های فرهنگی با تنوع اهداف هنری و اجتماعی حیاتی است.

تحقیقات اخیر نشان می‌دهند که بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی نه‌تنها نیازمند فرآیندهای مالی دقیق است، بلکه باید با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگی و اجتماعی این سازمان‌ها طراحی گردد تا بتواند پاسخگوی فشارهای اقتصادی، ضرورت شفافیت و نیاز به مسئولیت‌پذیری باشد (مرادی^۱ و همکاران، ۲۰۲۳). به‌علاوه، موانع فرهنگی و ساختاری، از جمله مقاومت در برابر تغییر و ضعف تعامل میان ذی‌نفعان، از مهم‌ترین چالش‌هایی است که باید در استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی رفع شود (سونجا^۲، ۲۰۲۴).

مسئله اصلی این است که بدون شناسایی و رتبه‌بندی دقیق این موانع بر اساس چارچوب مدل کارت امتیازی متوازن، سازمان‌های فرهنگی نمی‌توانند از پتانسیل کامل این رویکرد بهره‌برند، که منجر به کاهش عملکرد کلی و از دست رفتن فرصت‌های توسعه پایدار می‌شود. تحقیقات اخیر تأکید می‌کند که اصلاحات بودجه‌ریزی عملکردی، هرچند بر فشار مالی محلی تأثیر مثبت دارد، اما بدون غلبه بر موانع فرهنگی و سازمانی، اثربخشی محدودی خواهد داشت. بنابراین، این پژوهش بر شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی ایران با استفاده از مدل کارت امتیازی متوازن تمرکز دارد تا چارچوبی عملی برای مدیران و سیاست‌گذاران ارائه دهد و به حل مسئله ناکارآمدی مالی در این بخش کمک کند. در نهایت، مطالعه و رتبه‌بندی این موانع با استفاده از مدل کارت امتیازی متوازن، می‌تواند به مدیران سازمان‌های فرهنگی باری رساند تا ضمن شناخت دقیق‌تر مشکلات، سیاست‌ها و اقدامات بهینه را جهت بهبود فرآیند بودجه‌ریزی عملیاتی تدوین و اجرا نمایند.

ادبیات موضوع

مدیران عموماً بر اطلاعات تکیه می‌کنند تا از این طریق به تصمیم‌گیری و بهبود عملکرد سازمان بپردازند. تصمیم‌گیری در فضای مبهم و بدون اطلاعات شفاف و خارج از چارچوب اهداف راهبردی، سبب می‌شود سازمان در تحقق مأموریت اصلی بازممانده یا دچار انحراف گردد.

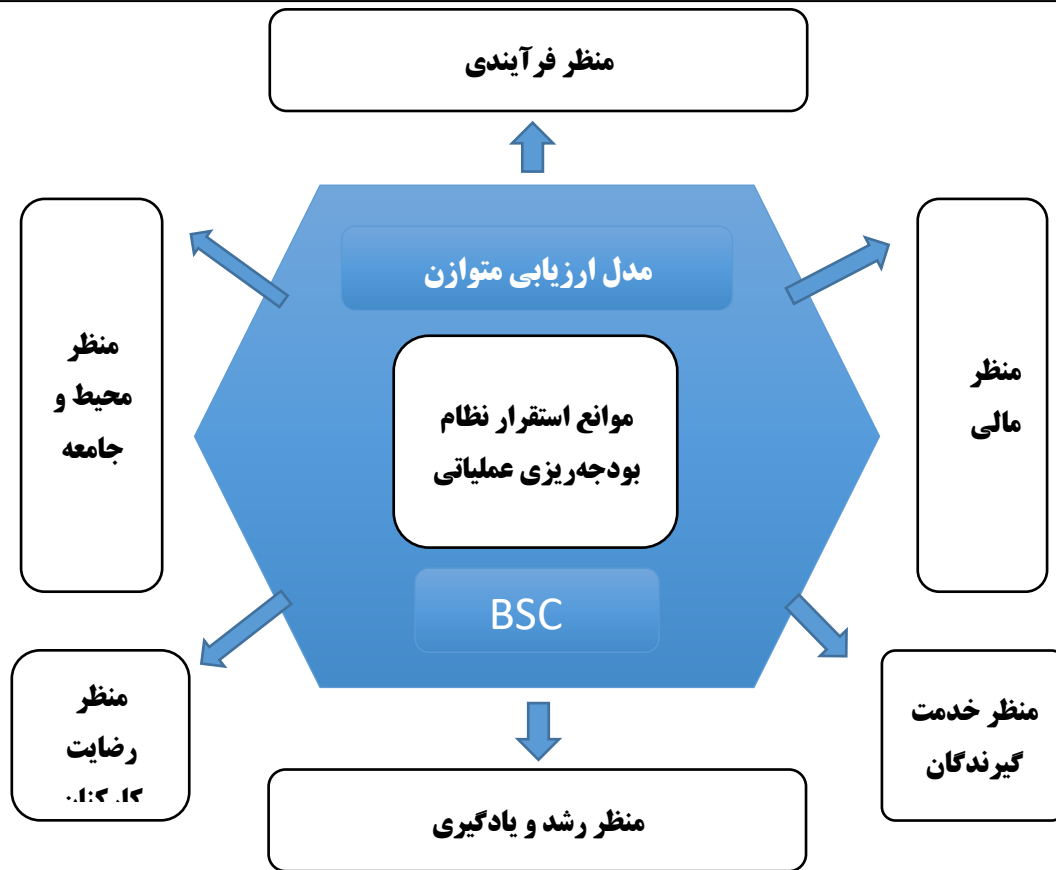
اگر بودجه را به‌عنوان نرم‌افزاری جهت انتقال اراده مغزافزار سازمان (تصمیمات راهبردی مدیران سازمان) به سخت‌افزار (منابع سازمانی شامل نیروی انسانی و ...) در نظر بگیریم، آنگاه در میان مدل‌های بودجه‌ریزی، تنها بودجه‌ریزی عملیاتی است که می‌تواند افق تازه‌ای پیش روی مدیران سازمان بگشاید، چرا که با وجود پارامترهای مناسبی که در فرایند تصمیم‌گیری مهیا می‌نماید، ملزومات سازمانی کارا و اثربخش را فراهم می‌نماید.

نظام‌های بودجه‌ریزی سنتی به‌دنبال این است که بودجه «چگونه» و «کجا» هزینه شده است و مبنای تسهیم و تخصیص بودجه نیز هزینه‌کرد بودجه تصویب شده است، اما بودجه‌ریزی عملیاتی به «خروجی» و «هدف» بودجه مصرف شده توجه دارد و مبنای تسهیم و تخصیص را بر تطبیق خروجی‌ها با استانداردهای تعیین‌شده برای آن‌ها، جهت تحقق اهداف گذاشته است. در واقع بودجه‌ریزی عملیاتی دو عامل اساسی «کارایی» و «اثربخشی» را به بودجه‌ریزی سنتی اضافه نموده است (حسن‌آبادی و نجار صراف، ۱۳۸۶). بودجه‌ریزی عملیاتی از دیرباز در زمره پیشنه‌های اصلاحی در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه بوده و در ایران، ایده عملیاتی کردن بودجه در سال‌های اخیر نخستین بار در بند «ب» تبصره ۲۳ قانون بودجه ۱۳۸۱ کل کشور مطرح شد.

با توجه به الزامات قانونی در ماده ۱۳۸ و ۱۴۴ قانون برنامه چهارم توسعه کشور و همچنین بند ۳۲ سیاست‌های کلی قانون برنامه پنجم توسعه، ماده ۲۱۹ قانون برنامه پنجم توسعه کشور و ماده ۱۶ قانون خدمات کشوری، تمام سازمان‌های دولتی موظف به اجرا و استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی هستند، لیکن به دلیل موانع مختلف سازمانی و غیرسازمانی، این امر عملاً تاکنون انجام نشده است. اغلب سازمان‌های فرهنگی با توجه به این که از بودجه دولتی استفاده می‌نمایند و روال بودجه‌ریزی در کشور به صورت سنتی است، از روش بودجه‌ریزی سنتی استفاده می‌نمایند. علی‌رغم تأکید قانون بر اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی، تاکنون تعداد اندکی از سازمان‌های فرهنگی به فکر اجرای این نظام در سازمان خود افتاده‌اند و تنها توانسته‌اند که گام‌های اولیه مربوط به استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی را بردارند. اما همین سازمان‌ها نیز پس از مدتی با توجه به موانع پیش روی انجام این پروژه، کار را نیمه‌کاره رها نموده‌اند. یکی از مشکلات موجود در عدم اجرای این قانون، عدم وجود الگوها و تحقیقات کاربردی در خصوص این موضوع در کشور است. این تحقیق درصدد است تا موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی متقاضی اجرای این پروژه در کشور را با توجه به مدل جامع BSC، مورد کنکاش قرار دهد.

لازم به ذکر است رابرت کاپلان و دیوید نورتن در دهه ۱۹۹۰ یک سیستم نوین مدیریتی تحت عنوان کارت امتیازی متوازن را ارائه نمودند. در روش ارزیابی متوازن که به عنوان یک سیستم ارزیابی عملکرد معرفی گردیده، علاوه بر ارزیابی مالی سنتی، عملکرد سازمان را با افزودن سه بعد دیگر یعنی: مشتریان، فرایندهای داخلی کسب‌وکار و یادگیری و رشد مورد ارزیابی قرار می‌دهد. روش مذکور با توجه ویژه به دارایی‌های نامشهود سازمان که در عصر حاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردیده است، این امکان را به سازمان می‌دهد تا با گنجانیدن آن در مدل ارزیابی مورد نظر، از طریق نظارت، کنترل و آگاهی از کیفیت دارایی‌های نامشهود، در صورت لزوم نسبت به ترمیم نقاط ضعف و جبران کاستی‌ها اقدام کند (پرکان و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

در خصوص این روش باید اشاره گردد همان‌طور که خود این دو دانشمند نیز اشاره نموده‌اند، با توجه به محیط سازمان و به فراخور نیاز می‌توان مناظر مدل را بومی و متناسب با سازمان مورد نظر نمود. بر همین اساس، مدل ارزیابی متوازن استفاده‌شده در این تحقیق، مبتنی بر مدل تکمیلی ارزیابی متوازن که در کتاب شاخص‌های کلیدی عملکرد آقای دیوید پارمتر پیشنهاد شده، دارای ۶ منظر است. این مناظر عبارتند از: خدمت‌گیرندگان، رضایت کارکنان، فرآیندها، محیط و جامعه، مالی و رشد و یادگیری.



شکل ۱. برگرفته از کتاب شاخص‌های کلیدی عملکرد دیوید پارامتر

بودجه‌ریزی عملیاتی

بر اساس تعریفی که صندوق بین‌المللی پول از بودجه‌ریزی عملیاتی دارد، بودجه‌ریزی عملیاتی عبارت است از روش‌ها و سازوکارهایی که ارتباط بین اعتبارات اختصاص‌یافته به دستگاه‌های اجرایی را با خروجی‌ها و پیامدهای آن از طریق به‌کارگیری اطلاعات عملکردی در تخصیص منابع تقویت می‌کند (هیبه و اسماعیل، ۲۰۲۳). بودجه‌ریزی عملیاتی به‌عنوان یک رویکرد نوین در مدیریت مالی سازمان‌ها، به تخصیص منابع بر اساس نتایج و عملکرد تأکید دارد. تحقیقات اخیر نشان داده‌اند که این روش می‌تواند به بهبود کارایی و اثربخشی سازمان‌ها کمک کند (کومار، ۲۰۲۴). از سوی دیگر، مدل کارت امتیازی متوازن به‌عنوان ابزاری برای ارزیابی عملکرد سازمان‌ها، چهار منظر مالی، مشتری، فرآیندهای داخلی و یادگیری و رشد را در نظر می‌گیرد (عثمانی^۱ و همکاران، ۲۰۲۲). این مدل به سازمان‌ها کمک می‌کند تا اهداف استراتژیک خود را به فعالیت‌های عملیاتی تبدیل کنند و در نتیجه، بهبود عملکرد کلی را تسهیل نمایند (مرادی و همکاران، ۲۰۲۳).

با این حال، استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌ها با چالش‌هایی مواجه است. موانع فرهنگی، ساختاری و فنی از جمله مشکلاتی هستند که می‌توانند روند پیاده‌سازی این سیستم را مختل کنند (سونجا، ۲۰۲۴). به‌ویژه در سازمان‌های فرهنگی، عدم وجود زیرساخت‌های مناسب و مقاومت در برابر تغییرات، از جمله موانع اصلی به‌شمار می‌آیند (حلیم، ۲۰۲۳).

ویژگی و تمایز این سیستم با سیستم سنتی، تأکید روی هدف‌ها، نتایج و محاسبه بهای تمام شده فعالیت‌ها و کاهش هزینه‌ها و همچنین افزایش کیفیت خدمات و پاسخگویی به مردم است (انصاری و زینالی، ۱۳۸۷). بودجه‌ریزی عملیاتی به‌عنوان یک رویکرد مدیریتی نوین، پیوند میان تخصیص منابع و نتایج عملکردی سازمان‌ها را تقویت می‌کند و در دهه‌های اخیر در بخش عمومی و به‌ویژه در نهادهای فرهنگی مورد توجه قرار گرفته است. برخلاف نظام‌های سنتی بودجه‌ریزی که بر ورودی‌ها و هزینه‌ها تمرکز دارند، بودجه‌ریزی عملیاتی با تأکید بر اهداف و پیامدها، شفافیت مالی و پاسخگویی سازمانی را ارتقا می‌دهد (عباس اف^۱، ۲۰۲۴).

سازمان‌های فرهنگی، سازمان‌هایی هستند که متناسب با تعریفی که از مفهوم فرهنگ و قلمرو آن دارند، اهداف و مأموریت‌های خود را تعیین می‌کنند. سازمان‌های فرهنگی در کشور ما عمدتاً به‌دنبال همگرایی و تحول‌آفرینی، نظریه‌پردازی و الگوسازی برای نظام اسلامی هستند. آن‌ها تلاش می‌کنند هدایتگر و پاسخگوی اقشار و گروه‌های اجتماعی در گستره مسائل ملی و فراملی باشند. آن‌ها همچنین در برابر چالش‌های فرهنگی کشور، فعال، جریان‌ساز و مصونیت‌بخش هستند. با شناخت عینی و علت‌شناسانه نیازهای خدمت‌گیرندگان، سعی دارند پیش‌گام در عرضه فرآورده‌ها و خدمات نوآمد، بهنگام و اثربخش باشند (پرکان و همکاران، ۱۳۹۱).

یکی از چارچوب‌های کلیدی برای استقرار موفق این رویکرد، مدل کارت امتیازی متوازن است که امکان همسویی استراتژی سازمان با شاخص‌های کلیدی عملکرد را در چهار بعد اصلی مالی، مشتری، فرآیندهای داخلی و یادگیری و رشد فراهم می‌سازد و در سال‌های اخیر در مطالعات بخش عمومی نیز گسترش یافته است (کومار، ۲۰۲۴). تحقیقات جدید نشان می‌دهند که ادغام بودجه‌ریزی عملیاتی با کارت امتیازی متوازن می‌تواند به بهبود اثربخشی، کارایی و پاسخگویی در سازمان‌های فرهنگی کمک کند و موانع ناشی از ساختارهای بوروکراتیک و محدودیت‌های مالی را کاهش دهد (سونجا، ۲۰۲۴).

با وجود مزایای بالقوه، استقرار این نظام در سازمان‌های فرهنگی با چالش‌های چندبعدی مواجه است. مقاومت سازمانی و فرهنگی، ضعف نظام‌های انگیزشی، نبود داده‌های عملکردی شفاف و محدودیت‌های نهادی و قانونی از جمله موانعی هستند که روند گذار از بودجه‌ریزی سنتی به بودجه‌ریزی عملیاتی را دشوار می‌سازند (مرادی و همکاران، ۲۰۲۳). به‌ویژه در محیط‌های فرهنگی که اهداف و نتایج غالباً ماهیت کیفی دارند، سنجش کارایی و اثربخشی نیازمند شاخص‌های دقیق و داده‌های قابل اتکا است. ادبیات اخیر تأکید دارد که موفقیت اصلاحات بودجه‌ای در گرو توانمندسازی منابع انسانی، توسعه زیرساخت‌های فناوری اطلاعات و ارتقای تعاملات بین بخش‌های مالی و برنامه‌ریزی است (هیبه و اسماعیل، ۲۰۲۳). همچنین، تجربه کشورهای نشان می‌دهد که فقدان ضمانت‌های اجرایی و عدم همسویی نظام بودجه ملی با رویکردهای نتیجه‌محور، مانع نهادینه‌سازی پایدار بودجه‌ریزی عملیاتی می‌شود. بنابراین، تحلیل موانع از منظر کارت امتیازی متوازن به مدیران فرهنگی امکان می‌دهد تا با شناسایی گلوگاه‌های کلیدی، اقداماتی هدفمند برای بهبود کارکرد سیستم بودجه‌ریزی اتخاذ کنند.

در سال‌های اخیر، توجه به نظام‌های بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد در بخش عمومی افزایش یافته است. چرا که این رویکرد فرصت پیوند میان تخصیص منابع و نتایج عملکردی را فراهم می‌کند. مطالعات نشان می‌دهند که بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد می‌تواند شفافیت مالی، پاسخگویی و کارایی تخصیص منابع را ارتقا دهد؛ اما موفقیت آن به شرایط نهادی، ظرفیت سازمانی و کیفیت شاخص‌های عملکرد بستگی دارد (عباس اف، ۲۰۲۵).

در این میان، مدل کارت امتیازی متوازن به‌عنوان چارچوبی کلیدی برای ترجمه استراتژی‌ها به شاخص‌های عملکردی چندبعدی به‌کار گرفته شده است. به‌عنوان مثال، باروس^۱ (۲۰۲۵) در مقاله مروری خود بر کاربرد کارت امتیازی متوازن در نهادهای دولتی، نشان می‌دهد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از تحقیقات اخیر به ترکیب این مدل با فرآیندهای بودجه‌ریزی و مدیریت عملکرد پرداخته‌اند. در زمینه ادغام شاخص‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و حکومتی با کارت امتیازی متوازن، تحقیقات جدید نیز مطرح شده‌اند؛ مثلاً گارفالاکیس^۲ و همکاران (۲۰۲۵) به بررسی نحوه ادغام این شاخص‌ها در چارچوب کارت امتیازی متوازن در حکومت محلی پرداخته‌اند و موانع مفهومی و عملی این ادغام را تحلیل کرده‌اند.

در ترکیب شیوه‌های حسابداری مدیریت با ابزارهای عملکردی در بخش عمومی، مقاله‌ای که به‌صورت نظام‌مند ۲۹ مقاله از مجلات معتبر بین سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵ بررسی کرده، نشان می‌دهد که کاربرد تکنیک‌هایی مانند محاسبه هزینه بر مبنای فعالیت، گزارشگری یکپارچه و ترکیب کارت امتیازی متوازن با فرآیندهای داخلی، به افزایش شفافیت و کارایی کمک می‌کند؛ اما موانعی مانند مقاومت سازمانی، فشار سیاسی و پیچیدگی سیستم‌های اطلاعاتی همچنان به‌عنوان چالش اصلی باقی مانده‌اند (نیترو^۳ و ساری، ۲۰۲۴).

لذا در رویکرد پیشنهادی، ادغام BSC با فرآیند بودجه‌ریزی عملیاتی می‌تواند بستری نظری و عملی برای همسویی اهداف استراتژیک با تخصیص منابع فراهم آورد، مشروط بر آن‌که موانع داخلی و بیرونی شناخته شوند و راهبردهایی برای مدیریت آن‌ها تدوین گردد.

مزایای بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان

آگاهی از هزینه فعالیت‌ها می‌تواند سازمان‌ها را در اتخاذ تصمیماتی که سبب صرفه‌جویی در بودجه می‌گردد و کیفیت خدمات را بهبود می‌بخشد، یاری رساند. به‌طور خلاصه می‌توان مزایای بودجه‌ریزی عملیاتی را چنین عنوان نمود:

۱. شفاف‌سازی فرآیند بودجه‌ریزی؛
۲. افزایش کارایی و اثربخشی عملکرد سازمان‌ها از طریق تمرکز منابع در جهت ضروری‌ترین و مهمترین نتایج؛
۳. اصلاح و بهبود تصمیم‌گیری در مورد مؤثرترین راه برای استفاده از منابع محدود؛
۴. مسؤلیت‌پذیرتر ساختن مدیران در قبال تصمیماتی که روی نتایج بودجه تأثیر می‌گذارند؛
۵. حمایت بهتر مدیریت توسط پیوند نتایج بودجه و سنجش عملکرد بودجه با سنجش عملکرد برنامه در فرآیند کنترل و گزارش نتایج؛
۶. ارائه سیستم و فرآیندی که در آن تصمیم‌گیری‌های مربوط به بودجه اساساً بر پایه نتایج قابل سنجش و اهداف دارای اولویت صورت می‌گیرد (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۸۸)؛
۷. تمرکز بر روی «خروجی‌ها و نتایج» به جای «ورودی‌ها و منابع»؛
۸. ایجاد امکان تجزیه و تحلیل هزینه فعالیت‌ها و خروجی‌ها (کالا و خدمات) جهت کاهش هزینه فعالیت‌ها؛

1. Barros

2. Garefalakis

3. Nitro

۹. تبدیل اسناد بودجه به ابزارهای مورد نیاز برنامه‌ریزی اقتصادی و مدیریت؛
۱۰. در برگیرنده پاسخگویی در سطح بالاتر به‌همراه پاداش‌ها و مجازات‌های مربوط است (رایینسون، برومبی، ۲۰۰۵)؛
۱۱. محاسبه، شناسایی و مقایسه خدمات بر حسب بهاء تمام‌شده واقعی هر خدمت با موارد مشابه.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های بسیاری درباره بودجه و به‌ویژه بودجه‌ریزی عملیاتی در ایران انجام شده است که در ذیل به بخشی از آن‌ها که به‌طور خاص به موضوع تحقیق مرتبط است، اشاره شده است.

در تحقیقی که تحت عنوان «مشکلات پیاده‌سازی بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های دولتی و ارائه راهکارهای لازم برای کاهش موانع» که در سازمان هواشناسی استان تهران (۱۳۸۶) انجام پذیرفت، محمودی چنین نتیجه گرفت که موانع و مشکلات اجرایی نمودن بودجه‌ریزی عملیاتی به ترتیب: عوامل فنی با ۳۹ در صد، عوامل انسانی با ۳۱ در صد و عوامل محیطی با ۲۷ در صد در این امر مؤثر است.

در تحقیق دیگری که در گمرک جمهوری اسلامی ایران توسط اسعدی و همکاران (۱۳۸۸) صورت پذیرفت، آن‌ها با استفاده از مدل شه به تحقیق موضوع پرداختند. نتیجه آن تحقیق نشان می‌دهد که توانایی کمی و کیفی در گمرک به‌عنوان مانع شناخته نمی‌شود، بلکه عدم توانایی کافی در ارزیابی عملکرد، عدم توانایی فنی، عدم وجود اختیارات رویه‌ای لازم، عدم وجود اختیارات سازمانی به‌عنوان مانع شناسایی گردید.

نتیجه یافته‌های دانش فرد و شیرانوند (۱۳۹۱) در خصوص موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در حوزه درمان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نشان داد که بین شاخص‌های اطلاعات مالی، سیستم ارزیابی عملکرد، سیستم مدیریت مالی، ساختار سازمان، نیروی انسانی و الزامات قانونی با عدم استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی همبستگی وجود دارد.

ضیایی و همکاران (۱۳۸۷) به شناسایی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در دانشگاه تهران پرداختند. در پژوهش آن‌ها، برای شناسایی موانع اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی در دانشگاه تهران از مدل شه استفاده شده است. در پژوهش آن‌ها، وضع موجود این عوامل در دانشگاه تهران با نظرسنجی از مدیران دانشگاه مورد بررسی قرار گرفت و عواملی از جمله توانایی فنی و اختیار رویه‌ای که وضعیت مناسبی نداشتند، به عنوان موانع عمده اجرای بودجه عملیاتی در دانشگاه تهران شناسایی شد.

بر اساس نتایج پژوهش پورزمانی و نادری (۱۳۹۱) در سازمان‌های مناطق آزاد تجاری و صنعتی ایران، ناتوانی در ارزیابی عملکرد، ناتوانی نیروی انسانی، نداشتن اختیار قانونی و نبود اختیار رویه‌ای و همچنین نداشتن انگیزه‌های پذیرش به عنوان موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی بر اساس مدل شه شناسایی شدند. با این وجود، عواملی مانند توانایی فنی، اختیار سازمانی، پذیرش سیاسی و پذیرش مدیریتی به عنوان مانع تشخیص داده نشدند.

نتایج حاصل از تحقیق قدرتی و همکاران (۱۳۹۰) نشان می‌دهد که موانع و مشکلات استقرار و پیاده‌سازی سیستم بودجه‌ریزی عملیاتی در شهرداری قم، عوامل مدیریتی می‌باشند. مشکلات پیاده‌سازی بودجه‌ریزی عملیاتی از نظر پاسخ‌دهندگان به ترتیب عوامل: ۱- عامل انسانی، ۲- عامل فنی و فرآیندی، ۳- عامل محیطی با عوامل مدیریتی مرتبط است. لذا ایشان پیشنهاد می‌دهد در اجرای استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی، این موانع شناسایی و نسبت به برطرف نمودن آن‌ها اقدام گردد.

اندروز^۱ (۲۰۰۴) در پژوهشی تحت عنوان «اختیار، پذیرش، توانایی و اصلاحات بودجه‌ریزی عملیاتی» بیان کرد که بودجه‌ریزی عملیاتی یک اقدام اصلاحی برجسته در جهان است. شواهد پژوهش وی نشان داد که از این اصلاحات در شیوه‌ای محدود استفاده می‌شود و اختیار، پذیرش و توانایی عوامل تعیین‌کننده یک فضای اصلاح‌شده برای بودجه‌ریزی عملیاتی است.

یکی از حدس‌های رایج در مورد اجرای ناموفق بودجه‌ریزی عملیاتی، ظرفیت پایین یا توانایی پایین سازمانی است. موردکاوی‌ها و گزارش‌ها در مورد پیاده‌سازی بودجه‌ریزی عملیاتی نشان می‌دهد که سه بعد از توانایی سازمانی، شامل توانایی ارزیابی عملکرد، توانایی نیروی انسانی و توانایی فنی برای پیاده‌سازی کامل بودجه‌ریزی عملیاتی اساسی است (کتل^۲، ۱۹۹۲ و فولتین^۳، ۱۹۹۹). ملزومات فنی خاصی باید در راستای جمع‌آوری اطلاعات عملکرد و ایجاد بانک اطلاعاتی به‌کار گرفته شود که به وسیله آن اطلاعات عملکرد به صورت آنی، به شکل‌های مناسب و برای طیف متنوعی از کاربران تهیه شود (ملکرز و ویلوبا^۴، ۱۹۹۸).

گرایش‌های اخیر به اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی، عقایدی را در مورد عوامل تأثیرگذار بر اجرای موفق این نظام ایجاد کرده است که این مجموعه از عقاید، در مدل نهادی بخش دولتی تحت عنوان شُه ارائه شده است. این مدل، بر سه عامل اثرگذار بر انجام اصلاحات یعنی توانایی، اختیار و پذیرش تأکید می‌کند (اندروز، ۲۰۰۴).

اختیار قانونی: فرآیندهای رسمی بودجه‌ریزی اغلب دارای پشتوانه قانونی محکمی است و اصلاحات جدید در صورت تعارض با این قوانین نمی‌تواند اجرا شود (فولتین، ۱۹۹۹).

اختیار رویه‌ای: سنجش عملکرد و استفاده بالقوه از اطلاعات عملکرد اغلب در فرآیندهای بودجه موجود، مورد غفلت واقع می‌شود. مشخصه فرآیندهای موجود، رویه‌ای رسمی است که به‌عنوان یک قاعده، رفتار بودجه‌ریزی را ملزم می‌کند. اجرای موفقیت‌آمیز اصلاحات نیازمند سازگاری مدل اصلاحات با این قوانین و رویه‌ها است (زاویر^۵، ۱۹۹۸: ۱۱۵).

اختیار سازمانی: خطوط اختیار سازمانی بر اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی اثرگذار است، به‌ویژه هنگامی که قصد استفاده از اطلاعات عملکرد وجود دارد. اگر اختیارهای لازم واگذار شود و به مدیران اجازه داده شود که تصمیم‌هایی در مورد استخدام، بودجه‌ریزی، گزارشگری و قدرت تصمیم‌گیری داشته باشند، بودجه‌ریزی عملیاتی به صورت اثربخش‌تر اجرا می‌شود (کتل، ۱۹۹۲: ۷۴).

پذیرش سیاسی: پذیرش مقامات سیاسی در حمایت و تأمین منابع مالی برای اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی، بسیار حیاتی است و پذیرش اطلاعات عملکردی به وسیله مقام‌های سیاسی و مدنظر قرار دادن این اطلاعات در تصمیم‌گیری‌ها نقش مهمی در اجرای موفقیت‌آمیز بودجه‌ریزی عملیاتی دارد (اندروز، ۲۰۰۴).

جوماردی (۲۰۲۵) در مطالعه‌ای که به بررسی اثربخشی بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد در دستیابی به اهداف مالی دولت پرداخته، نتیجه گرفته است که در زمینه‌های مناسب، این رویکرد موجب افزایش پاسخگویی مالی و تخصیص بهینه‌تر منابع شده است، اما موفقیت آن وابسته به حمایت ذی‌نفعان و طراحی مناسب شاخص‌هاست. همچنین، ذکر^۶ و همکاران (۲۰۲۳) در زمینه خدمات درمانی نشان داده‌اند که اجرای بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد ممکن است به بهبود عملکرد مراکز خدماتی بر اساس شاخص‌های کیفیت منجر شود.

1. Andrews
2. Kettl
3. Foltin
4. Melkers & Willoughby
5. Xavier
6. Decker

در مطالعه‌ای دیگر، هوی و فاک^۱ (۲۰۲۲) به شناسایی عوامل کلیدی موفقیت برای استقرار بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد در سازمان‌های بخش عمومی در دوران پاندمی کرونا پرداختند و دریافتند که ظرفیت‌های نهادی، مهارت نیروی انسانی، پشتیبانی مدیریت ارشد و کیفیت ارتباطات از جمله عوامل مؤثر هستند.

از حیث نوآوری در چارچوب و مدل‌ها، عزام (۲۰۲۴) در مقاله «بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد: اصلاحات و تحول آن» نشان داده است که هنگام به‌کارگیری رویکردهای زمینه‌محور، بهبود در کیفیت اطلاعات عملکردی در نهادهای دولتی قابل تحقق است.

در حوزه کارت امتیازی متوازن، باروس (۲۰۲۵) مروری بر پژوهش‌های انجام‌شده دارد و اشاره می‌کند که کاربرد این مدل در نهادهای عمومی هنوز با چالش‌هایی مانند تطبیق شاخص‌ها با مأموریت سازمان و ظرفیت اجرای سیستم روبه‌روست.

پذیرش مدیریتی: پذیرش بودجه‌ریزی عملیاتی از جانب مدیران، به‌ویژه در ارتباط با استفاده از اطلاعات عملکرد در تصمیم‌گیری مدیریتی و ایجاد طرح‌های انگیزشی، به‌عنوان یک عامل اساسی در فرآیند بودجه‌ریزی عملیاتی محسوب می‌شود (دیوان محاسبات ایالات متحده آمریکا^۲، ۱۹۹۹).

پذیرش انگیزشی: فرآیند بودجه‌ریزی سرشار از مشوق‌ها است و مقام‌های سیاسی مانند مدیران، انگیزه‌هایی برای استفاده از انواع ویژه‌ای از اطلاعات و رفتارهای معین دارند. بنابراین، انگیزه‌ها و مشوق‌ها باید جزیی از بودجه‌ریزی عملیاتی باشد، به‌نحوی که پاداش‌ها و تنبیه‌هایی برای عملکرد مناسب و نامناسب در اجرای برنامه‌های مصوب و برای موفق بودن یا نبودن در اجرای بودجه عملیاتی در نظر گرفته شود.

سؤالات پژوهش

با توجه به این که تحقیق از نوع اکتشافی و شناسایی است، در این قسمت نیازی به ارائه فرضیه وجود ندارد و تحقیق به سؤالات مطرح شده در این خصوص پاسخ می‌دهد.

سؤال اصلی

۱. بر اساس مدل BSC، موانع استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی چیست؟
۲. بر اساس مدل BSC، اولویت‌بندی موانع به چه صورت است؟

روش تحقیق

جامعه آماری این تحقیق، سازمان‌های فرهنگی هستند که دارای مکانیسم بودجه‌ریزی بوده و به دنبال اجرای نظام بودجه‌ریزی عملیاتی هستند. روش نمونه‌گیری در این تحقیق، روش قضاوتی است. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش، روش ترکیبی (میدانی، کتابخانه‌ای) است. از کتابخانه، اینترنت، بانک‌های اطلاعاتی جهت تأمین اطلاعات زیربنایی بهره‌گیری شده است. همچنین با توجه به عدم وجود پرسشنامه استاندارد در تحقیقات شناسایی و اکتشافی، از مصاحبه با خبرگان جهت فراهم کردن متغیرهای لازم جهت پرسشنامه استفاده شده است. در نهایت از پرسشنامه جهت جمع‌آوری اطلاعات میدانی بهره گرفته شده است.

به‌منظور تجزیه و تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده در پژوهش حاضر، از روش‌های آماری توصیفی و استنباطی استفاده گردید. از آمار توصیفی جهت تجزیه و تحلیل هر یک از سؤالات پرسشنامه با استفاده از شاخص‌های گرایش مرکزی مانند میانگین و واریانس

1. Huy & Phuc

2. United States General Accounting Office

استفاده شده است. از آمار استنباطی مانند T تک متغیره و فریدمن به منظور تجزیه و تحلیل اطلاعات حاصل از پرسشنامه و رتبه‌بندی آن‌ها بهره‌برداری شده است. رابطه (۱) فرمول T تک متغیره را نشان می‌دهد:

$$t^* = \frac{\bar{X} - \mu_0}{\frac{S}{\sqrt{n}}} \quad (1)$$

که در آن \bar{X} = میانگین نمونه؛

μ_0 = میانگین جامعه تحت فرض صفر یا به عبارتی میانگین ادعا شده؛

S = انحراف معیار نمونه؛

و n = تعداد نمونه است.

پرسشنامه به‌عنوان مهمترین ابزاری است که در این تحقیق از آن استفاده شده است. نوع پرسشنامه مورد استفاده در این تحقیق از نوع بسته است که حاوی ۴۱ سؤال است. برای شناسایی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی از پرسشنامه‌ای که توسط خود پژوهشگر با نظر اساتید و خبرگان در این مورد تهیه شده، استفاده شده است.

به منظور استفاده از پرسشنامه ابتدا بایستی روایی و پایایی آن مورد محک و آزمون قرار گیرد. به منظور سنجش روایی پرسشنامه این تحقیق، پرسشنامه به خبرگان بودجه‌ریزی عملیاتی ارائه و نظرات ایشان جمع‌آوری شد. در پایان نیز پس از جمع‌بندی نظرات خبرگان، این پرسشنامه مورد تأیید ایشان قرار گرفت. جهت سنجش پایایی پرسشنامه نیز از روش آلفای کرونباخ استفاده شد. بدین منظور با استفاده از نرم‌افزار SPSS ضریب آلفای کرونباخ پرسشنامه محاسبه گردید که عددی برابر ۰/۸۳ شد. با توجه به این ضریب، پایایی پرسشنامه نیز مورد تأیید قرار گرفت.

یافته‌ها

داده‌های جمع‌آوری‌شده به منظور تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری باید در قالب آزمون‌های آماری به اطلاعات ارزشمندی تبدیل گردد. در این قسمت بر اساس آزمون‌های آماری مختلف به طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل داده‌های گردآوری شده پرداخته شده است. با توجه به سؤال اصلی تحقیق مبنی بر این که بر اساس مدل BSC موانع استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی چیست؟، ۴۱ مانع از روش مصاحبه با خبرگان شناسایی شد و با آزمون میانگین تک متغیره مورد سنجش قرار گرفت که نتایج آن در جدول شماره (۴) منعکس گردید. بر اساس جدول ذیل ۴۱ مؤلفه‌ای که به‌عنوان مانع شناسایی شده بود، مورد آزمون قرار گرفت که نتایج نشان می‌دهد از میان آن‌ها، ۵ مؤلفه مانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی محسوب نمی‌شود. اما ۳۶ مؤلفه دیگر طبق نتایج به‌دست آمده مانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی است.

جدول ۴. نتایج آزمون T تک متغیره بر روی موانع شناسایی شده

سطح معنی‌داری	T	میانگین	مناظر مدل کارت امتیازی متوازن و مؤلفه‌های آن	متغیر
0/000	64/39	42/3	فرآیندی	متغیر
0/000	0/000	26/4	در دسترس نبودن اطلاعات شفاف عملکردی از بخش‌های مختلف سازمان‌های فرهنگی	مؤلفه‌های متغیر فرآیندی
0/000	0/000	87/3	عدم احساس نیاز سازمان‌های فرهنگی به گزارش میزان اثربخشی فعالیت‌ها و خروجی‌ها	
0/000	0/000	82/3	یکپارچه نبودن سیستم‌های سازمانی و وجود پایگاه داده مشترک	
0/000	0/000	67/3	فقدان ضمانت اجرایی جهت استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی	
0/000	0/000	51/3	عدم وجود شاخص‌گذاری در سازمان‌های فرهنگی (به علت خدماتی بودن و مشکلات سنجش کیفیت خدمات)	
0/000	0/000	49/3	عدم احساس نیاز سازمان‌های فرهنگی به سنجش کارایی واحدها و مراکز مجری فعالیت‌ها	
0/000	0/000	42/3	غیرقابل سنجش بودن فعالیت‌های فرهنگی	
0/000	0/000	42/3	فقدان توجه به تدوین برنامه‌های عملیاتی (اهداف کمی) جهت محقق شدن اهداف راهبردی	
0/007	0/007	35/3	عدم وجود نظام ارزیابی عملکرد	
0/001	0/001	31/3	عدم ارائه اختیارات رویه‌ای لازم به مدیران مربوطه جهت استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی	
0/036	0/036	19/3	عدم وجود کارکرد سیستمی و فعالیت نظام‌مند در سازمان‌های فرهنگی انقلابی و خودجوش	
0/174	0/174	14/3	ضعف برنامه ریزی و هدف‌گذاری در سازمان‌های فرهنگی (به علت خدماتی بودن و مشکلات سنجش کیفیت خدمات)	
0/199	0/199	13/3	بی‌ثباتی کارکنان و مدیران ارشد در سازمان‌های فرهنگی	
0/000	0/000	42/2	عقب‌ماندگی سازمان‌های فرهنگی در استفاده از ابزارها و فناوری‌های جدید	
0/000	17/36	47/3	محیط و جامعه	متغیر
0/000	0/000	62/3	ضعف برنامه‌ریزی، هدف‌گذاری در عرصه کلان فرهنگ	مؤلفه‌های متغیر محیط و جامعه
0/000	0/000	3/46	وجود نظام بودجه‌ریزی سنتی در کشور (عدم هماهنگی در فرآیند تخصیص و گزارش‌گیری)	
0/000	0/000	3/42	انتزاعی بودن دانش استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی و عدم وجود سازمان‌های الگو بدین منظور	
0/001	0/001	3/41	عدم وجود ضمانت اجرایی از طرف مراجع قانونی متولی پیگیری اجرای نظام بودجه‌ریزی عملیاتی	
34/16	3/23	3.23	مالی	متغیر
0/000	0/000	3/78	تعامل سیستمی نامناسب بین بخش مالی و طرح و برنامه در سازمان‌های فرهنگی	مؤلفه‌های متغیر مالی
0/000	0/000	3/76	عدم وجود سازوکار مناسب به منظور ارائه اطلاعات شفاف مالی به بخش طرح و برنامه	
0/000	0/000	3/7	غیرانتفاعی بودن سازمان‌های فرهنگی و وجود بودجه دولتی	
0/000	0/000	3/57	عدم استقرار سیستم حسابداری تعهدی در سازمان‌های فرهنگی	
0/022	0/022	2/73	ثبت نادرست خرید اقلام سرمایه‌ای در سیستم مالی سازمان‌های فرهنگی	
0/000	0/000	2/57	وجود تعریف نادرست از درآمد در سیستم مالی سازمان‌های فرهنگی (در نظر گرفتن بودجه به‌عنوان درآمد)	
0/000	0/000	2/5	فقدان اعتبارات لازم جهت استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی	

میانگین	T	میانگین	مناظر مدل کارت امتیازی متوازن و مؤلفه‌های آن	
45/97	3/79	3.79	رضایت کارکنان	
0/000	0/000	4/06	1	وجود مقاومت سازمانی در مقابل تغییرات و تحولات سازمانی
0/000	0/000	3/91	2	اضطراب مدیران از آشکارشدن میزان اثربخشی و کارایی عملکرد واحدهای زیرمجموعه آنان در اثر استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی
0/000	0/000	3/8	3	تعهد نداشتن مدیران، به‌منظور جهت‌دهی فعالیت‌های سازمانی به‌سمت اهداف راهبردی (در صورت وجود تعهد در این خصوص نیاز به بودجه‌ریزی عملیاتی متبلور می‌گردد)
0/000	0/000	3/77	4	عدم وجود تفکر سیستمی و سازمانی در کارکنان و مدیران نسبت به مزایای استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی
0/000	0/000	3/76	5	فقدان نظام جبران خدمات مناسب برای مدیران و کارکنان مربوطه
0/000	0/000	3/47	6	ارائه گزارشات شفاف و ایجاد چالش برای کارکنان در تقابل با مدیران
45/05	3/7	3.7	رشد و یادگیری	
0/000	0/000	3/96	1	فقدان سیستم آموزشی پرورش‌دهنده مدیران لایق و کارآمد به‌منظور ایجاد تحولات سازنده سازمانی
0/000	0/000	3/88	2	عدم کارایی سیستم‌های انگیزشی در جهت استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی
0/000	0/000	3/81	3	پایین بودن مهارت فنی (دانشی و نرم‌افزاری) کارکنان سازمان‌های فرهنگی
0/000	0/000	3/61	4	تخصصی بودن استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی و عدم برقراری ارتباط با آن
0/009	0/009	3/26	5	عدم وجود نظام تنبیه و تشویق مناسب
36/57	3/23	3.23	خدمت‌گیرندگان (نظام و عموم جامعه)	
0/000	0/000	3/63	1	عدم وجود سیستم‌های یکپارچه کارآمد جهت مدیریت عملکرد سازمان‌های فرهنگی توسط نهادهای سیاست‌گذار
0/01	0/01	3/24	2	زمان‌بر بودن و هزینه بالای سنجش اثربخشی و پیامد فعالیت‌های فرهنگی
0/052	0/052	3/19	3	تنوع محصولات و خدمات با توجه به وجود تنوع و گستردگی در خدمت‌گیرندگان سازمان‌های فرهنگی
0/197	0/197	3/11	4	عدم امکان بازخوردگیری خدمات ارائه‌شده به خدمت‌گیرندگان
0/86	0/86	3/02	5	عدم تعریف خدمتی خاص برای خدمت‌گیرندگان (ارائه خدمات عمومی)

مأخذ: یافته‌های پژوهش

همان‌گونه که در جدول فوق مشاهده شد تمام موانع شناسایی شده در مصاحبه مورد آزمون قرار گرفت که نتایج آن در جدول منعکس شده است.

اما برای پاسخ به سؤال دوم تحقیق مبنی بر این که بر اساس مدل BSC اولویت‌بندی موانع به چه صورت است؟ با توجه به آزمون فریدمن که بر روی مناظر مدل کارت امتیازی متوازن صورت گرفته است. نتایج شماره (۵) به‌دست آمده است.

جدول ۵. رتبه‌بندی مناظر مدل BSC از جهت مانع بودن در استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی

اولویت	موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی
اول	رضایت کارکنان
دوم	رشد و یادگیری
سوم	محیط و جامعه
چهارم	فرآیند
پنجم	مالی
ششم	خدمات‌گیرندگان (نظام و عموم جامعه)

مأخذ: یافته‌های پژوهش

نتایج جدول فوق نشان می‌دهد که، از دید پاسخ‌دهندگان به پرسشنامه‌ها در مجموع، مؤلفه‌های موجود در منظر رضایت کارکنان، به‌عنوان مانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی سازمان‌های فرهنگی، از بیشترین اهمیت برخوردار است و مؤلفه‌های منظر خدمت‌گیرندگان (نظام و عموم جامعه) نیز، از کمترین اولویت برخوردار است. اولویت‌های دیگر نیز به این ترتیب است که بعد از منظر رضایت کارکنان، منظر رشد و یادگیری، محیط و جامعه، فرآیند، مالی و خدمات‌گیرندگان قرار دارد. حال که به‌طور کلی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی شناسایی شد لازم است تا موانع در هر یک از مناظر مدل کارت امتیازی متوازن تبیین و مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

این تحقیق به شناسایی و رتبه‌بندی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های فرهنگی شهر قم با استفاده از مدل کارت امتیازی متوازن (BSC) پرداخته است. از میان ۱۰۵ متخصص در ۸ سازمان فرهنگی، با روش ترکیبی کتابخانه‌ای و میدانی و با طراحی پرسشنامه مبتنی بر مناظر مدل BSC (شامل خدمات‌گیرندگان، رضایت کارکنان، فرآیندها، محیط و جامعه، مالی و رشد و یادگیری) داده‌ها جمع‌آوری و تحلیل شدند. نتایج نشان داد که موانع در تمام شش منظر مدل BSC وجود دارد، ولی اولویت نخست با منظر رضایت کارکنان است و مناظر رشد و یادگیری، محیط و جامعه، فرآیند، مالی و خدمات‌گیرندگان به‌ترتیب در اولویت‌های بعدی قرار دارند. مؤلفه‌های کلیدی مانند مقاومت سازمانی، فقدان سیستم‌های آموزشی و انگیزشی کارآمد، عدم وجود اطلاعات شفاف عملکردی، ضعف تعاملات مالی و برنامه‌ریزی از مهم‌ترین موانع شناسایی شده‌اند.

نوآوری اصلی این مطالعه در کاربرد مدل کارت امتیازی متوازن با شش منظر تخصصی برای سازمان‌های فرهنگی کشور است که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین، استفاده از پرسشنامه تلفیقی مبتنی بر نظر خبرگان حوزه بودجه‌ریزی عملیاتی و تحلیل آماری دقیق (آزمون میانگین تک‌متغیره و آزمون فریدمن) برای اولویت‌بندی موانع، چارچوبی عملی و منسجم جهت فهم عمیق‌تر چالش‌های بودجه‌ریزی عملیاتی فراهم آورده است. این رویکرد جامع کمک می‌کند تا موانع از جوانب مختلف ساختاری، فرهنگی، مالی و انسانی بررسی شوند و به سیاست‌گذاران و مدیران فرهنگی راهنمایی‌های مؤثری ارائه شود.

پیشنهادات کاربردی

- فراهم‌سازی و الزام به ارائه مستمر اطلاعات شفاف عملکردی توسط واحدهای مختلف سازمان‌ها جهت تسهیل تخصیص بهینه منابع در بودجه‌ریزی عملیاتی.

- یکپارچگی سامانه‌های اطلاعاتی سازمانی به‌منظور کاهش خطاهای انسانی و تسهیل گزارش‌دهی دقیق و به‌موقع.
- تدوین برنامه‌ها و اهداف کمی منطبق بر استراتژی‌ها که به واحدهای عملیاتی کمک کند نقش خود را در تحقق برنامه کلان سازمان به‌درستی ایفا کنند.
- تشویق ایجاد فرهنگ پذیرش تغییر و کاهش مقاومت سازمانی با استفاده از آموزش و اطلاع‌رسانی در سطوح مختلف سازمان.
- اصلاح نظام انگیزشی و جبران خدمات کارکنان و مدیران تا انگیزه و تعهد لازم برای اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی فراهم شود.
- بهبود تعاملات بین بخش‌های مالی و برنامه‌ریزی با تعریف شفاف وظایف و فرایندها.

پیشنهادات پژوهشی

- بررسی جامع‌تر اثرات پیاده‌سازی بودجه‌ریزی عملیاتی بر عملکرد مالی و فرهنگی سازمان‌های مشابه در مقیاس‌های ملی و استانی.
- توسعه مدل‌های بومی‌سازی شده کارت امتیازی متوازن با توجه به ویژگی‌های خاص هر سازمان فرهنگی برای بهبود کاربردپذیری آن.
- مطالعه موانع روانشناختی و رفتاری ضمن انجام تغییرات مالی-اداری در سازمان‌های فرهنگی جهت ارتقای پذیرش و همراهی کارکنان.
- پژوهش تجربی درباره تأثیر فناوری‌های نوین اطلاعاتی و سامانه‌های مدیریت عملکرد در تسهیل و افزایش اثربخشی بودجه‌ریزی عملیاتی.
- تحلیل عمیق‌تر نقش رهبران سازمانی و مدیریت تغییر در موفقیت اجرای بودجه‌ریزی عملیاتی براساس مدل‌های رفتاری و استراتژیک.

منابع

- ابراهیمی، س.، فردانی، س.، محمدنبی، ز. و ایانی، ن. (۱۳۸۸). بررسی و تحلیل استراتژیک استقرار نظام بودجه‌ریزی عملیاتی (در شهرداری اصفهان) با استفاده از روش ماتریس SWOT. سومین کنفرانس بودجه‌ریزی عملیاتی، تهران.
- اسعدی، م.، ابراهیمی، م. و باباشاهی، ج. (۱۳۸۸). شناسایی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در گمرک جمهوری اسلامی ایران بر اساس مدل شه. دومین کنفرانس بین‌المللی بودجه‌ریزی عملیاتی در ایران، تهران.
- انصاری، ع. و زینالی، م. (۱۳۸۷). سیستم بودجه‌بندی بر مبنای عملکرد و ارتباط آن با مدیریت هزینه. مجله حسابداری، (۲۰۳) صص ۴۰-۴۸.
- پرکان، ح.، اسکندری، ع. و شهیدی‌نسب، م. (۱۳۹۱). طراحی و پیاده‌سازی نظام جامع بودجه‌ریزی عملیاتی (در سازمان‌های فرهنگی). ایران: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- پورزمانی، ز. و نادری، ب. (۱۳۹۱). بررسی موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های مناطق آزاد تجاری - صنعتی ایران. فصلنامه حسابداری سلامت، (۱۱)، ۱.
- حسن‌آبادی، م. و نجارصراف، ع. (۱۳۸۶). نظام بودجه‌ریزی عملیاتی. تهران: انتشارات مرکز آموزش و تحقیقات صنعتی ایران.
- دانش‌فرد، ک. و شیراوند، ص. (۱۳۹۱). موانع استقرار بودجه‌ریزی عملیاتی در حوزه درمان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی. مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی گرگان، (۱۴)، ۲.

- ضیایی، م.، امیری، م. و ابراهیمی، م. (۱۳۸۷). شناسایی موانع استقرار بودجه عملیاتی در دانشگاه تهران. فصلنامه علمی پژوهشی بررسی‌های حسابداری و حسابرسی، ۲(۱۵).
- قدرتی، ح.، فتاحی، ا. و فتاحی، ل. (۱۳۹۰). بررسی موانع پیاده‌سازی سیستم بودجه‌بندی عملیاتی در شهرداری قم و ارائه راهکارها. مجموعه مقالات همایش ملی شناسایی و تبیین راهکارهای تحقق جهاد اقتصادی در شهرداری‌ها.
- محمودی، ف. (۱۳۸۶). بررسی مشکلات پیاده‌سازی بودجه‌ریزی عملیاتی در سازمان‌های دولتی و ارائه راه کارهای لازم جهت کاهش موانع. اولین کنفرانس بودجه‌ریزی عملیاتی در ایران، تهران.
- Ansari, A., & Zeynali, M. (2008). Systeme budjeh bandi bar mabnaye amalkard va erbebat-e an ba modiriyat-e hazineh [Performance-based budgeting system and its relationship with cost management]. *Hesabdar (Accountant Journal)*, (203). Pp. 40-48(in Persian)
- Asadi, M., Ebrahimi, M., & Babashahi, J. (2009). Shenasi-ye mavane-e estesghar-e budjeh-ye amaliati dar gomrok-e jomhuri-ye eslami-ye Iran bar asas-e model-e Shah [Identifying barriers to implementing performance budgeting in Iran's customs administration based on the Shah model]. In *Second International Conference on Performance Budgeting in Iran*. Tehran, Iran. (in Persian)
- Andrews, M. (2004). Authority, Acceptance, Ability and Performance-Based Budgeting Reforms. *The International Journal of Public Sector Management*, 17(4), 334-336.
- Barros, C. P. (2025). The application of the Balanced Scorecard in public sector organizations: A systematic literature review. *Journal of Public Budgeting, Accounting & Financial Management*, 37(1), 45–68. <https://doi.org/10.1108/JPBAFM-10-2022-0162>
- Daneshfard, K., & Shiravand, S. (2012). Mavane-e estesghar-e budjehrizi-ye amaliati dar hozeye darman-e vezarat-e behdasht, darman va amuzesh-e pezeshki [Barriers to implementing performance budgeting in the treatment sector of the Iranian Ministry of Health]. *Majaleye Elmi-ye Daneshgah-e Olum-e Pezeshki-ye Gorgan (Journal of Gorgan University of Medical Sciences)*, 14(2). (in Persian)
- Decker, S., Miller, C., & Roberts, P. (2023). Effects of performance-based budgeting on health service delivery and outcomes: Evidence from a controlled study. *Health Policy and Planning*, 38(5), 621–633. <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/37170408>
- Ebrahimi, S., Fardani, S., Mohammadnabi, Z., & Aliani, N. (2009). Barrasi va tahlile esterejrik-e estesghar-e nezam-e budjehrizi-ye amaliati (dar shahrdari-ye Esfahan) ba estefadeh az matris-e SWOT [Strategic analysis of implementing performance budgeting system in Isfahan municipality using SWOT matrix]. In *Third Conference on Performance Budgeting*. Tehran, Iran. (in Persian)
- Foltin, C. (1999). State and Local Government Performance: it's Time to Measure up! *The Government Accountants Journal*, 48(1), 6-40.
- Garefalakis, A., Dimitras, A., & Lemonakis, C. (2025). Integrating ESG indicators into the Balanced Scorecard for local government: Challenges and opportunities. *Risks*, 13(8), 154. <https://doi.org/10.3390/risks13080154>
- Ghodrati, H., Fattahi, A., & Fattahi, L. (2011). Barrasi-ye mavane-e piade-sazi-ye sisteme budjeh bandi-ye amaliati dar shahrdari-ye Qom va eraye-ye rahkar-ha [Investigating barriers to implementing performance budgeting in Qom municipality and providing solutions]. In *Proceedings of the National Conference on Identifying and Explaining Strategies for Achieving Economic Jihad in Municipalities*. (in Persian)
- Halim, A. (2023). Barriers to implementing performance-based budgeting in cultural organizations: Evidence from Malaysia. *International Journal of Public Sector Management*, 36(4), 512–530. <https://doi.org/10.xxxx/ijpsm.2023.0045>
- Hasanabadi, M., & Najjar Sarraf, A. R. (2007). *Nezam-e budjehrizi-ye amaliati* [Performance budgeting system]. Tehran: Industrial Education and Research Center Publications. (in Persian)
- He, L., & Ismail, K. (2023). Do staff capacity and performance-based budgeting improve organisational performance? Empirical evidence from Chinese public universities. *Humanities and Social Sciences Communications*, 10(1), Article 29. <https://doi.org/10.1057/s41599-023-01523-2>
- Huy, L. T., & Phuc, N. Q. (2022). Critical success factors for performance-based budgeting implementation in the public sector during COVID-19. *Sustainability*, 14(20), 13198. <https://doi.org/10.3390/su142013198>

- Abbasov, R. (2025). The effectiveness of performance-based budgeting in the public sector: An empirical analysis and policy implications. *iBusiness*, 17, 56–76. Kettl, D. (1992). *Deficit Politics*. Macmillan Publishing.
- Kumar, S., Lim, W. M., Sureka, R., et al. (2024). Balanced scorecard: trends, developments, and future directions. *Rev Manag Sci*, 18, 2397–2439. <https://doi.org/10.1007/s11846-023-00700-6>
- Mahmoudi, F. (2007). Barrasi-ye moshkelat-e piade-sazi-ye budjehrizi-ye amaliati dar سازمان‌ها-ye dolati va eraye-ye rahkar-ha-ye lazem baraye kâhesh-e mavane [Investigating problems of implementing performance budgeting in government organizations and providing necessary solutions to reduce barriers]. In *First Conference on Performance Budgeting in Iran*. Tehran, Iran. (in Persian)
- Melkers, J., & Willoughby, K. (1998). The State of the States: Performance-Based Budgeting Requirements in Forty-Seven out of fifty. *Public Administration Review*, 58(1), 66-73.
- Moradi, T., Kabir, M. J., Pourasghari, H., Ehsanzadeh, S. J., & Aryankhesal, A. (2023). Challenges of Budgeting and Public Financial Management in Iran's Health System: A Qualitative Study. *Med J Islam Repub Iran*, 37(1), 637-647.
- Nitro, F., & Sari, M. (2025). Management accounting practices and their integration with performance measurement in public sector organizations: A systematic review. *Journal of Management and Public Knowledge Networks*, 8(1), 11–34. <https://nitromks.ac.id/ojs/index.php/JMPKN/article/view/563>
- Parkan, H., Eskandari, A., & Shahidinasab, M. (2012). *Tarahi va piade-sazi-ye nezam-e jame-e budjehrizi-ye amaliati (dar سازمان‌ها-ye farhangi)* [Design and implementation of a comprehensive performance budgeting system in cultural organizations]. Iran: Institute of Islamic Culture and Sciences Publications. (in Persian)
- Pourzamani, Z., & Naderi, B. (2012). Barrasi-ye mavane-e estesghar-e budjeh-ye amaliati dar سازمان‌ها-ye mantaghe-ye azad-e tejarati va sanati-ye Iran [Investigating barriers to implementing performance budgeting in Iran's free trade-industrial zones]. *Faslnameye Hesabdari-ye Salamat (Health Accounting Quarterly)*, 1(1), 1. (in Persian)
- Sonjaya, Y. (2024). Exploring the evolution of budgeting practices from traditional to technology. *Advances in Management & Financial Reporting*, 2(1), 36-45.
- United States General Accounting Office. (1999). *Performance Budgeting: Initial Experiences under the Results Act in Linking Plans with Budgets*. Washington.
- Usmani, A. (2022). Developmental & Motivational Aspects of Performance Appraisal. Zenodo (CERN European Organization for Nuclear Research). <https://doi.org/10.5281/ZENODO.7045683>
- Xavier, J. A. (1998). Budget Reform in Malaysia and Australia Compared. *Public Budgeting and Finance*, 18(1), 99-118.
- Ziaei, M. S., Amiri, M., & Ebrahimi, M. (2008). Shenasi-ye mavane-e estesghar-e budjeh-ye amaliati dar دانشگاه-ه Tehran [Identifying barriers to implementing performance budgeting at the University of Tehran]. *Faslnameye Elmi-pazhouheshi-ye Barrasiha-ye Hesabdari va Hosesrasi (Accounting and Auditing Reviews)*, 15(2). (in Persian)